

درباره فنوداليسم ايران قبل از مشروطه

نقدی بر کتاب:

تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فنودالی ایران

بهروز امين



انتشارات پیام

بها: ۱۲۰ ریال

درباره فتودالیسم ایران قبل از مشروطه

در باره فتوداليسم ايران قبل از مشروطه

نقدی بر کتاب:

تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فتودالی ایران

بهرز امين



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷



آبشارات پیام

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشکاه تهران، تلفن: ۶۴۵۷۷۲
۶۴۹۵۳۱

بهروز امین

دبارة فتوداليسم ايران قبل از مشروطه

چاپ اول: ۱۳۵۷

حق چاپ محفوظ است.

مقدمه

در صفحاتی که خواهد آمد، به اختصار کوشیده‌ایم که يك بررسی انتقادی از کتاب «گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران» نوشته آقای محمد رضا فشاهی عرضه بداریم. به دلایلی چند معتقدیم که تهیه این بررسی ما، با همه کم و کاستی‌هایش لازم بود.

آنچه که در باره تاریخ ایران در این کتاب مطرح شده است، مسائلی هستند فوق‌العاده مهم و حیاتی در شناخت علمی تحولات تاریخی جامعه‌مان و از آنجایی که کمتر مورخی را سراغ داریم که با سلاح علم تاریخ به بررسی مسائل و پدیده‌های تاریخی‌مان اقدام کرده باشد و از آن نظر که این کتاب کوشیده این چنین بکند و یا حداقل نویسنده‌اش، چنین مرده‌ای را به خوانندگان داده است ضرورتاً، بررسی انتقادی از این کتاب را لازم شمردیم و به آن اقدام نمودیم. شاید این اقدام ما، خدمت ناچیزی باشد در شناخت علمی تحولات تاریخی جامعه ایران در گذشته و به بحث سازنده در باره این کتاب و مسائل مطروحه در آن منجر بشود. اعتقاد داریم که اگر چنین بحث و جدلی در بگیرد، نتیجه نهائی برخورد عقاید بیشتر شدن دانش ما از گذشته ایران خواهد

بود که متأسفانه در مقابل بی دانی ما از گذشته، جرأت عرض اندام کردن ندارد.

شاید به ما اعتراض شود که چرا در باره کتابی که به اعتراف صریح نویسنده اش:

«تاریخ نیست بل گزارشی کوتاه است. زیرا خود را مورخ نمی دانم»^۱

به چنین بررسی انتقادی دست زده ایم. به نظر ما، کوتاه و بلندی گزارش، مسئله ای را عوض نمی کند ما به درستی نمی دانیم که این اعتراف صریح را ناشی از فروتنی نویسنده باید بدانیم یا ناشی از شکسته نفسی او که به گمان ما، ضد فروتنی است. ولسی در عین حال می دانیم که نویسنده، برای نوشتن رساله ای در باره فرهنگ مشروطه بر آن شد تا:

«پژوهشی در باب روابط تولیدی در ایران از دوران باستان تا انقلاب مشروطه بعمل آورم. حاصل اینست که می بینید...»^۲
ما این اعتراف صریح را با آن دیگری سنجیده ایم و علاوه بر آن خود «پژوهش» را دیده ایم. قضاوت ما این است که ایشان چه خود را مورخ بدانند و چه ندانند، به هر جهت در باره تاریخ ایران، کتاب نوشته اند و از آن جایی که مزده داده اند که:

«نگرش کلی کتاب علمی است...»^۳

نتیجتاً باید مسئولیتی را بگردن بگیرند که آن کسی که خود را مورخ می داند، در پژوهش تاریخی اش بگردن می گیرد و اگر این چنین است که به گمان ما باید باشد، پس ما هم حق داشته ایم که این بررسی

انتقادی را بنویسیم.

همانطور که از عنوان بررسی ما پیداست انتقادی است به کمتر از $\frac{1}{4}$ حجم کتاب و با کمال تفسیر کتاب نیست و ضرورتاً تکیه بیشتر بر روی آن مسائلی شده است که به نظر ما سزاوار و شایسته انتقاد بوده‌اند و چون بررسی انتقادی است از آن انتظاری به‌جز انتقاد نباید داشت. بعید نمی‌دانیم که گاه ممکن است پیش آمده باشد که زبان خشن و گستاخانه‌ای بکار گرفته باشیم. مسلماً قصد کوچکترین اهانتی به نویسنده محترم کتاب در میان نبوده است. ایشان را به جز از طریق همین کتاب به هیچ طریقی نمی‌شناسیم و چون نمی‌شناسیم پس برای گستاخی ما هم، اگر به مسائل نگرش علمی داشته باشیم، هیچ گونه دلیلی نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنچه که دلیل وجودی نداشته باشد پس وجود ندارد. اعتراف می‌کنیم که این نحوه نوشتن، ممکن است ناشی از دو عامل باشد:

۱. آشنایی مان با زبان فارسی اندک است و بیشتر از همیشه، در تهیه این بررسی به وجود این حقیقت پی برده‌ایم و در حال حاضر، جز اعتراف صریح و صادقانه چاره‌ای نداریم.

۲. در نوشتن، بسی تجربه‌ایم و این اولین بررسی انتقادی ما از يك کتاب است و بالمآل نمی‌تواند عاری از اشتباه باشد.

با وجود این اعترافات صادقانه، این را هم باید اضافه کنیم که اگر چه از یادآوری و انتقاد در زمینه زبان فارسی بررسی مان، توسط کسانی که بذل توجهی خواهند کرد از هم اکنون سپاسگزاری فراوان خود را تقدیم می‌داریم با این وصف انتظارمان این است که این

«انتقادات نمی‌بایستی همچون مال‌های جهت ماست مالی کردن مفاهیم»
مورد استفاده قرار بگیرند. این روش را سازنده و علمی نمی‌شناسیم.
و اما تا آنجا که به نگرش ما، به موضوع مورد انتقاد مربوط می‌شود
به کم و کاستی‌های این بررسی انتقادی‌مان آگاهی نداریم و انتظاری
جز این نداریم که صاحب نظران با سعه صدر یاری‌مان کنند و از تهیه
این بررسی هم هدفی جز این نداشته‌ایم که نظرات نادرست و غیر-
علمی ما، اگر اینطور است در پالایشگاه برخورد عقاید پالوده شود
چون اعتقاد داریم که حقیقت علمی، فرزند بر خورد عقاید متضاد است
و در نتیجه تقاضای کوچکترین گذشت و چشم‌پوشی در این زمینه
نداریم و بعکس علاقمندیم به هر بیان و به هر شکلی که خوانندگان
این بررسی، خود صلاح می‌دانند بیرحمانه انتقاد کنند و هیچیک از
خطاهای ما را به دیده اغماض ننگرند. همین جا باید اشاره کنیم که
اینگونه دعوت به انتقاد و ایراد به هیچ عنوان نشانه آن نیست که ما در
پیش خود، به انتقادناپذیری بررسی خویش، اطمینان داریم. هرگز،
هرگز... و این دعوت صمیمانه به انتقاد، برای ما از آن جهت مطرح
است که مبادا از چشم‌پوشی دیگران در باره اشتباهات ما، حقیقتی در
این میان پایمال شود، نویسنده زنده یادی نوشته‌است:

«اگر من به وسیله حقیقت راهنمایی یا رسوا شوم بهتر از

این است که حقیقت به وسیله من و سکوت دیگران صدمه

ببیند...»

ما به این رهنمود، صادقانه باور داریم.

این را هم بگوئیم که برای قضاوت در باره هر نوشته‌ای، ما

مرجعی صلاحیتدارتر از خوانندگان آن نوشته نمی‌شناسیم ولی بدون تردید قضاوت يك خواننده، به صرف خواننده نوشته‌ای بودن، مشمول این قانون عام نمی‌شود و نتیجتاً قضاوت ما در باره کتاب «تحولات فکری...» استثناء بر قاعده نیست. خواننده‌ای هستیم که در باره کتاب^۴ به قضاوت نشسته‌ایم، همین.

در خاتمه، برای اجتناب از اشتباه، این را یادآوری و تأکید نمائیم که اعتقاد ما، به فئودالی نبودن شیوه تولیدی، برای ایران بعد از انقلاب مشروطه به هیچ دو د از هیچ نقطه نظر صادق نیست^۵ معتقدیم که با تأمین امنیت قانونی جان و مال در قانون اساسی، روابط تولیدی در اقتصاد ایران تغییر کرد و همراه با رشد نسبی نیروهای تولیدی، شیوه تولیدی ایران قبل از مشروطه دگرگون شد.

۱. برداشت نویسنده از شیوه تولیدی ایران - قبل از انقلاب مشروطه
همانطور که در مقدمه گفتیم معتقدیم بخشی از کتاب «تحولات
فکری...» که مورد بررسی ماست رساله‌ای است در تاریخ ایران. و خود
نویسنده هم در همان صفحه‌ای که تاریخ بودن بررسی‌اش را انکار
می‌کند، آورده است:

«این کتاب اختصاص به بررسی روابط تولیدی بین انسان‌ها
در نظام فئودالیسم و نظام‌های قبل از آن دارد...»^۱
و همین نکته را در جای دیگر هم تکرار می‌کند که آورده‌ایم و علت
این همه اصرار ما بر این نکته آن است که در عین حال بگوئیم، ما برای
مطالب مطروحه در کتاب اهمیت فراوانی قائلیم و اختلاف نظرمان با
نویسنده نه در اطلاعات آمده در کتاب بلکه در نحوه استفاده از آنها در
توضیح پدیده‌های تاریخی و به طور کلی در شیوه استدلال اوست که
به عقیده ما غیر علمی است و می‌کشیم در این مبحث که مهمترین
قسمت بررسی ماست، این نکته را روشن نمائیم.

ابتدا به ساکن این را بگوئیم که اگرچه نویسنده، کتابش را به
بررسی «روابط تولیدی» محدود می‌کند ولی عملاً در سرتاسر
«پژوهش» به بررسی از «شیوه تولیدی» ایران می‌پردازد و در رابطه

با شیوه تولید است که مراحل چون جماعت اولیه، برده‌داری و فئودالیسم را مطرح می‌کند. نویسندگان روابط تولیدی تعریفی بدست نمی‌دهد و به عقیده ما، فرق بین روابط تولیدی و شیوه تولیدی را نمی‌داند و به همین دلیل هر دو را یکی می‌گیرد و شاید به همین دلیل است که در توضیح جامعه «فئودالی» ایران توفیق چندانی ندارد. مسائل زیادی دیده می‌شوند که با وجود اهمیتشان، توجه زیادی به آنها نمی‌شود در حالیکه باید بشود و اطلاعات دیگری وجود دارد که بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با کل شیوه در کتاب می‌آیند. گاه اتفاق می‌افتد که بدون ارائه هیچگونه توضیح منطقی و علمی نکته‌ای را مطرح می‌کند و چون کتاب از يك ساختمان تئوریک منطقی برخوردار نیست مکرر اتفاق می‌افتد که کمی بعد ضد آن را مجدداً بدون هیچگونه تفسیر مشاهده می‌کنیم. برای نمونه نویسنده مکرراً صحبت از «فئودالیسم تکامل یافته» می‌کند و بعد به «مراحل اولیه فئودالیسم» بر می‌گردد. موارد بسیاری در کتاب وجود دارد که نویسنده در عین حالیکه صحبت از انحطاط اقتصادی و به ویژه صدمه دیدن اقتصاد روستایی می‌نماید برای همین دوران به پیشرفت و رونق شهرها شهادت می‌دهد و بدین ترتیب پیوستگی و ارتباط پدیده‌های تاریخی را با همدیگر در نظر نمی‌گیرد و به‌طور کلی، به برداشت ما، نویسنده پدیده‌های تاریخی را به‌طور مجرد و جدا از یکدیگر بررسی می‌کند و بالمآل نتایجی که می‌گیرد بر دانش ما از تاریخ ایران قبل از مشروطه چیز دندان‌گیری نمی‌افزاید.

قبل از آنکه، برای آنچه که در بالا آورده‌ایم از کتاب شاهد

بیاوریم لازم است، روابط تولیدی، نیروهای تولیدی، و شیوه تولید را تعریف نمائیم تا معلوم شود چرا ادعا می‌کنیم این دو (روابط تولیدی و شیوه تولیدی) با هم اختلاف دارند و نویسنده این تفاوت را ندیده گرفته است.

هسته اصلی روابط تولیدی، نحوه مالکیت بر وسائل تولید است و اشکال مختلف مالکیت تظاهر روابط تولیدی گوناگون، و با در نظر داشتن درجات مختلف رشد نیروهای تولیدی، مبین شیوه‌های تولیدی گوناگون هستند. در هر مرحله‌ای از تکامل، آنچه که لازم است تانواد اولیه را به صورت «تولید» در آورد نیروهای تولیدی می‌گوئیم مثل کار بشر ازار تولیدی... درجه رشد نیروهای تولیدی هم با تقسیم اجتماعی کار مشخص می‌شود. با این ترتیب در هر مرحله‌ای، از مجموعه روابط تولیدی مخصوص آن مرحله و درجه رشد نیروهای تولیدی، به شیوه تولیدی آن مرحله برمی‌خوریم. به این ترتیب وقتی جامعه‌ای را فتودالی می‌خوانیم، در واقع منظورمان آن جامعه‌ای است که شیوه تولید آن فتودالی است. در جامعه فتودالی، روابط تولیدی: «مبتنی بر مالکیت شخص فتودال (و یا شخصیت حقوقی فتودالی، مثلاً در مورد املاك موقوفه و غیره) بر وسایل تولید و در درجه اول بر زمین و تملك ناقص وی بر نیروی کار یعنی روستایی مقید به زمین که به شکلی از اشکال تابع مالک فتودال بوده...»^۲

در نتیجه این روابط تولیدی، روستایی موظف است که در ازای زمینی که در اختیار او گذاشته می‌شود سهمی از نیروی کار خود را به

صورت‌های مختلف، بسته به درجه تکامل شیوه، به مالک و سائل تولید (فتودال) پردازد. بدین ترتیب:

«بهره فتودالی در مدارج گوناگون تکامل جامعه فتودالی، به صورت بیگار (بهره‌کاری) و یا بهره‌جنسی (سهمی از محصول تولید شده) رایج بوده...»^۳ (توضیحات داخل پرانتز را افزوده‌ایم)

از نظر رشد نیروهای تولیدی، شیوه تولیدی فتودالی:

«نظامی بود مبتنی بر تولید دستی با کار انسان و حیوان و

نیز دامداری و صنایع کوچک دستی...»^۴

و قبل از پیدایش بهره‌پولی، در جوامع فتودالی، اقتصاد طبیعی حکمفرما بوده که در آن:

«محصولات کار بیشتر برای مصرف داخلی تولید می‌شده نه

مبادله در بازار...»^۵

که این خود نشانه سطح نازل تقسیم کار اجتماعی از طرفی و از طرف دیگر مبین آن است که:

«در جامعه تکنیک بسیار بدوی حکمفرما بوده...»^۶

گرچه، اضافه شده که:

«تولید کالا بیشتر در شهرها رواج و رونق داشته و تا حدی

زمینه پیشرفت صنعتی را فراهم می‌ساخته و لسی خادم

فتودالیسم بود...»^۷

اگر منظور از «زمینه پیشرفت صنعتی» تولید کالاهای مصرفی لوکس باشد، با وجودی که به وسیله فتودال‌ها مصرف می‌شود ولی پیدایش

این پدیده نمی تواند خادم فتودالیسم باشد. چون با توسعه مبادلات و تحول بهره‌جنسی به پولی، و گسترش تجارت... مقدمات تلاشی شیوه فتودالی فراهم می گردد. و اگر منظور مفهوم عام «پیشرفت صنعتی» باشد که آن هم خادم فتودالیسم نبوده است. با پیدایش و رشد روابط کالا-پولی (معاوضه دو کالا به وسیله کالای سوم یعنی پول)^۸ و توسعه نیروهای تولیدی (تقسیم اجتماعی کار و تفکیک صنعت از کشاورزی)، بهره فتودالی هم از جنسی به صورت نقدی در می آید. این تبدیل در عین حال که ناشی از پیدایش پول و توسعه تجارت می باشد که خود نشان دهنده درجه رشد نیروهای تولیدی است، به نوبه خود باعث پیشرفت این روابط و افزایش تولید و مصرف و گسترش فوق‌العاده تجارت می گردد. توسعه تجارت و صنعت باعث رشد و نمو شهرها شده به تقسیم گسترده‌تر کار اجتماعی منجر می شود و تداوم این پروسه و پیدایش و توسعه تجارت برون مرزی، روابط تولیدی جامعه را به شکلی دیگر و نیروهای تولیدی را به سطح والاتری از رشد می‌رساند و در آن صورت شیوه تولیدی تغییر می‌یابد که آن را شیوه تولید سرمایه‌داری می‌نامیم. که بحث بیشتر آن در این مقاله زائد است. يك تعريف ديگر را هم لازم است بدست بدهيم و آن اينكه:

«طبقات اصلی جامعه فتودالی عبارت بودند از زمین‌داران

فتودال و روستائیان...»^۹

این را هم بگوئیم که از آن جهت علاوه بر کتاب مورد بررسی، برای ارائه این تعاریف از کتاب «تاریخ ایران» استفاده کرده‌ایم چون همانطور که خواهیم دید، مأخذ اصلی کتاب مورد بررسی ما، به مقدار فوق-

تصوری، این کتاب بوده، نتیجتاً این تعاریف هم باید مورد قبول نویسنده «تحولات...» باشد. ما هم آنها را می‌پذیریم و بدین ترتیب و به تبعیت از نویسنده تحولات... می‌کوشیم «سلاح خودشان را بر علیه خودشان بکار گیریم»^{۱۰} و نشان دهیم که بر اساس این تعاریف، بررسی‌شان از اقتصاد ایران قبل از مشروطه نادرست است.

به نظر ما، نویسنده تحولات... در بررسی‌اش از «فئودالیسم ایران قبل از مشروطه» نه تنها از تعاریف علمی عام شیوه تولیدی فئودالی تبعیت نکرده، بلکه حتی تعاریفی را که خود به طور ناقص و در هم در کتاب آورده، رعایت ننموده است.

با در نظر داشتن آنچه که تا کنون گفته‌ایم، در کتاب مشاهده می‌کنیم که نویسنده در بررسی اساسی‌ترین مسائل مربوط به شیوه تولید فئودالی، چگونگی تبدیل انواع بهره مالکانه از کاری به جنسی و بعد به نقدی به بیراهه می‌افتد. برای مثال می‌نویسد که تبدیل اجاره کاری (بیغار) به اجاره جنسی (سهمی از تولید) به خاطر آن صورت گرفته که: «با افزایش بهره‌زایی کار دهقانان ارباب اجاره بها را به صورت

جنس دریافت می‌کرد...»^{۱۱}

در این زمینه، نویسنده به جای علت‌یابی، علت تراشی کرده و مسئله را کاملاً وارونه مطرح نموده است. تبدیل اجاره کاری به اجاره جنسی نه به سبب افزایش بهره‌زایی کار دهقانان، بلکه دقیقاً برای افزایش بهره‌زایی صورت می‌گیرد. از آنجایی که در مراحل اولیه، سرف (روستایی مقید به زمین) ناچار است چند روزی از هفته را بر روی زمین ارباب (در ازای استفاده از قطعه زمینی که برای خود کشت می‌کند) کار بکند

بدون اینکه از محصولش سهمی هرچند ناچیز هم به او برسد طبیعی است که بهره‌زایی کار او در سطح نازلی باشد^{۱۲} و برای افزایش بهره‌زایی کار اوست که روستایی همه زمین را خود کشت می‌کند و به جای چند روز کار در هفته، سهمی از تولید کار خود را به فتودال می‌پردازد. هم چنین درباره تبدیل اجاره جنسی به اجاره نقدی، که مهمترین تحول در درون سیستم فتودالی و برای تلاشی شیوه است نویسنده مسئله را، سرسری و انگار که مسئله مهمی نبوده، فقط با اشاره به «در خلال پیشرفت شهرک‌ها»^{۱۳} عملاً زیرسبیلی درمی‌کند. با این وصف، در توضیح فتودالسم در اروپا، به طور کلی نکات جالبی را مطرح می‌نماید و پیدایش شیوه تولید فتودالی را به خوبی شرح می‌دهد. ولی در همین مقال وقتی به فتودالسم آسیا به طور کلی و چین و ایران به طور اخص می‌رسد، به برداشت ما، موفقیت چندانی ندارد.

نویسنده در تعریفش از «فتودالسم» که صد البته منظورش روابط تولیدی فتودالی است، مالکیت آب را هم مطرح می‌کند. به نظر ما در تعریف يك واژه علمی، نباید به ویژگی‌ها عمومیت داد چون مالکیت آب فقط در جوامعی مطرح است که بدون آبیاری مصنوعی کشاورزی غیر ممکن باشد و همین وابستگی کشت به آبیاری مصنوعی، روابط تولیدی ویژه‌ای را مطرح می‌نماید که با روابط تولیدی فتودالی متفاوت است. البته در این بررسی انتقادی نمی‌توان به بحث درباره این ویژگی پرداخت ولی برای نمونه می‌توان به این نکته اشاره کرد که در فتودالسم انگلستان، هرگز صحبت از مالکیت آب مطرح نبوده است. به هر صورت، درباره فتودالسم چین، می‌نویسد:

«طبقه حاکم که مالکیت زمین و آب را نسه به عنوان دارایی فردی بلکه به عنوان دارایی خصوصی به انحصار خود در آورده بود.»^{۱۴}

حالا بماند که روشن نیست که منظور نویسنده از دارایی فردی و خصوصی چیست و این دو اگر یکی نیستند چه تفاوت هایی دارند ولی متوجه می شویم در فتودالیسم چین «که کمابیش به مانند غرب است»^{۱۵} تولید زمین:

«نیمه نخست متعلق به دهقان و محصول نیمه دیگر متعلق به دولت بود و دولت فتودال اجاره جنسی می گرفت»^{۱۶} این پرسیدنی است که در جوامع فتودالی دیگر، چه نوع دولت هایی بر سر کار بوده اند که نویسنده فقط چین را صاحب «دولت فتودال» می داند؟ به علاوه آنچه که دولت فتودال چین می گرفت، دیگر «اجاره جنسی» نیست بلکه «مالیات جنسی» است و این دو یکی نیستند و بالاخره در حالتی که تولید اضافی به جای اینکه به جیب فتودال ها برود به خزانه دولت می رود این دیگر چه چیزیش کمابیش شبیه فتودالیسم غربی است .

برداشت نویسنده، از آنچه که «فتودالیسم ایران» می خواند برداشتی است نادرست و غیر علمی و حتی با تعریفات کتاب از واژه نمی خواند و از آنجایی که تصویر مشخصی از فتودالیسم ندارد و همانطور که گفتیم چگونگی تغییر و تحول این شیوه را نمی شناسد و بدون در نظر گرفتن اثرات متقابل پدیده ها برهمدیگر و ارتباطشان، و بدون توجه به عوامل مؤثر یا بازدارنده در رشد نیروهای تولیدی درباره

بسیاری از پدیده‌ها و رویدادهای تاریخ ایران در گذشته، با نحوه استدلالی عجیب (که نشان خواهیم داد) اغلب بدون ارائه هیچ دلیل و توجیه علمی فقط قلم فرسایی می‌کند. و از آنجایی که در نوشتن يك رساله تاریخی احساس کوچکترین مسئولیت علمی هم نمی‌کند (این هم خواهد آمد) برایشان مطرح نیست که مطالب ضد و نقیض را به دنبال هم زنجیروار بیاورند و نتیجه گیری‌های روزنامه‌ای هم بکنند. در يك عبارت که خلاصه کنیم با وجود تعریف درست ولی درهمی که از فتوالمیسم آورده، نویسنده «تحولات...» فتوالمی بودن شیوه را فرض کرده است و چون به مسائلی برخورد نموده که با فرض اول نمی‌خواند مجبور شده که برای توضیح پدیده‌ها، از فرضیات کمک بگیرد و هر فرضی را با فرض دیگر توجیه نماید و به طور کلی تصویر درهم و آشفته‌ای از شیوه تولیدی ایران در دوران قبل از مشروطه بدست می‌دهد که به گمان ما پاسخگوی هیچیک از سؤالات اساسی درباره تاریخ ایران نیست. هیچ مسئله‌ای را توضیح نمی‌دهد و خواننده به جز تکرار همان فرض اول، مطلب دیگری از کتاب نمی‌آموزد. نمونه‌هایمان را بیاوریم.

درباره ایران، نویسنده معتقد است که روش «اقطاع» و «تیول‌داری» مانند غرب بوده، به استدلال نویسنده توجه کنیم:

«روش اقطاع و تیول در ایران کم و بیش به مانند اروپا بود. اینکه نویسندگان غربی نظیر بکر و لمبتون می‌کوشند ثابت کنند که اقطاع شرقی (بخصوص ایرانی) از فیف غربی کاملاً متمایز بوده و هرگز به آن مبدل نشده است و اینکه

پولیاك سعی می‌کند به اقطاع ایرانی و عرب جنبه اداری بدهد اینکه لمبتون می‌گوید اقطاع شرقی از فیف غربی کاملاً متمایز بوده و فتوداليسم اسلامی ربطی به هیچ نوع از انواع مختلف فتوداليسم اروپایی نداشته و اینکه برخی دیگر از نویسندگان به پیروی از بکرو لمبتون و پولیاك می‌کوشند ثابت کنند روابط ارضی در ایران از نوع فتوداليسم غرب نبوده و به شیوه پاتریمونیال بوده است پنداری باطل است. زیرا تطور اعطای بنه فیس Benefice به اعطای فیف یعنی تکامل اقطاع و اینکه اقطاع دوره خلافت نوع خاصی از بنه- فیس بوده یکی از مشخص‌ترین جنبه‌های فتوداليسم ایران است...»^{۱۷}

در این قطعه‌ای که آوردیم نویسنده فقط پر حرفی می‌کند و در کنار آن و در ضمن می‌خواهد حرف مهم بزند. به جای اثبات نقطه نظر خود، با باطل خواندن نظر دیگران، بدون ارائه دلیل البته، نظر خویش را ثابت شده فرض می‌کند. شاهکار نویسنده در این است که بلافاصله می‌افزاید: «انکار کنندگان این تطور به مطالعه بیشتری در آثار مورخان

و جغرافیایانویسان ایران و عرب احتیاج دارند»^{۱۸}

به عقیده ما، این راهنمایی عجیب نویسنده، در شرایطی که مشخص نمی‌فرماید چه کتاب‌هایی و کدام مورخی و کدام جغرافیای نویسی، بی‌اختیار آدم را به یاد پیدا کردن مرکز زمین به وسیله مرحوم ملانصرالدین می‌اندازد «من می‌گویم مرکز زمین آنجایی است که خرمن ایستاده، قبول نداری متر کن». معتقدیم نویسنده تحولات... در این مقوله هم،

قاعدتاً باید دست به دامان فرض زده باشد والا اگر در آن منابعی که ایشان مطالعه فرموده اند و دیگران را از آنها خبری نیست، شواهد و اسنادی برای اثبات نقطه نظر خودشان و باطل خواندن پندارهای دیگران یافته بودند عقل حکم می کرد و رسالت علمیشان بود که حداقل يك نمونه می آوردند که نیاوردند. ما این نحوه استدلال را عمیقاً غیر علمی می دانیم. در این رابطه، به طور کلی، این نکته را بگوئیم که در برخورد علمی با عقاید دیگران، دو راه بیشتر وجود ندارد. یکی آنکه نظر دیگران شکافته شده مورد انتقاد قرار بگیرد و نکات درست و نادرست عقیده روشن شود و دیگر اینکه به قول نویسنده ای «از شیوه شکوهناک ماست- مالی» مدد گرفته شود اینکه پولیاك بگوید اقطاع ایران اداری بوده و نویسنده تحولات... بفمایند نبوده که مسئله ای را توضیح نمی دهد. نویسنده نه در باطل بودن نظر دیگران دلیلی می آورد (فقط حکم می دهد) و نه در باطل نبودن نظر خودش. و به نظر ما این توسل به شیوه دوم بررسی است. این را همین جا تأکید کنیم که ما مدافع نظریات شرق- شناسان غربی و بویژه لمبتون درباره ایران نیستیم و به نوبه به نظریات ایشان ایرادات بیشمار داریم.

نویسنده در مقایسه «فتو دالیم» ایران و غرب به وجود اختلافاتی معتقد است و از آن جایی که این اختلافات را انکار نمی توان کرد پس فرض می کنند که :

«این اختلافات همواره در جزئیات بوده است...»^{۱۹}

اختلاف اول: این است که در آغاز دوران فتو دالیم در اروپا، بهره کاری بر سایر اشکال چربش داشت،

«اما در ایران به علت کمبود مزارعی که با بهره فتودالی نوع اول (بیگار) اداره شود. بهره کاری صرف امور تولیدی کشاورزی نمی شد و صرف کارهای دیگری نظیر ساختمان بناها و کاخها و خدمات نظامی می گردید. به دیگر سخن در نظام فتودالی ایران صورت دوم یعنی « بهره جنسی از ابتدا تفوق داشت...»^{۲۰}

اختلاف دوم: این بود که رواج بهره پولی در اروپا بسیار زودتر از شرق آغاز شد،^{۲۱}

اختلاف سوم: «ویژگی دیگر فتودالیزم آسیایی بخصوص ایرانی موضوع شهر و شهرنشینی بود...»^{۲۲}
در اروپا:

« با پیشرفت و تکامل صنعت و افزایش پیشه‌وران و ازدیاد تقاضا نسبت به محصولات آنان... کم کم شهرکها و شهرها پدیدار شدند...»^{۲۳}

ولی در ایران:

«شهرها بسیار زودتر از این تاریخ بوجود آمدند...»^{۲۴}

و بالاخره اختلاف چهارم:

«در نظام فتودالی ایران هرگز به صورت واقعی قانون سرواژ وجود نداشت...»^{۲۵}

درباره اختلاف اول، چون نویسنده مفهوم علمی روابط تولیدی فتودالی را نمی داند و بعلاوه ارتباط پدیده‌ها با همدیگر را در نظر نمی گیرد، خود سؤال را با مقداری لفاظی به جای جواب عرضه

می‌کند. سؤال این است که چرا مزارع با بهره نوع اول اداره نمی‌شود. از آنجایی که به این سؤال، با نگرشی که نویسنده به مسائل دارد نمی‌تواند جواب بدهد فرض می‌کند که بهره‌کاری فئودالی صرف امور تولیدی کشاورزی نمی‌شد و چون پای چنین فرض دست و پاگیری در میان است نتیجتاً اشاره‌ای به بیگاری در ساختن قنوات و شبکه‌های آبیاری نمی‌کند. و بالاخره با وجودی که به سؤال، جوابی نداده است ولی حکم می‌دهد که «بهره‌جنسی» از ابتدا تفوق داشت. و چون فرض اول را بر فئودالی بودن شیوه گذاشته و فرض دوم را بر مهم نبودن این اختلافات نتیجتاً نمی‌تواند جواب به این سؤال را درماهیت روابط تولیدی جستجو کند که برخلاف فرض‌های بیشمار نویسنده فئودالی نبوده است.

اختلاف دوم و سوم، نه تنها جزئی نیستند و اساسی‌اند بلکه در چارچوب شیوه تولیدی فئودالی، دقیقاً نفی‌کننده همدیگراند. اگر بهره پولی در اروپا زودتر شروع شد و اگر این تبدیل مهم «درخلال پیشرفت شهرک‌ها» بوجود آمد آنوقت چگونه می‌توان پذیرفت که شهرنشینی زودتر در شرق شروع شده باشد ولی تبدیل بهره‌جنسی به پولی در آن دیرتر از غرب اتفاق افتاده باشد؟ در آن صورت آیا پیشرفت و توسعه شهرها در شرق از همان فرایندی تبعیت کرده که در غرب فئودالی باعث پیدایش و توسعه شهرک‌ها و شهرها شده است؟ آیا «پیشرفت و تکامل صنعت و افزایش پیشه‌وران» در شرق اتفاق افتاده است؟ اگر جواب نویسنده به این سؤال مثبت است چگونه قبل از تبدیل بهره جنسی به پولی، چنین چیزی امکان داشته است؟ نویسنده تحولات... برای هیچیک از مسائل

دلیلی نمی‌آورد فقط به خیال خودشان برای اثبات اینکه در ایران، شهر- نشینی توسعه ویژه‌ای داشته، (البته چرایش معلوم نیست) آمارهایی را بدون ذکر مأخذ از کتاب «مناسبات ارضی ...» پطروشفسکی می‌آورد که در حمله مغول در نیشابور قریب ۱۷۴۸۰۰۰ (البته پطروشفسکی می‌نویسد فقط مرد و ۱۰۰۰ نفر کمتر آمار می‌دهد) و در مرو قریب به ۷۰۰۰۰۰ نفر قتل عام شدند.^{۲۶} اما از آن جایی که پطروشفسکی با تجربه‌تر از نویسندگان تحولات فکری... است در پای صفحه اضافه می‌کند «رقم مزبور بعید از واقع بنظر می‌رسد»^{۲۷} ولی نویسندگان تحولات... از این ارقام نتیجه می‌گیرند:

«شاید این ادعا چندان گستاخانه نباشد که اگر مغول شهرهای بزرگ ایران را با خاک یکسان نمی‌نمود، شرق بخصوص ایران بسیار زودتر از غرب به انقلاب بورژوازی دست می‌یافت...»^{۲۸}

به جای هرگونه دلیلی، برای اثبات این فرضیه، نویسنده، به کتاب محمد بن محمد بن احمد قرشی (معالم القربة فی احکام الحسبة) اشاره می‌کند که:

«اطلاعات دقیقی از اصناف و پیشه‌وران و صنعتگران سرزمین- های اسلامی و قدرت و وسعت شهرنشینی بدست می‌دهد که حیرت‌انگیز است...»^{۲۹}

ظاهراً نویسنده آنقدر حیرت کرده که یادشان رفته، نمونه‌ای بیاورند! البته، خود پطروشفسکی هم از قول مورخ دیگری نقل می- کند:

«ایرانی که به دست مغولان مسخر شده بود از لحاظ مظاهر فرهنگ مادی و وضع اقتصادی، چنانکه از عواید صاحبان آن برمی آید به مراتب از کشورهای اروپای غربی پیش تر بوده...»^{۳۰}

به عقیده ما، آنچه که پطروشفسکی، با زرنگی نقل کرده (چون در صفحات ۱۱۱-۱۱۲ رندانه خلاف آن را می گوید) نویسنده تحولات... را به چنان نتیجه گیری احساساتی رهنمون شده است. اینجاست که پیش خود فرض کرده اند که اگر اینطوری بوده، پس اگر مغولها نمی آمدند، ایران زودتر به انقلاب بورژوازی دست می یافت. بدون اینکه نیم نگاهی هم حتی به روند تکاملی جوامعه داشته باشند. به هر جهت پطروشفسکی در جای دیگر کتابش، عملاً آوردن این آمارها را پس می گیرد و می نویسد حتی اگر دهات اطراف را شامل بدانیم:

«مع هذا به اشکال می توان باور کرد که در شرایط اقتصاد فتودالی شهرهای بزرگ هم دارای این همه نفوس بوده اند...»^{۳۱}

با این وجود مجدداً در پای صفحه، خلاف این را می گوید و بالاخره، شهادت می دهد که شهرها ویران شدند و جمعیت ایران کاهش یافت که گمان نمی کنیم کسی را در آنها تردیدی باشد. به هرمنوال اگر بوجود آمدن شهرها در اثر «پیشرفت و تکامل صنعت و افزایش پیشه و ران است» آنوقت شهری که در آن فقط ۱۷۴۸۰۰۰ نفر مرد را سربریده باشند (در تحولات... از فقط مرد، فاکتور گرفته شده) باید شهری بوده باشد با حداقل ۵-۴ میلیون جمعیت و این یعنی شهری بابیش و کم تفاوتی تهران امروزه ولی در هفتصد سال پیش و پیش از انقلاب صنعتی، و این بنظر

ما، با همه علاقه‌مان به تاریخ ایران و با همه اعتقادمان به تمدن والای ایران، اطلاعاتی است از بیخ و بن بی‌پایه و بی‌اساس. اعتقاد داریم با این فرضیات، نه تنها به تاریخ ایران خدمت نکرده‌ایم، نه تنها نکوشیده‌ایم که تمدن واقعی ایران را در طول تاریخ به‌طور کلی و در عصر قبل از مغول بطور اخص، آنطور که واقعاً بوده بشناسیم و به دیگران بشناسانیم بلکه با خیال-پروری و با تخیل به آن حالت افسانه‌ای داده و از واقعیت دورش کرده‌ایم. مسئله حمله و حشیانه مغول به ایران و بررسی اثرات آن چیز دیگر است و این طوطی‌وار نسخه برداری از دیگران چیز دیگر. ما بر خلاف نویسندگان تحولات... این «شهامت» را نداریم که با فشار بر تخیل خود ببینیم اگر مغول‌ها حمله نمی‌کردند به کجا می‌رسیدیم؟ حقیقت تلخ تاریخ مملکت‌مان این است که مغول‌ها آمدند. باید بررسی کنیم که چرا آمدند؟ حالا که آمده‌اند چه کرده‌اند؟ و چه اثراتی بر تکامل تاریخی‌مان گذاشته‌اند؟ همین. و از همین نقطه نظر است که معتقدیم که نویسندگان تحولات... احساساتی شده‌است. مسلماً ما هم به قدر ایشان، اگر نه بیشتر از ایشان، ایران را دوست داریم و همیشه داشته‌ایم ولی عشق به وطن هرگز نباید مانع واقع‌بینی‌مان از تاریخ ایران بشود. چون در آن صورت هرگز نخواهیم فهمید کجا بوده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ از آن گذشته، اگر ما هم به تبعیت از نویسندگان تحولات... بپذیریم که آن چنان شهرهای با عظمتی در آن روزگار وجود داشته‌اند، وجود چنان شهرهایی که توضیح دهنده علت وجودیشان نیست؟ و اما درباره اختلاف چهارم، بنظر می‌رسد منظور نویسنده از «واقعی» در واقع «حقوقی» است، چون از آنجایی که در نظام فتووالی،

این وابستگی، به معنای دقیق کلمه دو طرفه است، یعنی در عین حال زمین هم بدون روستایی بی ارزش است، چون مولد نیست. در این صورت اگر آنطور که نویسنده می نویسد وابستگی «واقعاً» وجود نداشته، که البته ما معتقدیم وجود نداشته، پس این شیوه تولیدی چطور فتودالی می شود؟ نکته این است که فتودال هادریک سرزمین، مسلماً همه به قدر هم و مانند هم بهره کشی نمی کنند در آن صورت فتودال هایی که بیشتر و شدیدتر بهره کشی می کنند چگونه می توانند جلوی مهاجرت روستائیان را بگیرند؟ (در همین کتاب شواهد بیشماری از مهاجرت روستائیان آمده است^{۲۲}) و وقتی مهاجرت روستائیان اتفاق می افتد چه اثراتی بر کل نظام دارد؟ بعلاوه اگر تحرك روستائیان در شیوه فتودالی وجود داشته باشد مهاجرت هر دسته، باید به بهره کشی بیشتر از بقیه که مانده اند منجر شود و به دنبال خود مهاجرت بیشتر را بیاورد. این مکانیسم موقعی متوقف می شود که روستا خالی از سکنه بشود (چیزی که در قرن نوزدهم، سابقه دارد) در آن صورت، مالکیت، روستای بدون روستایی، که طبیعتاً مولد محصولی نیست، چگونه مالک را فتودال می کند؟ اختلاف نظر ما با نویسنده، در بودن یا نبودن قانون سرواژ در ایران نیست، بلکه ما می گوئیم با نبودن این وابستگی و با در نظر داشتن دیگر اختلافاتی که مختصرأ بحث کرده ایم، شیوه تولیدی نمی توانسته فتودالی باشد ولی نویسنده چون فرض اول را بر فتودالی بودن شیوه تولید گذاشته، چاره ای ندارد جز اینکه فرض کند این اختلافات جزئی هستند. البته با در نظر گرفتن تعاریفی که آورده ایم، این سؤال پیش می آید که اگر اختلاف در روابط تولیدی (نبودن قانون سرواژ، و نبودن بهره کاری) و رشد نیروهای تولیدی، و

فرایند تکاملی شیوه تولیدی (تبدیل بهره جنسی به پولی، و مسئله شهر و شهرنشینی) جزئی است و قابل چشم پوشی، نویسنده تحولات... چه اختلافاتی را اساسی می‌داند که بر آن اساس بتوان در فتودالی بودن شیوه شك کرد؟ بعلاوه این اختلافات که جزئی‌اند، نقاط مشترک اساسی، کدام است؟

مسئله دیگری که به نحو گمراه کننده‌ای در کتاب مطرح می‌شود دولت در جامعه «فتودالی» ایران است. با اختراع واژه‌هایی نظیر «دولت فتودال که با فتودال‌ها مخالف است» و خلافت فتودالی، و بادر نظر داشتن اینکه آشکار است که منظور نویسنده از این واژه‌های من در آوردی، مفهوم علمی آنها نباید باشد، لازم است که به این مطلب هم مختصراً اشاره بکنیم. با وجودی که کتاب با «تاریخ علم است» شروع شده است، با این وصف:

«با ظهور کوروش و ایجاد دولت هخامنشیان (۵۵۹ ق.م) پایه-

های این دولت نیز بر اتحادیه‌های قبایل استوار بود و تفکیک

جامعه به طبقات گوناگون آغاز گردید...»^{۳۳}

نکته این است، در آن تاریخی که علم است اول دولت تشکیل نمی‌شود

تا بعد در اثر تشکیل آن، جامعه به طبقات تقسیم گردد. آنطور که نوشته‌اند:

«دولت از خارج به جامعه تحمیل نشده بلکه در اثر

ناسازگاری منافع طبقاتی بوجود آمد...»^{۳۴}

و یا همانطور که خود، به درستی درباره دولت برده‌داری نوشته است:

«تعارض میان طبقات اصلی اجتماع یعنی بردگان و برده-

داران بیشتر می‌شد و کشمکش متوالی این دو طبقه، وجود

يك دستگاه ظلم و اجبار را ايجاب می کرد و بدین گونه دولت-
های برده دار بوجود آمدند»^{۳۵}

اگر این تعریف درست است که هست و اگر فرایند ایجاد دولت در
جوامع برده داری این چنین بوده، آنگاه چگونه می توان پذیرفت
که از بطن جماعت عشیرتی ایران در عهد مادها دولت هخامنشیان
بوجود بیاید که جامعه را به طبقات تقسیم کند؟ البته نویسنده تحولات...
غیر مسئولانه، عامل دیگری هم برای «تولد طبقات» ذکر می کند:

«در همین دوران (عهد داریوش) بواسطه قدرت فراوان ارتش
و نیز بهره کشی از بردگان ثروتی فراوان تولید شد که تولد
طبقات را باعث شد...»^{۳۶}

از نوشته، آشکار است که نویسنده «اختلاف طبقاتی» را با بوجود
آمدن طبقات قاطی کرده است، به هر جهت براساس تعریف نویسنده
تحولات... از دولت برده داری تعریفی از دولت فئودالی بدست
می دهیم:

«تعارض میان طبقات اصلی اجتماع یعنی فئودالها و
روستائیان و کشمکش متوالی این دو طبقه وجود يك دستگاه
ظلم و اجبار را ايجاب می کند و بدین گونه دولت های فئودالی
بوجود می آیند...»

طبق تعریف، که مو به مو از تعریف نویسنده تحولات... از دولت
برده داری نسخه برداشته ایم (با این تفاوت که طبقات جدیدی را به
جای برده دار و برده، در تعریفمان آورده ایم) تعارض بین دولت
فئودالی و فئودالها هر گز نمی تواند تعارض بین روستائیان و دولت

فتودالی و تعارض بین روستائیان و فتودال‌ها را تحت‌الشعاع خویش قرار بدهد. به عبارت دیگر، در يك جامعه فتودالی، منافع دولت فتودال‌ها از منافع فتودال‌ها نمی‌توان جدا نمود و اگر چنین کنیم (تفكيك منافع فتودال‌ها از منافع دولت فتودالی) یا فتودال‌ها قلابی‌اند و فتودال نیستند یا دولت دولت فتودالی نیست. این نتیجه‌گیری ما، از تعریف دولت فتودالی، از آن نظر اهمیت فوق‌العاده دارد که عملاً نادرستی و غیرموجه بودن بسیاری از فرضیات نویسنده تحولات... و بسیاری دیگر از مورخان شرقی و غربی را عیان خواهد ساخت. می‌کوشیم نشان دهیم.

پس از این مقدمه، این نکته را اضافه کنیم که ابتدا خیال داشتیم ایرادات خود را در باره مطالب کتاب به طور کلی مطرح نمائیم ولی برای روشن‌تر شدن ایرادات خود، صلاح در این دیدیم که از تقسیم‌بندی نویسنده تبعیت نموده و همانند او دوران‌های مختلف را جداگانه بررسی کنیم.

يك - «فتودالیسم» ایران در عصر ساسانیان

درباره شیوه تولیدی ایران، در این عصر، فرض عمده بر فتودالی بودن است و مطابق انتظار فرض‌های دیگری هم مطرح می‌شوند. ابتدا به ساکن، باینکه نویسنده، در تعریف از واژه فتودالیسم، مالکیت آب را هم مطرح نموده بود ولی ناگهان مالکیت آب به صورت يك ویژگی مطرح می‌شود که شاید مثل دیگر اختلافات جزئی است:

«جامعه کشاورزان (مالکان) نه تنها مالکیت زمین را دارا بودند

بلکه مالکیت آبها را نیز در اختیار داشتند و این با توجه به

اینکه آب در مشرق ایران دارای اهمیت بسیار بود عجیب

و ظالمانه می‌نماید...»^{۳۷}

البته نویسنده، توضیحی درباره رابطه اهمیت آب و ظالمانه بودن روابط تولیدی نمی‌دهد. ولی در عوض، مسائل دیگری مطرح می‌شوند که کل قضیه را پیچیده‌تر می‌کند.

«واگذاری زمین از شاهان ساسانی به اشراف، در واقع باج

شاه به قدرت اشراف بود»^{۳۸}

به نظر ما، اینجا هم نویسنده جای علت و معلول را عوض کرده است. چون اگر قدرت اشراف ناشی از واگذاری زمین به آنها نبوده، پس چه منشأ وریشه‌ای داشته است؟ و باهمین نحوه تجزیه و تحلیل، جدا نگری، است که تعجبی نباید بکنیم اگر نویسنده مدعی است که:

«در قرن پنجم پیشرفت فتودالیزم به جایی رسید که تمایلات

تجزیه طلبانه کشاورزان عمده کاملاً ظاهر گردید و بین قدرت

مرکزی (پادشاه و اطرافیان) و صاحبان املاک مبارزانی

در گرفت. در دوره یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹) مبارزه آنچنان

شدید بود که پادشاه برای مقابله با فتودال‌ها به مسیحیان

روی آورد و به ضد آئین زرتشت امتیازات فراوان به مسیحیان

داد...»^{۳۹}

گرچه معلوم نیست که نویسنده بین «قدرت مرکزی» و «دولت فتودالی»

چه تفاوت‌هایی قائل است ولی مسلماً هیچکدام (مالکان و قدرت مرکزی)

نباید در شرایطی که روابط تولیدی «عجیب ظالمانه» بود در مبارزه

بر علیه همدیگر از روستائیان مدد گرفته باشند. البته اگر منظور ایشان

از «قدرت مرکزی» در واقع «دولت فئودالی» نیست که باید دید «قدرت مرکزی» به قول معروف قدرتش از چه منبعی می آمده است؟ و اگر منظورش در واقع دولت فئودالی است که مبارزه دولت فئودالی و فئودال‌ها که با تعریف دولت فئودالی، تعارض دارد.

در همین مقوله، و در نتیجه همین نحوه برخورد است که نویسنده با تفکیک پدیده‌ها از همدیگر، با وجودی که صحبت از بقایای برده‌داری در میان است و این یعنی مرحله ابتدایی «فئودالیسم» در کتاب اضافه می‌کند:

«مالیات ارضی بخش معینی از محصول را تشکیل می‌داد که به ثلث یا نصف آن سر می‌زد و خراگ نامیده می‌شد. خراگ نقداً پرداخت می‌شد...»^{۴۰}

نویسنده «مالیات ارضی» را به جای «مالیات و بهره ارضی» آورده است چون اگر فرضیات خودشان را قبول دارند، با وجود «فئودال‌ها» سهم آنها «بهره ارضی» و آنچه که به خزانه دولت می‌رود «مالیات ارضی» است. اگرچه این یادآوری مامسئله‌ای را عوض نمی‌کند چون نویسنده از چگونگی تحول در جامعه فئودالی اطلاعی ندارد و چون درجه رشد نیروهای تولیدی را هم در بررسی‌اش در نظر نمی‌گیرد، لذا برایش مطرح نیست که پرداخت نصف یا ثلث محصول به نقد چه شرایط و خصوصیتی لازم دارد. پرداخت بهره و مالیات به نقد، یعنی مرحله تکامل یافته فئودالیسم. که در آن شهرها توسعه یافته‌اند روابط پولی در جامعه از رشد والایی برخوردار است و جامعه از حالت «اقتصاد طبیعی» خارج شده و برای بازار تولید می‌نماید و لازمه این کار رشد و توسعه صنعت

وپیشه‌وری، و به‌طور کلی تقسیم‌گسترده اجتماعی کار است. آیا در آن دوران، این چنین بوده است؟

از بعضی سهل‌انگاری‌های جزئی نویسنده چشم‌پوشی می‌کنیم و برای نشان‌دادن برداشت کلی نویسنده از شیوه تولید «فتودالی ایران» در این عصر، بحث را به آنچه که درباره نهضت مزدک در کتاب آمده، خلاصه می‌نمائیم. اگرچه در این قسمت، آنچه که عرضه شده، کپیبرداری ناشیانه‌ای است از «تاریخ ایران» که با وجود دستکاری‌های غیرلازم و فرض‌های جدیدی که نویسنده تحولات ... افزوده، متأسفانه این نسخه برابر با اصل نیست و حتی همان ارزش علمی نازل اصل را هم ندارد ولی چون نویسنده، همه آنچه را که از «تاریخ...» نسخه برداری کرده، بدون ذکر مأخذ آورده و به نام خود نوشته، در نتیجه باید مسئولیت «بررسی خویش» را نیز بگردن بگیرند. درباره علل خروج مزدکیان در تحولات... آمده است:

«گفتیم که در عصر ساسانیان، اختلافات پادشاه و اشراف از یکطرف و اختلافات طبقاتی مردم از طرف دیگر به نهایت رسید و جمع این عوامل خروج مزدک را باعث شد...»^{۴۱}

درباره اختلافات پادشاه و اشراف قبلاً به اختصار گفته‌ایم. به نظر ما، نویسنده بر اساس آنچه که در «تاریخ...» آمده با وارونه کردن مطلب، این فرض جدید را به بررسی‌شان افزوده‌اند. در «تاریخ...» آمده که قباد: «در نظر داشت به کمک مزدکیان اعیان و بزرگان را ضعیف سازد و به کاهنان که مداخلاتشان در امور ملک و بویژه موضوع وراثت سلطنت زیان‌آور بود افسار بزنند...»^{۴۲}

نویسنده تحولات... از بطن این قطعه، دوبرداشت سطحی و وارونه بیرون کشیده و مبنای فرضیات خود قراردادده است:

یکی اینکه «حکومت مرکزی» با زمین داران مبارزه می کرد. دوم اینکه چون قباد از مزدکیان برای ضعیف کردن اشراف استفاده کرده، پس می شود اختلاف این دو را باهم، یکی از دلایل ظهور نهضت مزدکیان دانست. به هر جهت، بهتر است به دیگر مسائل بپردازیم. بنابر «تاریخ ایران»

«موفقیت و دامنه وسیع و طول و دوام نهضت مزدکیان نتیجه تغییرات اجتماعی عمیقی بود که در آن زمان در جامعه ایرانی بشمر رسیده بود. از عهد نخستین شاهان سلاسه ساسانی در زمینه اقتصادی ایران پدیده های نوینی دیده می شد و از همه آنها مهم تر تکامل مناسبات فئودالی و اهمیت شهرها بود. احداث دژها و شهرها در آن عهد از امور عادی گشته بود و در این مراکز مبادلات و تجارت صورت می گرفت و حرف و پیشه ها رشد و رونق حاصل کرد. در ایران زندگی شهری و شهرنشینی در قرن ششم (که عده مردم شهرها به مراتب بیش از پیش افزایش پیدا کرد) بویژه رونق و افریافت...»^{۴۳}

تصویری که از جامعه ایران، از گفته های بالا می شود ترسیم کرد جامعه فئودالی تکامل یافته ای است که در آن شهر و شهرنشینی رونق یافته و نیروهای تولیدی هم رشد نموده اند: ولی

«در ایران از عهد باستان به موازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعت های روستایی، بردگی نیز وجود داشت»^{۴۴}

اگر تعاریف آخر کتاب «تاریخ ایران» مدنظرمان باشد باید از جمع بندی آنچه که آوردیم نتیجه بگیریم که در ایران عصر ساسانی، نه تنها فئودالیسم تکامل یافته داشتیم بلکه بقایای برده داری هم وجود داشته که پذیرفتن آن دشوار است ولی «فرض» می شود کرد. هنوز عرقمان از این تقلا خشک نشده، مشاهده می کنیم که «دانشمندان روسی» عقیده دارند «جماعت روستایی اولیه» هم در کنار این دوشیوه تولیدی وجود داشته، متأسفانه این را ما، دیگر نمی توانیم فرض کنیم (ولسی مورخان روسی چنین می کنند) چون باید یادمان باشد که همین مورخان عقیده دارند برده داری از بطن جماعت روستایی اولیه و فئودالیسم از بطن برده داری بوجود می آید. آنگاه این پرسیدنی است که چگونه با وجود جماعت روستایی اولیه در جامعه ایران برده داری به تکامل رسیده که نظام پیشرفته تر فئودالی در جامعه پدیدار شود و بعلاوه با وجودی که، دوشیوه تولیدی قبلی هنوز در جامعه وجود دارند (چرا وجود دارند؟) فئودالیسم تکامل یافته است؟

به هر حال، همانطور که قبلاً گفتیم مورخان روسی اغلب، مطالب را با زرنگی مطرح می نمایند ولی در این مورد پراکنده گویی شان آشکار است و برای بررسی نهضت مزدک، فرض محال می کنند و به وجود سه شیوه تولیدی، همزمان، که به نظر ما بسا هیچیک از موازین علمی جور در نمی آید شهادت می دهند. البته علاوه بر این فرض محال، با وجودی که از يك فئودالیسم تکامل یافته، داد سخن می دهند، یکباره يك دور ۱۸۰ درجه زده، می نویسند:

«نهضت مزدکیان که رواج وافر یافت مورد پشتیبانی تولید-

کنند گان بلاواسطه که در انواع اراضی مستقر بودند قرار گرفت. نهضت مردم در مراحل اولیه فتودالیتة دایران بدین سبب پدید آمد که فشار به آنها افزایش یافته بود و صاحبان اراضی می کوشیدند جماعت دهاتی را تابع خویش سازند و مرتباً از آنها بهره کشی کنند. دستجات گوناگون روستائیان در نهضت مزدك شرکت جستند...»^{۴۵}

درباره ماهیت نهضت مزدك:

«نهضت مزدك در حقیقت هم برضد استقرار تابعیت فتودالی و هم به ضد برده داری بود...»^{۴۶}

اگر نویسندگان «تاریخ ایران» برای توجیه نقطه نظرهای خود و برای ۱۸۰ درجه دور زدندان، بین قطعاتی که نقل کرده ایم مطالبی آورده اند ولی نویسنده تحولات... از نقل و قول هایی که «از تاریخ...» آوردیم، جملاتی را از یکی با جملاتی از دیگری پیوند زده چنین می نویسد:

«تکامل مناسبات فتودالیتة و اهمیت فوق المعاده شهرها در حقیقت علل اصلی پیدایش مزدك بود رواج نهضت مزدك در مراحل اولیه فتودالیتة دایران، بدین سبب بود که فشار به توده مردم زیاد شده و صاحبان اراضی می کوشیدند روستائیان را تابع خویش سازند و مرتباً از آنان بهره کشی کنند...»^{۴۷}

از مقایسه آنچه که از این دو کتاب نقل کرده ایم، باید نتیجه بگیریم که این شاید ویژگی تاریخ نگاری ما باشد که چنین اظهار نظرهای آشفته ای را همچون اصول علمی ثابت شده پذیرفته و بدون ذکر مأخذ کپی می کنیم.

به نظر ما، پراکنده‌گویی بعضی از ایران شناسان و از جمله نویسندگان «تاریخ ایران» از تاریخ مملکت ما به‌چنان درجه‌ای از انحطاط رسیده که بدون ذره‌ای مسئولیت علمی هر لاطائلی را به نام تاریخ چاپ می‌زنند و تازه برای این پراکنده‌گویی‌ها «سهم مهمی در کاوش علمی تاریخ اجتماعی ایران»^{۴۸} هم برای خود قائلند. به هر صورت مطابق آنچه که آورده‌ایم (اگر برای ساده شدن مطلب وجود جماعت اولیه روستایی را ندیده بگیریم چون عملاً جز این چاره‌ای نداریم) بر اساس ماهیت نهضت، نهضت مزدک باید در جامعه‌ای اتفاق افتاده باشد که نه تنها روابط برده‌داری در آن وجود دارد بلکه مراحل اولیه شیوه تولید فئودالی در آن در حال تکوین است به عبارت دیگر جامعه در حال گذر از برده‌داری به فئودالیسم است. اگر اینطوری بوده، و نهضت مزدک برضد هر دو شیوه تولیدی، شیوه ماقبل (برده‌داری) و شیوه ما- بعد و در حال تشکیل و متریقی‌تر (فئودالی) مبارزه می‌کرده، این سؤال اساسی بدون جواب می‌ماند که پس نهضت طرفدار چه نوع جامعه‌ای بوده است؟ و داری چه ایدئولوژی مشخصی بوده؟ مزدکی‌ها مسلماً بورژوا نبودند^{۴۹} و کمونیست خواندن آنها را نیز صرفاً یک شوخی بیمزه تلقی می‌کنیم. با این ترتیب در درجه اول وظیفه مورخان روسی و در درجه دوم وظیفه نویسندگان تحولات فکری... که با قبول این تجزیه و تحلیل آن را به نام خود در کتاب آورده است که این گره کور را برای ما بشکافند.

به علاوه با در نظر داشتن آنچه که آوردیم (نتیجه‌گیری مان، ضرورتاً به تحولات... خلاصه می‌شود) متأسفانه باید بگوئیم که نویسنده

ابتدایی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین مفاهیم علم تاریخ را نمی‌داند و از آن مهم‌تر احساس مسئولیت علمی هم در نوشتن نمی‌کند. اگر جز این بود و نویسنده تحولات... مفهوم علمی «فتودالیت» را می‌دانست و اگر می‌دانست که در این شیوه، شهرها چگونه «اهمیت فوق‌العاده» می‌یابند و به‌طور کلی اگر با چگونگی تحول جوامع آشنایی اندکی داشتند آنوقت «تکامل مناسبات فتودالیت» و اهمیت فوق‌العاده شهرها را علل اصلی پیدایش نهضتی نمی‌دانست که هم برضد فتودالیت و هم برضد برده‌داری بود. اگرچه معلوم نیست چرا ناگهان «تکامل فتودالیت» و «اهمیت فوق‌العاده شهرها» جایش را به «مراحل اولیه فتودالیت» می‌دهد؟ اگر مراحل اولیه فتودالیت درست است که «صاحبان اراضی می‌کوشیدند روستائیان را تابع خویش سازند» و اگر اینهم درست است که در مراحل اولیه «اقتصاد فتودالی يك اقتصاد طبیعی و بسته بود»^{۵۰} و اگر اینهم درست است که در این مرحله

«هدف‌نهایی تولید... گرفتن اجاره بود. مقدار اجاره‌بستگی

به‌نیازمندی‌های شخصی ارباب داشت»^{۵۱}

آنوقت «اهمیت فوق‌العاده شهرها» را از کجا آورده‌اند؟ و اگر «فتودالیسم ایران» تکامل یافته نبوده که براساس توضیح خودشان نمی‌توانسته باشد پس «تکامل مناسبات فتودالیت» و اهمیت فوق‌العاده شهرها نه تنها غلط‌های عمده تاریخی هستند بلکه نمی‌توانستند «علل اصلی» پیدایش نهضت باشد و جواب به علل اصلی پیدایش نهضت نداده می‌ماند.

در حالت دوم اگر فرض دیگر ایشان «مراحل اولیه فتودالیت» را بپذیریم که ظاهراً با بعضی دیگر از فرضیات ایشان جور در می‌آید «کوشش

صاحبان زمین در وابسته کردن روستائیان به خود...» و علاوه با ضد برده‌داری بودن نهضت، که خود در واقع بر باقیمانده نظام قبل از فئودالیسم (برده‌داری) شهادت می‌دهد. در این صورت:

الف. فئودالیسم ایران را در این دوران در «اوج» خود دانستن يك غلط تاریخی است.^{۵۲}

ب. اگر مراحل اولیه فئودالیته درست است، آنگاه اساسی‌ترین خواسته نهضت «اشتراک اموال» را چگونه می‌توان توضیح داد. به نظر ما، اشتراک اموال فقط می‌تواند آنتی‌تز، تزانحصار اموال باشد و چنین چیزی در مراحل اولیه فئودالیته امکان ندارد. و اگر یادمان باشد که وجود شیوه تولیدی دیگری هم (جماعت روستایی اولیه) در کنار برده‌داری و فئودالیسم فرض شده است، در آن صورت، خواسته «اشتراک اموال» چرا و در نتیجه کدام شرایط تاریخی مشخص مط-رح شده است؟

امیدواریم، نشان داده باشیم که نویسنده تحولات... به تبعیت از نویسندگان «تاریخ ایران» فئودالی بودن شیوه را در عصر ساسانیان، به جای اثبات فرض کرده و با در نظر داشتن تغییرات و تحولات دائمی و لاینقطع جامعه، ناچار شده که برای توضیح این تغییرات دست به دامان فرض‌های دیگر بزند و چه بسا که در فرایند این نحوه بررسی، ضد و نقیض هم بگوید. همین صعود و نزول درجه تکامل شیوه تولیدی ایران چه در این دوران و چه در بقیه ادوار، به برداشت ما، ناشی از همین فرضیات بیشمار است که برای توضیح پدیده‌های تاریخی جای نگرش علمی را گرفته‌اند. نویسنده تحولات... آنچنان گرفتار این

فرضیات شده که حتی برای عربستان هم دوران نخستین فتودالی را در قرن هفتم میلادی کشف کرده‌اند!^{۵۲} که انشاءالله مبارکشان باشد. به‌طور کلی، نویسنده از آنجایی که شیوه تولیدی را همان روابط تولیدی می‌داند و اضافه بر این به‌درجه رشد نیروهای تولیدی و ارتباطش با دیگر پدیده‌ها اهمیتی نمی‌دهد و حتی به تعریفی که خود از فتودالیسم بدست داده وفادار نمی‌ماند نتیجتاً مجبور می‌شود آنچه را که خواننده یا شنیده بدون تفسیر و تعبیر علمی زنجیروار به‌دنبال هم بیاورد. به‌نظر ما، اگر خواننده فرض اول و اصلی (فتودالی بودن شیوه) را نپذیرد، چه برای این دوران و چه برای دوران‌های دیگر، برای اثبات علمی و نتیجتاً قبول فتودالی بودن شیوه، در ایران، در سرتاسر کتاب هیچ‌گونه دلیلی نمی‌یابد.

دو - «فتودالیسم» در عصر سلجوقیان

در قسمت دیگر این بررسی، به‌برداشت نویسنده تحولات... از «فتودالیسم ایران» در عصر خلفا اشاره کرده‌ایم این بخش را به عصر سلجوقیان اختصاص می‌دهیم. مثل دیگر بخش‌ها، در این قسمت هم نویسنده، درباره شرایط اقتصادی ایران ضد و نقیض می‌گوید، به‌علاوه در این قسمت، با مفاهیم جدیدی آشنا می‌شویم. طبق معمول این کتاب صحبت از

«استقرار جامعه متکامل فتودالی و تکامل اشکال مختلف مالکیت فتودالی زمین و بسط وابستگی فتودالی تقریباً به تمام توده روستایی بود و به‌دنبال آن بسط و اعتلای صنعت و

بازرگانی در شهرها را نیز به دنبال داشت»^{۵۴}

تأثیرپذیری و تقلید نویسنده تحولات... از «تاریخ ایران» به چنان درجه-ای است که همانند نویسندگان «تاریخ ایران» واژه‌های فتودالی، بهره‌فتودالی، تابعیت فتودالی، مالکیت فتودالی را غیرمسئولانه و اغلب زائد و زیادی در لابلای جملات می‌آورد و هرجا هم که لازم باشد این واژه‌ها را به مفاهیم دلخواه خود بکار می‌گیرد^{۵۵}.

موقتاً برای نشان دادن این ولنگاری در بساره مفاهیم واژه‌ها نمونه بیاوریم.

نویسنده برای هر دوره‌ای يك مغز متفکر فتودالیسم می‌تراشد و برای این دوره هم، نظام‌الملک را مغز متفکر فتودالیسم ایران می‌داند^{۵۶} اگرچه تکامل اقطاع را یکی از مشخص‌ترین جنبه‌های فتودالیسم ایران می‌داند^{۵۷} ولی از طرف دیگر می‌نویسد که مغز متفکر فتودالیسم که: «پیگیری سیاست اقطاع را به حال دولت سخت خطرناک می‌دید... سعی فراوان نمود که برای حفظ دستگاه مرکزی، در سیستم اقطاع تعدیل بعمل آورد...»^{۵۸}

و اضافه می‌کند که خواجه برای جلوگیری از شورش روستائیان سعی می‌کرد صاحبان اقطاع را از ظلم و جور بی‌حد نسبت به رعایا بازدارد «مقطعانی که اقطاع دارند بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق بستانند و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن باشند...»^{۵۹} ایکاش نویسنده تحولات... یکی دوسطر بعدی را هم از کتاب سیاست-نامه نقل می‌کردند تا ما بدانیم چرا ایشان نظام‌الملک را مغز متفکر

فتودالیسم می‌دانند! متأسفانه به سیاست‌نامه دسترسی نداریم ناچاراً بقیه قطعه را از کتاب خانم لمبتون ترجمه می‌کنیم. پس از «ایمن باشند» آمده است

«و مقطّع را بر اموال آنها ادعایی نیست. مقطّع‌ها باید بدانند

که ملك ورعیت همه متعلق به سلطان است...»^{۶۰}

با این ترتیب برای ما چند سؤال پیش می‌آید:

۱. اگر تکامل اقطاع یکی از جنبه‌های مشخص فتودالیسم

ایران است و خواجه آن را به حال دولت سخت خطرناک می‌دید، آن وقت خواجه چگونه می‌شود مغز متفکر فتودالیسم؟ فتودالیسمی که خواجه مغز متفکر آن است با فتودالیسمی که جنبه مشخص آن تکامل اقطاع است چه تفاوت‌هایی دارند؟

۲. اگر تکامل اقطاع یکی از جنبه‌های مشخص فتودالیسم ایران

است و خواجه هم مغز متفکر فتودالیسم، طبیعتاً دولت هم در این شرایط باید دولت فتودالی می‌بوده باشد، در آن صورت مغز متفکر فتودالیسم، چگونه و چرا یکی از جنبه‌های مشخص فتودالیسم ایران را به حال دولت فتودالی سخت خطرناک می‌دید؟ بعلاوه تکامل اقطاع چرا باعث «فرار روستائیان از دهات» می‌شد؟^{۶۱} تکلیف «بسط وابستگی فتودالی» در این صورت با کیست؟

۳. اگر تعریف فتودالیسم، هنوز همانی است که در کتاب آمده و

طبقه فتودال «بر آب و زمین مالکیت کامل» دارد آن وقت کسی که به این وضوح با مالکیت خصوصی زمین بی‌اعتقاد است چگونه می‌شود مغز متفکر فتودالیسم؟

البته نویسنده تحولات فکری... در عین حال از نسخه برداری
از تاریخ... هم غفلت نمی‌ورزد.

«اما خواهی در سیاست خود شکست خورد. زیرا که سیاست
مرکزیت طلبی او مخالف جریان طبیعی تکامل فتودالیزم
و طبعاً محکوم به شکست بود...»^{۶۲}

و در دنباله همان سؤال سوم، وقتی مغز متفکر نظامی در سیاست خود
شکست خورد بر سر آن نظام و شیوه تولیدی چه آمده است؟ بعلاوه وقتی
سیاست خواهی، مخالف جریان طبیعی تکامل فتودالیزم باشد، چگونه
خواهی می‌شود مغز متفکر فتودالیزم؟ مسلماً این دو فتودالیزم نمی‌توانند
یکی باشند تفاوتشان در چیست؟

روشن است که «فتودالیزم» به عنوان یک شیوه تولیدی برای
نویسنده تحولات... و برای نویسندگان «تاریخ ایران» مفهوم مشخصی
ندارد و بسته به شرایط، مفهوم آن تغییر می‌کند. به هر منوال، با وجودی
که «مغز متفکر فتودالیزم» در سیاستش شکست می‌خورد، از طرف دیگر
در طی قرون سوم تا پنجم هجری یعنی قبل از سقوط «خلافت فتودالی»
و به عبارت دیگر یعنی دوره‌ای که شورش‌های وسیع توده‌های ایرانی
برای آزادی از سلطه عرب در جریان است و مسلماً باید به نیروهای
تولیدی اقتصاد ایران، ضرر رسیده باشد ولی:

«دوران پیشرفت سریع صنعت و تجارت و رشد و ترقی شهر-

ها بود...»^{۶۳}

متأسفانه باید تکرار کنیم که نویسنده تحولات... به نحو تأسف باری از
شناخت فتودالیزم و چگونگی تکامل آن و فرایند پاشیدگی نهائی آن

بی‌خبرند. ایشان نمی‌دانند پدیده شهرنشینی در «سیستم فئودالی» این قبا‌ی بی‌قواره‌ای که بر پیکر سیستم اقتصادی - اجتماعی ایران در قبل از مشروطه پوشانده‌اند و به نحو ملموسی این قبا، بر آن پیکر زار می‌زند، چرا بوجود می‌آید و چگونه بوجود می‌آید. چون اگر می‌دانستند نمی‌نوشتند که «در شرایطی که صنعت از اقتصاد روستایی به‌طور کامل جدا نشده است»^{۶۴} «معاملات نقدی، جنسی» توسعه می‌یابد و «دوران پیشرفت سریع صنعت و رشد و ترقی شهرها» اتفاق می‌افتد^{۶۵} و در اثربیدایش این پدیده‌ها «عده‌ای از اشراف صاحب زمین که در شهرها زندگی می‌کردند» به نحوی از انحاء به صنعت و تجارت علاقمندی می‌شوند^{۶۶} اگر این نقطه نظر نویسنده را عجباً بپذیریم، این دیگر چه نگرش علمی است که در اثر همین پدیده‌ها:

«بازرگانان و رباخواران و کارگزاران شهر نشین اکثر اصحاب

زمین شدند...»^{۶۷}

انگار که نویسنده مجبور است درباره آنچه که نمی‌داند اظهار فضل بکند. این طبقات که به این صورت زنجیروار ردیف می‌شوند برای خنده و خالی نبودن عریضه که دنبال صنعت و زمین‌داری و تجارت نمی‌رفتند که مسئله به این صورت عنوان می‌شود. یا تجارت و صنعت سودآورتر بوده یا زمین‌داری و یا فرقی نمی‌کرده. اگر فرقی نمی‌کرده پس دلیلی وجود نداشت که زمین‌دار تجارت بکند یا تاجر زمین‌دار بشود. اگر تجارت و صنعت سودآورتر بود، این یعنی که زمین‌داری به قدر این دو سودآور نبوده، پس تاجر دیگر چرا زمین می‌خریدند و چرا صاحب زمین می‌شدند؟ و اگر هم جریان برعکس بوده، یعنی زمین‌داری نافع‌تر بوده که «اشراف

زمین دار» دیگر چرا به صنعت و تجارت علاقمند می‌شدند؟ مسئله این است که برای نویسنده تحولات ... اجرای قضایا مطرح نیست و ارتباط پدیده‌ها باهمدیگر اهمیتی ندارد. البته نویسنده تحولات ... برای شهر-نشینی زمین داران، با اشاره به «فقدان اقتصاد روستایی» به اصطلاح استدلال هم می‌کنند^{۶۸} این هم ناچاراً باید اضافه شود که نویسنده مفهوم «اقتصاد روستایی» را نمی‌داند. چون اگر می‌دانست، به جای «فقدان روابط پولی در روستا» و یا «عدم توسعه مبادله کالایی در کشاورزی» منکر وجود اقتصاد روستایی نمی‌شد. البته این دو حدسیاست ماست و به درستی نمی‌دانیم منظور نویسنده از «فقدان اقتصاد روستایی» چیست؟ فقط این را می‌دانیم که از آن‌زمانی که تولید بوجود آمد و از آن‌زمانی که «روستا» شکل گرفت باخود «اقتصاد روستایی» را زائید و آنچه که در طول تاریخ دگرگون شد روابطی است که بر اقتصاد روستا حکمفرما است. مسئله شهرنشینی زمین داران هم نه به علت «فقدان اقتصاد روستایی» بلکه در اثر موقتی بودن حق به اصطلاح فئودال بودن آن گروهی بود که ایشان به عنوان اشراف زمین دار نام می‌برند و تجارت کردنشان هم به آن علت بود که تولید مازادی را که نصیب آنها می‌شده در کشاورزی سرمایه گذاری نمی‌کردند چون مطمئن نبودند که در صورت سرمایه گذاری و افزایش نیروهای تولیدی خود از آن نصیب خواهند برد. در نتیجه از آن در تجارت استفاده می‌کردند و به نظر ما، علت عدم جدایی کامل صنعت از کشاورزی، در دوران قبل از مشروطه، هم همین پدیده بود. چون بخش غیر کشاورزی برای خونی که باید در آن به جریان بیافتد، سرمایه، به بخش کشاورزی وابسته بود. این صعود و نزولی هم که مکرراً

در کتاب تحولات... وهم چنین در «تاریخ ایران» به آنها اشاره شده، بدون اینکه توضیحی کافی در باره آنها داده شود، در اثر آن بود که بدین ترتیب، سهمی از اضافه تولید از بخش کشاورزی خارج می شد و برای بالا بردن قدرت تولیدی آن بخش اقدامی صورت نمی گرفت و بدین صورت تولید کنندگی بخش کشاورزی، به عنوان بخش مادر، در اقتصاد قبل از سرمایه داری کاسته می شد. این مدیریت غلط اقتصادی ادامه داشت تا موقعی که تداوم آن عملاً غیرممکن می شد. آنگاه سلسله ای به دست تازه نفس ها منقرض می گشت. سلسله جدید در ابتدا اقداماتی برای بهبود توان تولید کنندگی در کشاورزی و در نتیجه آن غیر کشاورزی بعمل می آورد و اقتصاد رونقی نسبی می یافت. و در همین رابطه است که معتقدیم «سرنوشت ارباب صنایع» را نه «عدم جدایی کامل صنعت از اقتصاد روستایی» نه «قدرت و نفوذ اشراف در شهرها» و نه «فقدان اختیارات محلی در ولایات» تعیین نمی کرد. بلکه همه اینها، (اگر منظورشان از اشراف زمین داران باشد) خود معلول ناستواری و عدم امنیت مالکیت در ایران بود^{۶۹}. که به عوض جدایی صنعت از بخش کشاورزی به وابستگی بیشتر آن کمک می کرد. مسلماً این نکته ها در چارچوب نگرش علمی! نویسنده تحولات... نمی گنجد و بخاطر همین نگرش خاص است که از نظر ایشان، اقتصاد ایران این همه بالا و پائین می رود و هر چند گاه يك مرتبه از تکامل به مرحله اولیه فتو الیسم می رسد. و حتی وقتی که مطابق برداشت نویسنده تحولات... جامعه از مرحله والاتر به مرحله قبلی تر برمی گردد (پیدایش برده داری در زمان خلفاء، پس از اینکه جامعه در قرن پنجم میلادی به «اوج» خود رسیده بود) چون

توضیح این پدیده فرضی با استدلال علمی غیرممکن است نویسنده برای توجیه این پدیده که نتیجه مستقیم فرض فتودالیسم تکامل یافته ایران در قرن پنجم است، دست به دامان «سنت غربی» می‌زند. به‌طور کلی، نویسنده تحولات... تصویر آشفته‌ای از اوضاع ایران در عصر سلجوقیان بدست می‌دهد. از طرفی می‌نویسد:

«روستائیان بر اثر اعمال شیوه‌های ظالمانه، دهکده‌ها را ترك می‌کردند و مجاری آبیاری ویران می‌شد و ارزش زمین پائین می‌آمد. زیراحکومت و صاحبان اقطاع (همان فتودال - های نویسنده تحولات...) به توده به‌چشم نیرویی که تنها وظیفه‌اش پرداخت مالیات‌های کلان و کمرشکن برای تأمین عیش و نوش و لشگرکشی بی‌حساب بود نگاه می‌کرد...»^{۷۰} از طرف دیگر می‌گوید:

«پیشه‌وران شهرها و ارباب حرف، در چنگ فتودال‌ها و شرکت‌های بازرگانی و سرمایه‌داران رباخوار اسیر بودند و می‌بایست برای ادامه کار خود عوارض و مالیات‌های سنگین و فراوان را تحمل می‌کردند...»^{۷۱}

نویسنده تحولات... مثل اینکه دارد برای يك فیلم سینمایی، سناریو می‌نویسد. چون در شرایطی که مغز متفکر فتودالیسم به علت جریان طبیعی تکامل فتودالیسم شکست می‌خورد و در شرایطی که چهل سال سلطنت غزنویان «با وضع عوارض و مالیات‌های سنگین و جابرانه و چپاول ممتد آنان»^{۷۲} روستائیان را از خانه و کاشانه دربدر می‌کند و در شرایطی که نویسنده تحولات... معتقد است پس از حمله سلجوقیان و

مغولان و تیموریان... کشور به ویرانه‌ای عظیم مبدل گشت و ظلم سنگینی بر توده روا شد.^{۷۳} (حالا بماند که در جای دیگر ایران زمان سلجوقیان را غایت مطلوب می‌دانند و معتقد است اگر مغول‌ها حمله نمی‌کردند ایران زودتر از غرب به انقلاب بورژوازی می‌رسید)^{۷۴} آنگاه معلوم نیست این «شرکت‌های بازرگانی و این سرمایه‌داران رباخوار» دیگر در اثر کدام عوامل مساعد غیر از فرض نویسنده تحولات... می‌توانند بوجود بیایند؟ مگر با تصویری که خود می‌دهند توسعه تجارت امکان دارد که «شرکت‌های بازرگانی (چیزی که حتی تا دهه‌های آخر قرن نوزدهم هم در ایران نبود) در طول قرون نهم تا یازدهم» در ایران بوجود بیاید؟ همه آنچه که گفته‌اند، غیر از فرضشان، یعنی کاهش چشمگیر تولیدات کشور به‌طور کلی و کاهش تولیدات کشاورزی به‌طور اخص. و این یعنی کمتر شدن تولیدات اضافه بر مصرف و قابل معاوضه و این یعنی کند شدن تجارت. اگر این درست است که پس نویسنده، توسعه «معاملات نقدی و جنسی» و این شرکت‌ها و سرمایه‌داران رباخوار را از کجا آورده است؟ و اگر وجود سرمایه‌داران و شرکت‌ها درست است، که پس دیگر مسائلی که مطرح می‌شوند، نادرستند «سرمایه‌داران رباخوار» در صورتی بوجود می‌آیند که در جامعه کسانی باشند که با قرض از این دسته و استفاده از آن، سودی بیشتر از بهره پولی که می‌پردازند بدست بیاورند و در همین رابطه اگر پائین آمدن ارزش زمین درست است، به چه دلیلی، به جز کم شدن تولید در اقتصاد قبل از سرمایه‌داری ارزش زمین پائین می‌آید؟ و اگر پائین آمدن مقدار تولید درست است که پس توسعه تجارت درست نیست و اگر توسعه تجارت

درست نیست ولی خرابی مجاری آبیاری درست است (و این یعنی انباشت منفی سرمایه در اقتصاد و یعنی که به منظور سرمایه گذاری هم از سرمایه داران رباخوار قرض نمی شده) پس سرمایه داران رباخوار به چه منظوری و به چه دسته ای قرض می دادند؟ و اصولاً دلیل وجودی شان در چنین جامعه ای چه بوده است؟ در جای دیگر هم گفته ایم که نویسندگان تحولات... در بررسی نهضت های مردم با تبعیت کورکورانه ای که از مورخان روسی کرده، تصویر نادرست و غمگین کننده ای از نهضت ها بدست داده است. پیشتر دیدیم که درباره مزدکیان چه نوشته اند و حالا نوبت به نهضت قرمطیان می رسد.

بطروشفسکی و دیگران، «در تاریخ ایران» درعین حالیکه آن را «نهضت وسیع ضد فئودالی»^{۷۵} می دانند عقیده دارند که «تشبیه بوده برای احیای برده داری به صورت بردگان متعلق به جماعت که از ویژگی های نخستین سده های بعد از میلاد بود»^{۷۶} (خواننده باید دقت کند که مورخان روسی، عین هوسو پرمارکت ها که از هر کالایی انواع و اقسامش را دارند، برای واژه های علمی انواع و اقسام مفاهیم را پیشنهاد می کنند، مکرراً دیده ایم که چند جور فئودالیسم داشته اند حالا هم يك نوع خاص برده داری را معرفی می نمایند) نویسندگان تحولات... اینجا کمی زرننگی به خرج می دهد و می گوشتد رونویس از «تاریخ...» را کتمان کند ولی همانند همیشه، چون زرننگی مورخان روسی را ندارد چنین می نویسد: «آنان (قرمطیان) در حالیکه با فئودالیسم خلافت می جنگیدند می کوشیدند سازمان جماعت را به همان شکلی که در دوران قبل از فئودالیسم وجود داشت احیاء کنند...»^{۷۷}

البته یادمان باشد که اینان هم به مانند خرمدنیان

«اصل برابری اجتماعی را شامل حال بردگان نمی کردند...»^{۷۸}

و این کار را برای این نمی کردند که «جماعت قدیمی آزاد کشاورزی و پیشه‌وری که بر پایه برده‌داری مبتنی بود» را احیاء نمایند.^{۷۹}

ما به درستی نمی‌دانیم که منظور از «جماعت آزاد کشاورزان مبتنی بر برده‌داری» چه نوع شیوه تولیدی است؟ اگر برده‌ها به آن حدی در تولید نقش دارند که کل جامعه مبتنی بر برده‌داری می‌شود، آنوقت طبقه دیگر می‌شود برده‌داران. ولی اگر منظور از کشاورزان همان معنی قدیمی (یعنی مالکان) است که طرف دیگر می‌شود سرف یا رعیت و نظام مبتنی بر برده‌داری نمی‌شود و اگر منظور از کشاورزان آزاد، مفهوم امروزه واژه کشاورز است که «برده‌داری» دیگر چه صیغه‌ای است؟ آنچه که از بررسی این دو کتاب، برداشت کرده‌ایم، نوع خاصی از برده‌داری است با این ترتیب اگر تعبیر و تفسیر نویسندگان روسی و نویسنده تحولات... از نهضت قرمطیان درست باشد و اگر قبول کرده‌ایم که فتوالمیسم نسبت به برده‌داری پیشرفته‌تر است، آنوقت نویسنده این سطور معتقد است که باید به:

«پادشاهان غزنوی که در طول چهل سال سلطنت خود...

شورش‌های روستایی قرمطیان را بارها در خون کشیدند...»^{۸۰}

«دستان درد نکند» گفت.

پیشنهاد عجیبی است. اجازه بدهید مسئله را با کمک نویسنده

تحولات... بشکافیم.

درباره برده‌داری، نوشته‌اند:

«باتصاحب املاك توسط بزرگان، بردگان به دارایی خصوصی سرکردگان و اعضاء اشرافی قبایل تبدیل شدند. برده‌داران در این ایام حق مالکیت کامل نسبت به برده و وسائل و ابزار تولید داشتند»^{۸۱}

از خصوصیات این نظام هم، به نقل از افلاطون آورده‌اند:

«اگر مردی برده‌ای را در خشم بقتل برساند فقط باید خود را تطهیر کند. اما اگر برده‌ای ارباب خود را در حالت خشم بقتل برساند خویشاوندان مقتول هر عملی را که بخواهند می‌توانند نسبت به برده انجام بدهند (غیر از اینکه او را آزاد سازند) و هیچ جرمی به آنان (خویشاوندان ارباب) تعلق نمی‌گیرد...»^{۸۲}

اضافه براین، پس از اینکه:

«فلسفه عرفانی رواج یافت و ادبیات رنگ دینی و فلسفی گرفت... وفلاسفه مادی جای خود را به مسیحیت دادند. در نتیجه این تحولات گذری اجتناب ناپذیر به يك نظام اقتصادی- اجتماعی پیشروتر یعنی نظام فتودالسم اجباری شد...»^{۸۳}

حالا به نحوه بررسی نویسنده تحولات... کاری نداریم و کاری نداریم که مطابق نگرش علمی ایشان مسائل روساختی (فلسفه-ادبیات-مذهب) به دگرگونی زیرساخت (شیوه تولیدی) منجر می‌شود. به قول خودشان «تاریخ علم است و چون علم است ضرورتاً کمال می‌یابد...»^{۸۴} و بعید نیست که ما از تکامل علم بی‌خبر مانده‌ایم. با این ترتیب، اگر اقتصاد ایران فتودالی بوده، فرضی که پایه اساسی «تحولات فکری...» و «تاریخ

ایران» را تشکیل می‌دهد و اگر این نهضت‌ها می‌خواستند نظام اجتماعی - اقتصادی پیشروتر (فئودالی) جامعه را در هم بریزند و به جایش نظام عقب‌مانده‌تر (برده‌داری) بنشانند، آنوقت کل نهضت را بر اساس آنچه که از این دو کتاب آورده‌ایم، ارتجاعی می‌دانیم و در نتیجه ریختن خون‌شان حلال بود و باید به آنها که خون‌شان را ریخته‌اند، «دستان درد نکند» گفت.

و اما این نتیجه‌گیری، که بر اساس اطلاعات موجود در تحولات فکری ... و «تاریخ ایران» جمع‌بندی کرده‌ایم آیا غیر علمی نیست؟ آیا با حقیقت‌های تاریخی‌مان جور در می‌آید؟ آیا واقعاً نویسندگان روسی، در وهله اول، که منت سرما می‌گذارند که

«مورخان شرق‌شناس شوروی سهم مهمی در کاوش علمی

تاریخ اجتماعی ایران و فئودالیزم آن کشور دارند...»^{۸۵}

و به تبعیت از آنها نویسنده تحولات... به ادعای خدمت و در زیرنقاب «کاوش علمی تاریخ اجتماعی ایران» حقایق تاریخی ما را تحریف نکرده‌اند؟

انحطاط و ولنگاری این نوع تاریخ نویسی در چیست؟ به نظر ما ساده است. مورخان روسی، فئودالی بودن شیوه را فرض کرده‌اند و برای درست در آمدن قالبی که برای تاریخمان تراشیده‌اند ناسچاراً باید مثل «پروکروست» معروف^{۸۶} سر و دم حقایق تاریخی ما را بزنند برای اینکه در این قالب جای بگیرد برای اینکار شکل‌های مختلف برده‌داری و انواع گوناگون فئودالیزم برای تاریخمان تراشیده‌اند. و نویسنده تحولات... چون مورخ نیست ولی از آن جایی که در تاریخ

کتاب نوشتن مالیات ندارد در تاریخ کتاب می نویسد و با تقلید و نسخه برداری از این مورخان معلوم الحال لاطائلات آنها را سر و دم بریده در کتابی جمع می کند و به عنوان پژوهش به چاپ می زند. مامی دانیم چرا مورخین روسی مجبورند که در نوشتن تاریخ خلق های جهان، به استخاره و رمل و اسطرلاب متوسل بشوند و مراحل مختلف تکامل آن جوامع را کشف نمایند!! ولی اذدرک اجبار نویسنده تحولات... در پذیرفتن و نسخه برداری این فرضیه های وارداتی عاجزیم. در همین کتاب تحولات... و در کتاب های پطروشفسکی (چه در «تاریخ ایران» و چه در «مناسبات ارضی...») شواهد و اسناد انکار ناپذیری وجود دارند که با در نظر گرفتن آنها، هیچ محقق و مسورخ صادق و هیچ نسخه بردار زیرکی حتی، سیستم تولیدی ایران را در زمان سلجوقیان فتودالی نخواهد خواند. ولی چه می شود کرد؟ این مراحل گوناگون باید بدون بروبرگرد کشف شوند. اگر در جامعه ای، مرحله ای از این مراحل وجود نداشت، غلط کرد که وجود نداشت، پس باید فرض کرد و چون ادعای نگرش علمی هم در میان است پس باید دست به دامان اسناد و مدارك آن زمان ها زد و «پروکروست» مآبانه سر و دمشان را برید. حالا بماند که واقعیات بدین ترتیب در خدمت توجیه تئوری قرار می گیرد. تازه ایکاش این چنین می شد. شاید می شد با تسامح آن را خدمتی به تاریخ ایران دانست. ولی نتیجه چیست؟ همین بررسی های آشفته و همین مورخینی که خیلی که به آنها محبت کنیم فقط ناصادقشان بخوانیم، مرجع تقلید می شوند. در حایکه با همه سعی شان دم خروس از لای عبایشان بیرون زده است.

سه - «فتوداليسم ايران» در عصر مغول

راجع به اين مبحث، بررسي مان را به كوتاهي بر گزار مي كنيم چون بررسي كامل تري از كتاب پطروشفسكي در دست تهيه داريم. به طور كلي، ايرادهای ما، دو دسته اند:

دسته اول، انتقادات ما، در رابطه با تصويري كه از جامعه مغول بدست مي دهند. نويسنده تحولات... مي نويسد:

«تأسيس امپراطوري مغول نتيجه ورود جامعه مغولي در قرن هفتم (سيزده ميلادي) به مرحله فتودالي بود تا آن دوران سيستم اجتماعي مغولان بر پايه برده داري و استفاده از آن در امور شباني و كارهاي خانگي بود...»^{۸۷}

نويسنده تحولات... به بررسي سازمان عشيرتي مغول ها نمي پردازد ولي اين را مي گويد كه آنها به طور كلي و آنطور كه در ياساي چنگيز آمده است به طور اخص، با كشاورزي امكان يافته مخالف بودند و «سكونت در يك مكان براي صحرانشينان» ممنوع بود^{۸۸} البته اين را بايد اضافه كنيم كه براي اينكه جامعه مغول در چارچوب پيشنهادي جا بگيرد پطروشفسكي و ديگران در «تاريخ ايران» يك نوع ديگر سيستم فتودالي معرفي مي كنند و آن فتوداليسم مبتني بر چادر نشيني است^{۸۹} با وجودي كه قبول دارند كه مغولان برده هم داشتند ولسي «برده داري اساس توليدات مغولان» را تشكيل نمي داده است^{۹۰} و نظام قبل از فتوداليزم را «سازمان جماعت بدوي» مي دانند^{۹۱} و معتقدند كه از بطن اين جامعه:

«در آغاز قرن سيزدهم بود كه جامعه طبقاتي آغاز فتوداليزم

در صحرای مغولستان پدید آمد»^{۹۲}

داشتیم دلوای پس می‌شدیم که چگونه اکادمیسین‌های روسی وفا به عهد نمودند و برای مغول‌ها مرحله ماقبل فتودالیسم (برده‌داری را به عنوان يك شیوه مسلط) کشف نمودند. دلوایی ما طولی نکشید چون یادمان آمد که نویسنده تحولات... این زحمت را برایشان کشیده است و در نتیجه فهمیدیم که مولای درز این نگرش علمی نمی‌رود. اما اگر فکر می‌کنیم که ورود جامعه مغولی به فتودالیزم و تشکیل طبقات در آغاز آن! آنقدرها هم ساده بود اشتباه کرده‌ایم. تضاد طبقاتی هم وجود داشت ولی بنابه کتاب تحولات...

«ریاست جنگیز بر مغولان، تضاد طبقاتی میان آنها را تضعیف

نمود...»^{۹۳}

البته منظور نویسنده تحولات از تضعیف «تضاد طبقاتی» در واقع مصالحه جنگ زرگری اقشار بالای جامعه مغول (در واقع اتحاد سیاسی‌شان) است نه تضاد طبقاتی چون تضاد طبقاتی که به فرد ربطی ندارد که با ریاست فرد تضعیف بشود و هر که این چنین بگوید ما بر اساس رهنمود نویسنده تحولات... او را «مورخ فتودال» می‌دانیم. ولی نویسنده تحولات... که مورخ فتودال نیست چرا چنین می‌گوید؟ مسئله را باید کمی بشکافیم.

اولاً مرحله برده‌داری در جامعه مغول، فقط کشف نویسنده تحولات... است و ما این کشف را به ایشان تبریک می‌گوئیم. آنچه را که نویسنده تحولات... در این باره آورده، نسخه ناقصی است از آنچه که بطروشفسکی در جلد اول مناسبات ارضی... نوشته است:

«تأسیس امپراطوری مغول نتیجه مستقیم ورود جامعه مغولی در آغاز قرن سیزدهم به مرحله فتودالی بوده... در دوران متقدم جامعه فتودالی مغول-شیوه تکامل نیافته زندگی برده-داری (که مبدل به شیوه غالب تولید نگشته بود) دیربازی محفوظ ماند و استفاده از کار اسیران برده شده بیگانه در امر شبنانی گله‌ها و پیشه‌وران بیگانه در دستگاه اقتصادی بزرگان صحرائشین میان ایشان نیز مانند دیگر صحرائشینان آسیا در قرون وسطی متداول بوده است...»^{۹۴}

نویسنده تحولات... باکیه برداری از این قطعه سر و دم مطالب را زده و به‌طور خلاصه شده و مسلماً به دور از منظور نویسنده آن با حذف «بیگانه بودن برده‌ها»، «شیوه غالب نبودن برده‌داری» و «وجود آن در دیگر قبایل چادر نشین آسیا»، به وجود برده‌داری در جامعه مغولی شهادت دادند. و اما تضعیف تضاد طبقاتی را چگونه با ریاست چنگیز ربط داده است. برای حل این مشکل این بار باید به سراغ «تاریخ ایران» برویم. بعید نمی‌دانیم که نویسنده تحولات... این اظهار نظر من در-آوردی را از این قطعه از «تاریخ...» با شیوه استدلال ویژه خود استخراج کرده باشد.

«از آغاز قرن سیزدهم مبارزه داخلی مغولان به پیروزی دسته‌ای از اعیان چادر نشین (که به فتودال تبدیل یافته بودند و به قبایل مختلف تعلق داشتند) که یکی از پیشوایان صحرائشین به نام تموچین در رأس آنان قرار داشت پایان پذیرفت...»^{۹۵}

نویسنده تحولات... به جای «مبارزه داخلی» برای شیک‌تر و علمی‌تر

شدن! جمله «تضاد طبقاتی» گذاشته و چون مبارزه داخلی بین دسته‌های مختلف اعیان چادر نشین به پیروزی دسته‌ای به ریاست تموچین پایان پذیرفت آمده از این قطعه تضعیف تضاد طبقاتی را استنتاج کرده است. احتمال بیشتری می‌دهیم که نویسنده تحولات... این اظهار نظر عجیب را از قطعه‌ای از «روابط ارضی...» نموده باشد. پطروشفسکی بر خلاف گفته‌اش در صفحه ۴۶ کتاب که فتوحات چنگیز را برای تضعیف تناقضات طبقاتی در جامعه مغولی لازم می‌شمرد (کاری نداریم که این اظهار نظر او سوء استفاده رندانه‌ای از تز معروفی است که ربطی به شرایط جهان در عهد مغول ندارد) ولسی در چند صفحه بعد می‌نویسد که راز موفقیت‌های نظامی لشکریان مغول در این بود «در اردوگاه مغولان تضادهای طبقاتی هنوز بسیار ضعیف بود...»^{۹۶}

و بعلاوه

«يك علت مهم ديگر موفقيت‌های چنگيزخان اين بود كه توانست برای نخستين بار پس از اضمحلال خاقان ترك، نیروهای جنگی بخش اعظم صحرائشينان آسیای مرکزی... را متحد سازد»^{۹۷}

بعید نیست، با آنچه که قبلاً دیدیم، نویسنده تحولات... تضادهای طبقاتی را از راز اول پطروشفسکی برای موفقیت چنگیز، به راز دوم گره زده باشد. بهر جهت بهر ترتیبی که نویسنده تحولات... عمل کرده باشد، ما قضاوت را به عهده خوانندگان واگذار می‌کنیم. نکته مهم این است که نظر نویسنده، درباره تضعیف تضاد طبقاتی، نظر مورخان

عصر فئودالی است. همین.

دسته دوم، انتقاداتی است به تصویری که از «سیستم فئودالی ایران» در تحت سلطه مغول بدست می دهد نویسنده تحولات، از بارتولد، نقل می کند که اولین کسی است که در سال ۱۹۲۳ بر اساس *نزهت القلوب* نوشت

«در عهد مغولان، روستائیان ایران وابسته به زمین بودند»^{۹۸} از اینجا به بعد، نمی دانیم شاهکار، اکادمیسین روسی است یا کشفیات جدید نویسنده تحولات:

« با این روش، روستایی ایران دیگر وابسته به ارباب نبود...»^{۹۹}

پس می فهمیم که قبل از این روستائیان وابسته به ارباب بودند. به عبارت دیگر در شیوه فئودالی ابداعی نویسنده تحولات ... چون از منابع ایرانی و عرب بیشتر استفاده نموده اند و نگرش علمی هم دارند این دو به این وضوح قابل تفکیک هستند. روشن است که نویسنده تحولات، به این ترتیب، علت اساسی تقید فئودالی را ماست مالی می کند. چون طبق این نظر این مالکیت زمین نیست که برای یکی اربابی و سروری می آورد و برای دیگری وابستگی. و بر اساس همین برداشت نادرست از شیوه تولیدی فئودالی:

«طبق این روش روستایی ایران دیگر وابسته به ارباب نبود بلکه با زمین خرید و فروش می شد و در نتیجه مالک نمی توانست روستائیان را (جداگانه) بفروشد و یا منتقل کند یا به وراثت خود ببخشد مگر اینکه آنان را با زمین بفروش

رساند...»^{۱۰۰} (داخل پراتز را افزوده‌ایم)

قبل از آنکه نادرستی این نظر را نشان بدهیم، لازم است اشاره کنیم که اگر برای پطروشفسکی اهمیت دارد بگوید که بارتولد در کدام کتاب راجع به تقید فتودالی اظهار نظر کرده، این مسئله برای نویسنده تحولات... که همین نکته را از کتاب پطروشفسکی، دیکته کرده اهمیتی ندارد که بگوید. چون اگر می‌باید می‌گفت که دیگر نام نسخه برداریش را نمی‌توانست «پژوهش» بگذارد. پطروشفسکی نوشته است:

«اکادمیسین و.و. بارتولد نخستین کسی بود که در سال ۱۹۲۳ در این باره اظهار عقیده کرده گفت که در عهد فرمانفرمایی مغولان روستائیان به زمین وابسته و مقید بوده‌اند (اشاره می‌کند به ص ۶۵-۵۸ تاریخ نهضت‌های روستایی) این استنتاج مبتنی به یکی از نسخ خطی نزهت القلوب حمدالله مستوفی بوده...»^{۱۰۱}

در باره تقید روستائیان در ایران، پطروشفسکی صفحات زیادی را سیاه می‌کند و حتی تا آنجا پیش می‌رود که علت نبودن تقید روستایی به زمین در قبل از مغول در ایران را ناشی از زیادی جمعیت می‌داند که: «بنابر این مراتب در روستا فقدان یا کمبود کارگر و مزارعه‌گر

احساس نمی‌شده است... مالک می‌توانست همیشه به‌جای

زارعی که زمین‌وی را ترك گفته روستایی دیگری بنشانند...»^{۱۰۲}

پطروشفسکی ابایی ندارد که برای قبولاندن برداشت‌های نادرستش از تاریخ ایران، راجع به هر مسئله‌ای فرضیات را جایگزین بررسی علمی بکند. اینجا هم زیادی جمعیت را فرض کرده و بر آن اساس، به

خیال خود نبودن تقید فئودالی را در قبل از مغول توضیح می‌دهد بدون اینکه به فرض اصلی‌شان «فئودالی بودن شیوه» خدشه‌ای وارد آید. در حالیکه مسئله این است که این «زارعین یس‌کی» آقای پطروشفسکی که همیشه در دسترس اربابان بودند تا جای زارعین سابق را بگیرند قبل از اینکه به کار دعوت بشوند چه می‌کرده‌اند و از چه ممری زندگانی‌شان می‌گذشته است؟ بعلاوه بر سر زارعین دیگر، پس از ترك روستا، چه می‌آمده است؟ آنها به کجا می‌رفته‌اند؟ چون به این ترتیب، در روستاهای دیگر هم نمی‌بایستی برایشان جایی می‌بوده؟ صد البته برای پطروشفسکی که تاریخ ایران را در عصر مغول، می‌خواهد با فرضیات توضیح بدهد، این مسائل مطرح نیستند و نباید باشند. بهر صورت در توجیه نقطه نظرهای نادرست خود تا آنجا پیش می‌رود که در رد نظر يك نویسنده دیگر روسی که با نظر او، در وجود وابستگی به ارباب به جای وابستگی به زمین نه همراه با آن، مخالف است می‌نویسد:

«ولی این نظر از آنجا ناشی شده که وی شیوه تابعیت و تقید را ساده گرفته و مفهوم اقتصادی تابعیت فئودالی را با شکل‌های حقوقی آن (که ممکن است بسیار متفاوت باشند) مخلوط کرده است ای. یا. زلانکین این نکته را که حتی در برخی از جامعه‌های فئودالی زراعت پیشه واسکان یافته مثلاً در روسیه تزاری فرد روستایی به شخص ارباب وابسته بوده و وی می‌توانسته روستایی وابسته به خویش را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل کند یا بدون زمین بفروشد از نظر دور

همین اظهار نظرهای آشفته پطروشفسکی در باره شیوه تولید فئودالی است که به آن صورت در تحولات فکری مطرح می‌شود، نکته این است، که آنکه در این میانه، تقید فئودالی را ساده گرفته، پطروشفسکی است نه آن دیگری. و از آن جایی که پطروشفسکی همین نظر را (وابستگی به ارباب، به جای وابستگی به زمین) در باره ایران هم مطرح می‌نماید سؤال ما این است که اگر این درست است که در سیستم فئودالی، زمین بدون زارع مولد نیست و در نتیجه فاقد ارزش است، فئودال‌ها چرا زارعین را جداگانه می‌فروختند و بعلاوه پس از فروش روستائیان، با زمین بدون زارع چه می‌کردند؟ البته پطروشفسکی، فرض دیگری هم لازم دارد و آن انکار وابستگی زمین است به زارع چون می‌نویسد، در روسیه که فئودال‌ها، زارعین خود را جداگانه می‌فروختند

«زمین کماکان وسیله اصلی تولید بوده است...» ۱۰۴

پطروشفسکی در نظر نمی‌گیرد که در سیستم فئودالی، زمین فقط مشروط به کار کردن زارع بر روی آن، عامل اصلی تولید است. با بیان مطلب به این صورت در باره تقید فئودالی، پطروشفسکی نه تنها تابعیت روستایی را در این شیوه از مفهوم علمی‌اش جدا کرده بلکه به نظر ما، برده‌داری را با فئودالیسم مخلوط کرده است. البته اگر این مسئله‌ای که پیش کشیده و نویسنده تحولات... هم مطابق معمول کتاب کورکورانه رونویسی کرده، در حال حاضر اتفاق می‌افتاد پذیرفتنی بود چون مالک می‌توانست در دهی که روستایی‌اش را جداگانه فروخته، شهرک‌سازی

بکند و آپارتمان‌هایش را جداگانه بفروشد یا اینکه با خرید چند تراکتور و کمباین و دیگر ماشین‌آلات کشاورزی به تولید ادامه دهد ولی در آن روزگار که نه بساز و بفروشی مد بوده و نه تراکتور وجود داشته، فتودال‌ها چرا چنین می‌کردند؟ و بر سر زمین‌های بدون زارع چه می‌آمده است؟

به هر حال، هنوز عرقمان از تقلایی که برای درك جملات درهم بالا کرده‌ایم خشك نشده که باید از پس پراکنده‌گویی دیگری برآئیم و سعی کنیم منظور نویسنده را بفهمیم.

«در دوران ایلخانان مالیات دهات به فرمانداران به مقاطعه داده می‌شد و آنان نیز روستائیان را تحت فشار قرار داده و در طول سال به جای يك بار، ده بار تا بیست بار از رعایا مالیات می‌گرفتند این روش باعث فرار روستائیان از دهات می‌شد...»^{۱۰۵}

اگر کشفیات بار تولد، پطروشفسکی و نویسنده تحولات... در بساره تاریخ ایران درست باشد که به آنها اعتقادی نداریم، این پرسیدنی است که دریافت مالیات به جای يك بار، ده بار و بیست بار یعنی چه؟ مگر ما از اقتصاد قبل از انقلاب صنعتی حرف نمی‌زنیم؟ مگر چقدر تولید می‌کردند که بتوانند ده بار و بیست بار بیشتر از معمول مالیات بدهند؟ این «فتودال‌های ایرانی» که آقایان مورخین برای ما تراشیده‌اند، آیا کوچکترین شناختی از منافع طبقاتی خود نداشتند؟ بهره‌کشی و فشار و زور چرا، ولی اغراق هم باید حدی داشته باشد؟ بگذریم. پیش کشیدن وابستگی به زمین و استقلال از ارباب، یا وابستگی

به ارباب و استقلال از زمین که در اثر آن ارباب می‌توانست زارعین را جداگانه، لابد در بازار برده فروشان، بفروشد از آن اظهار نظرهای علمی است که نویسنده این سطور واقعاً شهادت اظهارش را ندارد. ما برای نگرشمان از قبل هیچگونه شناسنامه‌ای صادر نمی‌کنیم و هیچگونه ادعایی هم در این مقوله نداریم. همین صفحاتی که در پیش‌رو دارید ترجمان نگرش ماست. اگر درست است که پیشکش و اگر نادرست است که محبت کنید و ما را از اشتباه در بیاورید، ما تابعیت فتودالی را اینگونه فهمیده‌ایم:

«زارع به زمین وابسته است و زمین به زارع و چون ارباب مالک زمین است پس زارع به ارباب وابسته است. و چون زمین بدون زارع بی‌ارزش است (چون مولد نیست) و مالک منافعتش در این است که زمین بی‌ارزش نباشد (مولد باشد برای اینکه بتواند بهره مالکانه بگیرد) پس مالک حق کشتن زارع را ندارد و حتی به او امکان می‌دهد که برای خود حداقل ممکن زندگی بخور و نمیر را فراهم کند تا زارع بر سر زمینش کار بکند و به‌طور خیلی سرسری، چون چنین است پس فتودالیسم از برده‌داری مرفقی‌تر است»

اما با تصویری که پطروشفسکی و به دنبال او نویسنده تحولات، از شیوه فتودالی می‌دهند، مخصوصاً با در نظر داشتن آنچه در باره وابستگی فتودالی می‌گویند، معلوم نیست چگونه فتودالیسم از برده‌داری پیش‌روتر می‌شود؟ و با این ترتیب تفاوت بین این دو شیوه در چیست؟

بهتر است برگردیم سر کتاب تحولات ... در جای دیگر گفتیم که نویسنده، برای هر دوره از ادوار گوناگون تاریخ ایران اول «مغز متفکر فتودالیسم» می‌تراشد و بعد به سراغ شیوه فتودالی آن دوره می‌رود. در عهد سلجوقیان این وظیفه را نظام‌الملک بگردن داشت که دیدیم در زمان مغول‌ها هم «مغز متفکر نظام فتودالی» رشیدالدین فضل‌الله است.^{۱۰۶}

در این دوره هم، مغز متفکر فتودالیسم، معتقد به «فتودالیسم متمرکز» است یک‌کاش نویسنده تحولات ... این نوع جدید فتودالیسم را تعریف می‌کردند؟ البته ما بر اساس نوشته ایشان، این کار را می‌کنیم.

«فتودالیسم متمرکز آن نوع فتودالیسمی است که «فتودال‌ها... اشراف نظامی صحرائنشین... به همراه بزرگان غیر صحرا- نشین و فتودال‌های شهرستان‌ها»^{۱۰۷} با آن مخالف بودند ولی «... دیوان‌سالاران (بوروکراتها) یعنی منشیان و مستوفیان»^{۱۰۸} طرفدار آن بودند»

در جای دیگر دیدیم که سیاست مرکزیت طلبی، مغز متفکر فتودالیسم زمان سلجوقیان با «جریان طبیعی تکامل فتودالیزم» جور در نمی‌آمد. قاعدتاً مرکزیت طلبی رشیدالدین هم باید به همان سرنوشت دچار شود ولی رشیدالدین:

«عناصر صالحی را در اداره مالیات بکار گرفت تا تعدیلی در ظلم و جور سران نظامی فتودال مغول و ترک و ایرانی بوجود آورد»^{۱۰۹}

بعلاوه:

«بر اساس طرح او... از بار مالیات سنگین روستائیان کاسته می‌شد و دولت مرکزی نوعی دفاع از روستائیان را در مقابل بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترك بعهده می‌گرفت...»^{۱۱۰}

از همین می‌توسیدیم که به سرمان آمد که «دولت فتودالی» حامی منافع روستائیان بر علیه فتودال‌ها بشود و شد. با این وصف اگر رشیدالدین را «دوست توده‌های کشاورز و قشرهای پائین شهری» بدانیم یکسره اشتباه کرده‌ایم»^{۱۱۱}

چون،

«رشیدالدین این سیاست را یعنی سیاست بهره‌کشی فتودالی از رعایا را تا آنجا که باعث شورش روستائیان نشود خود به شدت اجرا می‌نمود...»^{۱۱۲}

این پرسیدنی است که چطور رشیدالدین می‌دانست چگونه باید بهره‌کشی فتودالی کند و دیگر فتودال‌ها نمی‌دانستند و به‌جای يك بار، سالی‌ده بار و بیست بار مالیات می‌گرفتند. با این وجود بدنیت اشاره‌ای هم بکنیم به سرنوشت «بزرگترین فتودال عصر خود»^{۱۱۳} به این امید که شاید تا حدودی معنی «فتودالیسم متمرکز» روشن شود و در ضمن موقعیت فتودال‌های کوچکتر را هم دریابیم.

«رشیدالدین بعد از آن که مورد لطف و عنایت غازان‌خان قرار گرفت اقداماتی بعمل آورد تا وزیر پیشین (احتمالاً بزرگترین فتودال عصر خود) صدر کاغذی، صدرالدین

خالدی مورد غضب واقع و اعدام شود...»^{۱۱۴}
(داخل پرانتز را افزوده ایم)

همین سوگلی غازان خان خود در:

«ژوئیه ۱۳۱۸ محکوم و اعدام شد... اموال فراوان رشیدالدین
به نفع خزانه ضبط و مصادره شد و کویی که در تبریز احداث
کرده بود غارت کردند و موقوفات مؤسسات خیریه بسیاری
را که ایجاد نموده بود نابود ساختند...»^{۱۱۵}



یادداشت کوتاهی داریم در باره سیورغال در عهد تیموریان،
که بهتر دیدیم برایش سرفصل جداگانه‌ای باز نکنیم و در دنباله
«فتودالسم عصر مغول» بیاوریم.
در این باره در کتاب، به کم توجهی جالبی بر می خوریم،
نوشته‌اند:

«صاحب سیورغال موظف بود برای سلطان خدمت نظام
انجام دهد و برای سپاه فتودالی حکومت مرکزی پیوسته
تعداد معینی سوار از سیورغال خود گسیل دارد...»^{۱۱۶}
فرض را بر این می گذاریم که به استناد نوشته بالا، سیورغال مشروط
به خدمت نظامی بوده و می شود آن را با فیف غربی مقایسه نمودولی:
«به سبب اجرای همین شیوه (اعطای سیورغال در دوران
تیموریان و غزاق آق قویونلو و قره قویونلو) هر روزه از
تعداد اراضی دولتی کاسته می شد و به املاک شخصی یعنی
مالکیت بلا شرط و موروثی و موقوفی اضافه می گردید...»^{۱۱۷}

البته از وارد شدن موقوفه‌ها و مالکیت بلاشرط در سیورغال نباید تعجب کنیم چون بر خلاف گفته قبلی نویسنده سیورغال ضرورتاً در مقابل خدمت نظامی اعطا نمی‌شد. خودشان افزوده‌اند:

«سیورغال هم به بزرگان نظامی و هم به روحانیون داده می‌شد...»^{۱۱۸}

بعلاوه:

«سیورغال مقدار زمینی از يك ايالت يا يك ده که سلطان به فتودال‌های سرسپرده هدیه می‌نمود تا پشت اندر پشت از آن بهره بگیرند...»^{۱۱۹}

برای اثبات این نکته، سندی می‌آورند که اتفاقاً این ادعاها را اثبات نمی‌کند:

اولاً، از سندی که آورده‌اند که جهت اولاد سلطان «ابوسعید - ابی‌الخیر» صادر شده (ص ۶۳-۱۶۲) تازه فهمیدیم که «وکلاء» یعنی «اولاد» چون در سند آمده است که:

«بعداليوم يك دينار و يك بار از ایشان و وکلاء ایشان
نستانند...»^{۱۲۰}

و اشاره‌ای به اولاد ابی‌الخیر نشده است.

ثانیاً، نه تنها از خدمت لشگری معاف شده، بلکه اشاره‌ای به موروثی بودن سیورغال نشده است بعلاوه همین «بعداليوم» آیا به آن معنی نیست که «قبل از اليوم» آن زمین سیورغال دیگری بوده است؟ و اگر این برداشت ما درست است، پس سیورغال چگونه می‌توانسته موروثی باشد. البته خواننده علاقمند می‌تواند به مقاله مینورسکی

تحت عنوان «يك سيورغال مربوط به قاسم بن جهانگیر آق قویونلو» در بولتن مدرسه شرق شناسی دانشگاه لندن - سال ۱۹۳۹ مراجعه کند، چون بر خلاف ادعای نویسنده تحولات، سیورغال ضربه‌نا موروثی و پشت اندر پشت نبوده است.

چهار - «فتوداليسم ايران» در عهد صفويه

قبل از آنکه به طور مختصر، همانند دیگر قسمت‌ها، برداشت نویسنده را از «فتوداليسم» عصر صفویه بررسی نمائیم باید به دو نکته اشاره کنیم :

۱. در چند جای این بررسی شتاب زده از کتاب تحولات... ضرورت، ناچارمان کرده که به نظریات مورخان روسی در باره تاریخ ایران برخورد کرده و به آنان خرده بگیریم. گرچه همانطور که قبلاً گفته‌ایم بررسی مفصل‌تر از کتاب‌های پطروشفسکی را برای آینده مد نظر داریم ولی بدنیست که در همین بررسی، به عنوان مقدمه بر آنچه که خواهد آمد، برداشت‌هایمان را از اینگونه بررسی‌ها، در حاشیه عرض نمائیم.

به استاد، نقل نویسنده تحولات... پطروشفسکی

«سرچشمه‌های فکری و عقیدتی این نهضت‌ها (نهضت‌های قرون هشتم و نهم هجری) را چهار عامل - افکار مزدکیان و خرم‌دنیان - اتوپی‌ها و آرمان‌های قرمطیان - آرزوی شیعیان در باره ظهور مهدی موعود و استقرار سلطنت عدل و داد و زهد صوفیان که ثروت و تجمل را محکوم می‌کردند

می‌داند...»^{۱۲۱}

با در نظر داشتن اینکه نویسنده تحولات... همانطور که نشان دادیم، اغلب اوقات در نسخه‌برداری از نوشته‌های پطروشفسکی ورزیدگی دارند نتیجتاً فرض را بر این می‌گذاریم که پطروشفسکی همانطور که نقل شده، چنین نوشته‌اند. آنگاه اگر فرض ما درست باشد، این برای ما جالب است که پطروشفسکی این «آش شله قلمکار» را چگونه تهیه دیده و از این مجموعه چگونه می‌شود شناختی از ایدئولوژی این نهضت‌ها بدست آورد؟

مزدکیان ضد برده داری-ضد فئودالی (نویسنده تحولات... افزوده است «اومانسمی که به نوعی آنارشیزم روی آورده است».^{۱۲۲} خرم‌دینان-قرمطیان-احیای برده داری پس متضاد با مزدکیان. شیعیان-مساوات و برابری اجتماعی^{۱۲۳} پس مخالف باقرمطیان و خرم‌دینان.

صوفیان «اساک در استفاده از لذایذ دنیوی-تبلیغ عدم مقاومت در برابر زور و شکیبایی».^{۱۲۴} یعنی مبارزه بی مبارزه، و متضاد با هر سه.

از آن گذشته، آیا باید ریشه «افکار و عقیده» را در شرایط عینی جامعه جستجو کرد یا اینکه «افکار» می‌تواند موجب بوجود آمدن «افکار» در زمانی دیگر با شرایط عینی دیگری بشود؟ ... اگر ادعا شود که این «افکار» ریشه در «افکار» مربوط به گذشته‌ای دارد که از شرایط عینی آن زمان ریشه گرفته بودند، آیا در آن صورت انسان رأی به عدم تحرك تاریخی جامعه نداده است؟ و اگر اینطوری است، آن

وقت این عدم تحرك تاریخی را چگونه می‌توان توضیح داد؟
۲. نکته دوم در نحوه بهره‌گیری نویسنده تحولات... از اسناد تاریخی برای اثبات علمی! پدیده‌های تاریخی است. نویسنده تحولات... می‌خواهد داعیه سلطنت داشتن شیوخ صفویه را اثبات کند. قبل از هر چیز، اول حکمش را می‌دهد که

«اینکه نوشته‌اند شیوخ صفویه هرگز داعیه سلطنت نداشتند
نیز دور از حقیقت است...»^{۱۲۵}

برای اثبات این حکم نویسنده به دو سند اشاره می‌کند:
خواب دیدن شیخ صفی و تعبیر شیخ زاهد، به استناد عالم
آرای عباسی

قطعه‌ای از میرزا محمد معصوم می‌آورد که سلطان حیدر:
«اگر چه حضرت باطناً به دستور مشایخ و اهل سلوک، طریقه
ارشاد و دین پروری می‌پیمود اما ظاهراً به آئین سلاطین و
ملوک مسند آرای سروری می‌پیمود...»^{۱۲۶}

درباره سند اول:

«این اگر راست باشد (خود نویسنده به درستی سندشان
اعتقادی ندارند) نشان دهنده آن است که درمخيله شیخ چنین
فکری وجود داشته و خانقاه دکان او بوده است...»^{۱۲۷}

(داخل پرانتزرا افزوده‌ایم)

و نتیجه‌گیری اینکه، چون درمخيله شیخ؛ وجود داشته که دلش می -
خواسته پادشاه بشود پس آنها می‌خواستند شاه بشوند و داعیه سلطنت
داشتند و شاه شدند. و این می‌شود تاریخ نگاری علمی، از طریق

تعبیر خواب و روانکاو فرویدی، که اگر خواب درست باشد و اگر تعبیر شیخ زاهد درست باشد، تازه نویسنده تحولات... می شود یک مسورخ فتودال، چون بر فرد تکیه کرده و دارد چگونگی بوجود آمدن صفویه را از افکاری که در مخیله شیخ صفی می گذشته، که معلوم هم نیست واقعاً اینطوری می بوده، برای ما توضیح می دهند. و اما از سند دوم، که سلطان حیدر در باطن چه می کرده و در ظاهر چه، که فقط گزارش گونه ای است از آن چه که وجود داشته و توضیح دهنده علت «به ظاهر به آئین سلاطین سروری کردن» شیخ حیدر که نمی شود. این هم باشد طلب ما، از نویسنده تحولات...

و اما از «فتودالسم ایران» در عصر صفویه، به طور کلی بررسی کتاب از «فتودالسم خشن صفویان»^{۱۲۸} بسیار سطحی و پراکنده است. هر مطلبی هر جمله ای را که از هر منبعی پیدا کرده، یا شنیده به دنبال هم گره زده، بدون اینکه کل مبحث هیچگونه ساخت و ترکیب منطقی و مشخصی داشته باشد. در عین حالیکه علاقه عجیبی به تکرار «سپاهیان فتودال» «فتودالسم خشن» «بهره کشی بیرحمانه فتودالی» دارد، از پترو- دلاواله نقل می کند که

«از تعداد فراوان خانها و قدرت و تسلط بیش از حد آنان

بر روستائیان سخن می گوید...»^{۱۲۹}

بلافاصله به دنبال آن گره می زند که تاورنیه

«اغلب اراضی و املاک ایران را متعلق به شاه می داند...»^{۱۳۰}

و برای خواننده روشن نیست که تاورنیه راست می گوید یا دلاواله. بعلاوه به برداشت های عجیبی هم برخورد می کنیم که پس از پایان جنگ

باعثمانی‌ها چون

«دولت و فتودال‌ها ... از غنائم محروم شده احتیاج به پول داشتند مالیات‌ها و عوارض تازه کشاورزی وضع نمودند...»^{۱۳۱}

اگر ماهم يك بار، کار نویسنده تحولات... را بکنیم و از این جمله نتیجه بگیریم که اگر توقف جنگ و در نتیجه فقدان غنائم باعث افزایش مالیات کشاورزی است آیا درست است فرض کنیم در زمان نادرشاه که تقریباً همه سلطنتش به کشور گشایی و بدست آوردن غنائم گذشت باید وضع روستایان خوب می‌بوده، چون در اثر این غنائم، نادرشاه ضرورتی نمی‌دید که مالیات‌ها را افزایش دهد. ولی می‌خوانیم که لشگرکشی‌های نادر :

« توده روستایی و شهری را له کرد...»^{۱۳۲}

و چون این دومی درست است، پس فرض ما که بر نوشته نویسنده تحولات استوار است نادرست است. پس نحوه علت‌یابی، نویسنده (افزایش مالیات به علت توقف جنگ) نادرست است.

بهر حال در این بخش هم يك بار دیگر نسخه برداری شتاب‌زده از «تاریخ ایران» کار دست نویسنده تحولات... می‌دهد و همانطور که قبلاً اشاره کرده‌ایم این بار هم درباره نهضت‌های روستایی، نویسنده تحولات... بدون کوچکترین تأملی اظهار نظرهای مغرضانه مورخان روسی را در بست پذیرفته و در کتاب خود می‌آورد و همانند آنان جنبش روستایی گیلان را در ۱۶۲۹ میلادی، به اصطلاح امروزه تجزیه طلبانه می‌خواند نویسنده تحولات... حتی همین چند صفحه را در «تاریخ ایران»

دقیق نخوانده و به دقت موشکافی نکرده تا متوجه پراکنده گویی نویسندگان آن بشود تا چه رسد به اینکه آنطور که ادعا کرده از منابع ایرانی و عربی بیشترین استفاده را نموده باشد. در «تاریخ ایران» آمده است:

«عده قلیلی از امیران کوچك فتودال گیلان که مرگ شاه عباس اول را فرصت خوبی برای جدا شدن از ایران و احیای استقلال دیرین گیلان می دانستند خروج کردند...»^{۱۳۳}

فراموش نکنیم که همین نویسندگان نوشته اند که گیلان از ۱۵۹۲ میلادی جزو املاک خاصه شاه عباس شد^{۱۳۴} بعلاوه

«املاک خالصه شاه به وسیله مباشران اداره می شد. این مباشران به بیرحمانه ترین شکل ممکن به بهره کشی از روستائیان می پرداختند...»^{۱۳۵}

اضافه بر این

«دولت صفویه نه پیش نه پس از دوران شاه عباس به آن درجه قدرت سیاسی که در عهدوی بدان نایل آمده بود نرسید...»^{۱۳۶}

در این صورت «امیران کوچك فتودال» از کجا آمده اند؟

افزون بر این، مگر خود نمی گویند که نارضایی توده های روستائیان گیلان و طالشی «بر علیه مالیات های گزافی» بود که پس از تبدیل گردیدن گیلان به ملک خاصه وضع شده بود. بعلاوه مگر خود ننوشته اند که پس از اینکه شورشیان

«رشت و فومن و لاهیجان و دیگر شهرها را اشغال کردند و سراسر ایالت به دست شورشیان افتاد عاصیان در رشت انبارهای

دولتی را شکسته و ۲۰۰ خروار (۵۹ هزار کیلو گرم) ابریشم خام را که مأموران شاه بر سیبل مالیات از روستائیان گرفته تصرف نموده میان ... بینوایان شهر ها تقسیم کردند...»^{۱۳۷}

اگر شورش گیلان، استقلال طلبانه می بوده دیگر چرا

« در رشت و لاهیجان کالاهای تجار مسکوی و فرنگی (اروپایی) که در انبارهای دولتی حفظ می شد نیز ضبط گردید. در فومن شورشیان می خواستند خانه های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند...»^{۱۳۸}

با وجود حکمی که در باره ماهیت شورش گیلان صادر کرده اند، به یکباره می نویسند

« اعمال روستائیان و بینوایان شهری فقط نتیجه تجلی نادضایی و نفرت ایشان بود ولی برنامه و نقشه معینی نداشتند...»^{۱۳۹}

اگر شرکت کنندگان اصلی در شورش دهقانی «برنامه و نقشه معینی» نداشتند، در شرایطی که ایالت گیلان املاک خاصه شاه عباس بود و به وسیله مباشران اداره می شد که به برداشت ما دلالت دارد که مالکیت مشروط هم حتی نمی توانسته وجود داشته باشد و نتیجتاً برخلاف آنچه که ادعا شده است «امیران کوچک فتودال» هم نمی توانستند وجود داشته باشند، پس چه کسی و چه گروهی می خواستند «استقلال دیرینه گیلان» را احیاء نمایند؟ به نظر ما، برای آن دسته از مورخینی که برایشان واقعیت ها باید در قالب جای بگیرد چه اهمیتی دارد که هر خزفی را صدف جلوه داده و آن را ثورریزه کرده همراه با واژه های دهن پر کن، علمی جا بزنند .

○ ○ ○

در این بررسی شتاب زده، از بس به شاهکارهای نویسنده تحولات... اشاره کرده ایم خسته شده ایم امیدواریم که خوانندگان این بررسی، خسته نشده باشند.

به نظر ما نویسنده کتاب، در استفاده از واژه‌ها و مفاهیمی که معنی آنها رانمی‌داند اصرار عجیبی دارد ولی متأسفانه استعدادشان در نسخه برداری چندان جالب توجه نیست. برای روشن شدن مطلب، مقدمه‌ای لازم است.

در «تاریخ ایران» آمده است:

«سراسر تاریخ ایران قرن هیجدهم براسست از شرح قیام‌های روستائیان علیه بهره‌کشی فئودالی... در نتیجه سراسر تاریخ قرن دوازدهم هجری مشحون است از شرح جنگ‌های خانگی فئودال‌ها...»^{۱۴۵}

بعلاوه:

«قرن دوازدهم از نشانه‌های سقوط و انحطاط اقتصادی اشباع شده است. انحطاط و عقب ماندگی روز افزون اقتصاد ایران از اقتصاد کشورهای اروپایی و ضعف سیاسی آن در پایان قرن دوازدهم زمینه را برای نفوذ شدید سرمایه صنعتی بیگانه از آغاز قرن نوزدهم و تبدیل ایران (در سال‌های بعد) به یک کشور وابسته و سرانجام نیمه مستعمره آماده کرد...»^{۱۴۱}

نویسنده تحولات فکری... با پس و پیش کردن چند کلمه، بادست بردن در آنچه که از «تاریخ ایران» کپی کرده، همانطور که قبلاً هم دیده ایم، اظهار نظر نویسندگان «تاریخ...» را که به همین صورت خود ندارند

است نادرست تر در کتابش آورده است:

«شورش‌های روستایی این دوران (اواخر صفویه) یکی از

تجلیات دوران بازپسین فئودالیسم بود...»^{۱۴۲}

این شورش‌ها،

«چون انحطاط اقتصاد کشاورزی را نیز دنبال داشت، عقب-

ماندگی روزافزون اقتصادی وضعف سیاسی را باعث گردید

و زمینه را برای نابودی قطعی فئودالیسم و نفوذ سرمایه‌صنعتی

بیگانه از آغاز قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)

و تبدیل ایران به یک کشور وابسته و نیمه‌مستعمره آماده

نمود...»^{۱۴۳}

اگر «تاریخ...» علت انحطاط اقتصادی را «پروزی تمایلات ارتجاعی»

می‌داند^{۱۴۴} و علت شورش را افزایش بهره فئودالی، واگروابسته‌شدن

ایران را در «سال‌های بعد» می‌داند و به این ترتیب می‌کوشد راه را بر

انتقاد ببندد، چون اگر کسی بگوید که در قرن نوزدهم، سرمایه‌صنعتی

بیگانه در اقتصاد ایران، نفوذ داشت می‌تواند به قرارداد داری در

۱۹۰۱ اشاره نموده و نقطه نظر نادرست و غیرمسئولانه خود را توجیه

نماید. چون «سال‌های بعد» نه تنها شامل ۱۹۰۱ هم می‌شود بلکه اصولاً

مدت زمان نامحدودی را دربرمی‌گیرد، ولی برای نویسنده تحولات...

هیچکدام از این نکات مطرح نیستند. نویسنده خود را به‌تجاهل می‌زند

که آن شورش‌ها نتیجه انحطاط اقتصادی بودند نه مسبب آن، و برای

اینکه تصویر سوزناک‌تر بشود می‌افزاید که:

«قتل عام پی‌درپی روستائیان در پایان قرن یازدهم، اقتصاد

کشاورزی ایران را دچار انحطاط و سقوط نمود...»^{۱۴۵}

اگر منظور نویسنده از «قتل عام‌های پی‌درپی» سرکوبی شورشیان است باید دید شورش چرا بوجود می‌آمده، آیا شورش‌های دهقانی علت انحطاط اقتصاد کشاورزی بودند یا معلول آن، و به این ترتیبی که نویسنده علت‌یابی می‌کند، می‌شود علت آن و نادرست است.

بعلاوه، اظهار نظر «تاریخ...» که به طور کلی با کمی دستکاری درست است زیادی دستکاری می‌کند کلماتی را حذف می‌کند، مثلاً (در سال‌های بعد) را (که برای درست بودن اظهار نظر فوق‌العاده مهم است) و بعلاوه به جای «سرانجام» «و او عطف» می‌گذارد و معلوم نیست منظور ش از «وابسته و نیمه مستعمره» تأکید بیشتر است یا اینکه احتمالاً نسخه برداری ناشیانه‌ای از آنچه که در باره «نیمه فئودال-نیمه مستعمره» به گوششان خورده است. بعلاوه با اینکه نویسندگان «تاریخ ایران» به نادرستی از نفوذ «سرمایه صنعتی بیگانه» سخن می‌گویند ولی به آماده شدن «زمینه برای نابودی قطعی فئودالیسم» اشاره نمی‌کنند ولی نویسنده تحولات... با وجودی که از همین منبع کپی کرده، مقداری هم از خود می‌افزاید و بدین ترتیب معلوم نیست اگر نفوذ سرمایه صنعتی بیگانه از اوایل قرن نوزدهم، در ایران شروع شده، در کدام يك از بخش‌های اقتصاد بوده است؟ البته اگر منظورشان از اوائل، در واقع اواخر است و بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی، که در آنها سرمایه مالی بوده، نه سرمایه صنعتی ثانیاً، اگر دوران بازپسین «فئودالیسم» در ایران از اواخر صفویه شروع شده و زمینه برای نابودی قطعی این شیوه در اوائل قرن نوزدهم فراهم آمده است، که ایران را به يك کشور

«وابسته و نیمه مستعمره» مبدل ساخته، در این مدت بر سر شیوه تولیدی ایران چه آمده است؟ مخصوصاً در نیمه دوم قرن نوزدهم، شیوه تولیدی ایران را چه می دانند؟ نکته این است که نویسندگان «تاریخ ایران» و به تبعیت از آنها نویسنده تحولات ... به وضوح تسلط بازارهای ایران را به وسیله کالاهای ساخت صنایع بیگانه (روسی، انگلیسی، از اواخر قرن نوزدهم آلمانی) ندیده می گیرند و مطلب را بدین صورت مسخ شده ابراز می دارند. شناخت اینکه چرا مورخان روسی، حتی در زمان ما، در باره روسیه تزاری و سیاست های استعماریش در ایران قرن نوزدهم، حقایق را کتمان کرده اند چندان دشوار نیست. نویسندگان روسی باید به جای روابط تجارتی غیر عادلانه و استعماری که نتیجه مستقیم عهد نامه های ننگین گلستان و ترکمانچای بود و متعاقب آن واردات کالاهای بیگانه، صنایع دستی ایران را منهدم کرد، از «نفوذ سرمایه صنعتی بیگانه» دم بزنند چون بدین ترتیب این واردات قند و شکر روسی (و فرانسوی) نبود که کارگاه های محلی تولید شکر ایران را از بین برد و به همین نحو واردات روزافزون منسوجات روسی (و انگلیسی) که از هزار و یک نوع تخفیف صادراتی برخوردار می شدند، در ورشکست کردن کارخانه داران نوپای ایرانی (که تازه تعدادشان ناچیز بود) و کارگاه های محلی تولید پارچه، نقشی نداشته است. برای مورخان روسی، نه حقایق تاریخی مطرح هستند و نه خود صداقت علمی دارند. ولی در باره نویسنده تحولات ... معتقدیم که عدم آشنایی کافی با تاریخ ایران و عجله و شتاب در نوشتن و باسمه کردن کتاب باعث چنین سهل انگاری هایی شده است. جز اینکه برایشان در هنگام نوشتن

کتاب‌های بعدی صبر و حوصله و دقت بیشتری آرزو کنیم کار دیگری از دستان بر نمی‌آید.

برگردیم سر مطلب اصلی مان؛ علاوه بر آنچه که تا کنون در باره برداشت نویسنده تحولات... از فتودالسم ایران در زمان صفویه گفته‌ایم، این را باید اضافه کنیم که علاوه بر اینکه بررسی کتاب، در این باره هیچ روال منطقی ندارد، به‌طور کلی و در مجموع تصویر نادرست و گمراه‌کننده‌ای از اقتصاد ایران در این عصر بدست می‌دهد. اگر چه این ایراد به سرتاسر کتاب وارد است ولی برای دوران صفویه نمود چشمگیرتری دارد. از یکطرف از بوروکراسی عریض و طویل صفویان صحبت می‌دارد^{۱۴۶} و در عین حال به بیگاری «نجاران و بنایان» اشاره می‌کند که به‌جای مالیات برای شاه مجانی کار می‌کردند^{۱۴۷} (اینهم لابد یک نوع دیگر فتودالسم است) همچنین تبریز را با ۳۰۰ هزار جمعیت «مرکز صنایع ریسندگی و ابریشمی و اسلحه‌سازی و پشم بافی»^{۱۴۸} می‌داند و قبول دارد که به‌طور کلی «شاه عباس اقتصاد شهرها را احیاء کرد»^{۱۴۹} ولی با این وصف، این اظهارنظرها را عین پتک بر سر خواننده می‌کوبد که:

«بهره‌کشی بیرحمانه فتودالی از یک طرف و قحطی‌های پی‌درپی از طرف دیگر، شورش‌های روستایی بسیاری را باعث شد»^{۱۵۰}
«در عهد شاه عباس شورش‌های بسیاری روی داد... سرتاسر گیلان انباشته از شورش‌های خونین روستایی در عهد صفویان بود...»^{۱۵۱}

«سیاست مرکزی مقتدر شاه عباس به‌او اجازه می‌داد تا تمام

قیام‌های محلی را به شدت سرکوب کند...»^{۱۵۲}

صلح اجباری با عثمانی در ۱۵۹۰، باعث شد:

«که شاه عباس میزان برخی از مالیات‌ها را تا ۵ برابر

افزایش دهد...»^{۱۵۳}

«قتل عام پی در پی روستائیان در پایان قرن یازدهم اقتصاد

کشاورزی را دچار انحطاط و سقوط نمود»^{۱۵۴}

در سوزناک کردن، موقعیت ایران در اواخر فرمانروایی صفویه، به

تبعیت کور کورانه از «تاریخ ایران» تا آنجا پیش می‌رود که می‌نویسد:

در عهد شاه سلطان حسین

«مالیات روستائیان و پیشه‌وران دو برابر شد و سه نوع مالیات

جدید برقرار گشت... مأموران شاه از روستائیان مالیاتی بیش

از تولید کشاورزی آنان وصول می‌نمودند و چون روستائیان

مفلس بودند به وسیله شکنجه ااثیه و لوازم شخصی آنان را

مصادره می‌نمودند...»^{۱۵۵}

اگر واقعاً این چنین بوده و در شرایطی که نویسنده تحولات ... برای

خواننده مجسم می‌کند:

۱. شاه عباس چگونه می‌توانست، اقتصاد شهرها را احیاء

نماید؟

۲. سیاست مرکزی مقتدر شاه عباس، چگونه توانست نزدیک

به چهل سال دوام بیاورد؟

۳. با وجود بهره‌کشی، به این میزان، چگونه می‌توان مقدار

مالیات را یکباره ۵ برابر کرد؟ یا میزان قبلی مالیات زیاده نبوده

یا ۵ برابر کردن مالیاتی که پرداختنش دشوار است غیر ممکن است؟

۴. صفویان چگونه توانستند بیش از دو قرن، بر ایران فرمانروایی کنند؟

با تصویری که نویسنده تحولات... بدست می‌دهد، برای نمونه در زمان شاه عباس، باید رشد نیروهای تولیدی کشور صدمه دیده باشد. چون اگرچه «سیاست مقتدر شاه عباس به او اجازه می‌داده شورش‌ها را سرکوب کند» ولی در عهد او «شورش‌های بسیاری روی داد». سرکوب این شورش‌ها، از طرفی هزینه‌های اضافی در برداشت و از طرف دیگر علاوه بر اینکه وجود این شورش‌ها نشانه انحطاط اقتصادی است، در عین حال به تولید مملکت لطمه می‌زد. چون هزینه سرکوب این شورش‌ها می‌بایستی به ستون هزینه، دولت مرکزی (که بوروکراسی عریض و طویل داشت) اضافه می‌شد و از طرف دیگر خود این شورش‌ها، به این فراوانی که نویسنده تحولات می‌گوید، می‌باید فرایند تولید را خدشه دار نموده باشد. اگر بهره‌کشی به این صورت که نویسنده تحولات می‌گوید، درست بوده، پس بقیه اظهار-نظرهای او در باره احیای شهرها، حکومت مقتدر، مرکز صنایع بودن تبریز... نادرست است. بعلاوه، حداقل در باره اصفهان می‌دانیم که توسعه فوق‌العاده‌ای داشته است، خود نویسنده از شاردن نقل می‌کند که در اصفهان:

«یازده هزار زن هرجایی که نامشان در دفاتر ثبت شده و هزاران

هرجایی غیررسمی بکار مشغولند...»^{۱۵۶}

آیا همین قطعه، نشانه وسعت فوق‌العاده اصفهان نیست؟ بهر جهت غرض ما، به هیچ شکل و صورتی دفاع از صفویان و پادشاه عباس نیست. معتقدیم که باید در تباریخ نویسی صداقت داشت و در ارائه اسناد دست‌چین نکرد. اقتصادی که نویسنده تحولات، ترسیم می‌کند ۶ ماه نمی‌بایستی دوام آورد تا چه رسد به اینکه بیش از دو قرن ادامه یابد. «حقیقت‌گویی» فقط به گفتن کم و کاستی‌ها خلاصه نمی‌شود باید اگر نکات مثبتی هم بود که بود گفته شود تا بتوان تصویر واقعی از شرایط آن روزگار ترسیم نمود. برای این منظور، با وجود انتقادهای اساسی‌مان به «تاریخ ایران» از آنجایی که با اغلب مطالبی که در طول صفحات (۵۴۵-۵۳۲) در باره ایران در زمان شاه عباس آورده‌اند، نظر به تطابقت با دیگر منابع، موافقیم، اطلاعاتی در باره آن روی دیگر که نویسنده تحولات به آن پرداخته، بدون تفسیر بیشتر عرضه می‌داریم. «جهانگردان قرن هفدهم از کارهای بزرگی که در زمینه آبیاری بعمل آمده بود سخن می‌گویند و از احداث کاریزهای جدید و تعمیر قنوات و مجاری قدیم یاد می‌کنند...»^{۱۵۷}

«در واحد اصفهان که در ۱۳۲۹ میلادی... در مساحتی قریب ۴۵۰۰ کیلومتر مربع ۸۰۰ قریه کوچک و بزرگ وجود داشت در حدود سال ۱۶۷۰، قریب ۱۵۰۰ قریه در آنجا دیده می‌شد»^{۱۵۸}

سیاحان خارجی از ارزانی خواروبار در ایران سخن می‌گویند. در حالیکه در اواخر قرن پانزدهم همه از گرانی خواروبار شکایت داشتند^{۱۵۹}

«عوارض گمرکی صدور ابریشم خام فقط سالیانه ۴۰ میلیون

دینار بود...»^{۱۶۰}

پطروشفسکی و دیگران، از رونق دامداری می گویند و پس از آوردن

اطلاعات چندی، نتیجه می گیرند

«بدین طریق حق داریم که از ارتقای کشاورزی ایران در قرن

یازدهم هجری سخن بگوئیم...»^{۱۶۱}

بخش غیر کشاورزی هم در این دوره، پیشرفت چشمگیری داشته است.

قالی بافی به حد کمال رسیده بود. و به گفته اولتاریوس اکثریت

پیشه‌وران ایران را نساجان و رنگرزان تشکیل می دادند. ساختن ظروف

چینی و سفالین و اشیاء چرمی، تولیدشیشه، کاغذسازی، صابونسازی رونق

داشت. به گفته شاردن، در ایران تجاری بودند که در دورترین کشورها مانند

سوئد و چین عمال معتمد داشتند. علاوه بر توسعه تجارت، مشاهده

می کنیم که در اقلام صادراتی ایران، کالاهای ساخته شده نظیر منسوجات

ابریشمی و پشمی و انواع ظروف فولاد و آهن، اسلحه دیده می شود.

به طور کلی تجارت کشور، که به نظر ما نشانه رشد نیروهای تولید است

پیشرفت داشته و ترکیب اقلام مورد مبادله، به طور نسبی، بر خلاف

نظر نویسنده تحولات... شرایط رضایت بخشی را نشان می دهد^{۱۶۲}.

برای اجتناب از سوء تفاهم به دو نکته باید اشاره کنیم:

۱. در قضاوت کلی مان، در باره شاه عباس، با جمع بندی «تاریخ

ایران» موافقیم^{۱۶۳}.

۲. اگرچه با نظریات مورخان روسی به طور کلی و پطروشفسکی

به طور اخص، درباره تاریخ ایران در گذشته موافق نیستیم ولی مخالفت

ما، کور کورانه نیست. یعنی چشم بسته منکر نکات مثبت بررسی هایشان نیستیم و مسلماً در بررسی مفصل ترمان از آنها، این نکات را خواهیم شکافت. ولی این مطلب را همین جا بگوئیم که تحقیقات مورخان روسی را از آنجایی که به منابع دست اول کاملتری دسترسی دارند از نظر به اصطلاح «مواد خام» برای تجزیه و تحلیل تاریخ ایران مفیدمی دانیم.

پنج - «فتودالیسم ایران» در عصر افشاریه

آنچه که در باره «فتودالیسم ایران» در زمان نادرشاه، در کتاب تحولات آمده، متأسفانه با تعاریفی که از سیستم تولیدی فتودالی داریم نمی خواند و جور در نمی آید. نویسنده همانند بقیه فصول، اصرار در استفاده غیر مسئولانه از واژه های «فتودالی- بهره فتودالی» دارد و بی دلیل این مفاهیم علمی را تکرار می کند و بدین ترتیب می خواهد فتودالی بودن شیوه را بقبولاند در صورتیکه کوچکترین اقدامی در اثبات این نقطه- نظرها در این بخش به طور اخص و به طور کلی در سراسر کتاب نمی- نماید.

می نویسد نادر پس از تاجگذاری:

«برای تحکیم قدرت مرکزی و احیای اقتصادی ایران دست به دو کار مهم زد. نخست اینکه امیال تجزیه طلبی فتودال ها را سرکوب کرد و به زمین های دولتی و خالصه افزود...»^{۱۶۴} البته سیاست دیگر، نادر را نویسنده کشور گشایی او به منظور احیای اقتصاد ایران می داند.

در واقع منظور نویسنده از افزودن بر زمین های دولتی و

خالصه، یعنی

«این سیاست، تسلط کامل نادر را بر اراضی ایران باعث شد. بهره‌کشی فئودالی را به مراتب سخت‌تر و بیرحمانه‌تر از زمان صفویان نمود...»^{۱۶۵}

این را همین جا بگوئیم که نویسنده کتاب، بدون در نظر گرفتن روابط تولیدی، هر نوع بهره‌کشی از زمین و آنها که بر روی زمین کار می‌کنند را فئودالی می‌داند چون اگر جز این باشد، وقتی تسلط نادر بر اراضی ایران کامل شد، و بر «اشکال موجود مالکیت فئودالی» ضربه وارد آمد و دولت مقتدر مرکزی «بر کلیه اراضی ایران» پنجه انداخت^{۱۶۶} این بهره‌کشی دیگر چگونه می‌شود فئودالی؟ اگر طبق تعریف، طبقات اصلی جامعه فئودالی، فئودال‌ها و برزگران هستند، در حالتی که نادر بر اراضی ایران تسلط کامل دارد. در «جامعه فئودالی ایران»، تکلیف فئودال‌ها چه می‌شود؟ البته خواهیم دید که مسئله مالکیت مشروط هم قاعدتاً در عصر نادر نمی‌باید مطرح می‌بوده باشد.

اگرچه می‌نویسد که نادر فرمان آبادی و زراعت و احیای سیستم ویران شده آبیاری را صادر کرد^{۱۶۷} ولی سیاست نادر

«انحطاط و سقوط اقتصاد ایران را که متکی به اقتصاد کشاورزی

بود باعث گردید و تضاد طبقاتی را تشدید کرد...»^{۱۶۸}

البته باید یادمان باشد که هنگام به سلطنت رسیدن نادر:

«بحران اقتصادی به بالاترین درجه ممکن رسیده بود...»^{۱۶۹}

اگر چه نظر نویسنده، در باره انحطاط اقتصاد ایران در عصر نادرشاه درست است ولی به جای اینکه شرایط را آنطور که بوده مورد بررسی

قرار بدهد و حتی از اطلاعاتی که خود آورده، به درستی نتیجه گیری بکند گرفتار تخیل خود می شود و نتیجه گیری های عجیب و غریب می کند

«نادر که اقتصاد کشور را که متکی بر روستائیان بود در حال سقوط می دید تصمیم گرفت که از راه بسط تجارت و بازرگانی خود را از این گرداب مهیب نجات دهد...»^{۱۷۰}

به نظر ما، این فقط فرض نویسنده است، چون علاوه بر «انحطاط و سقوط اقتصاد ایران» که تجارت را محدود می کرد، خود نوشته است که در زمان نادر:

«انحصار تجارت ابریشم در اختیار رضاقلی میرزا پسر نادر درآمد و اواز این راه ثروت فراوان برهم زد. عمال شاه از طریق احتکار تجارتی که حق انحصاری آنها بود ثروت فراوان گرد آوردند آنان برنج و سایر کالاهای کشاورزی را در نقاطی که قیمت اجناس پائین بود خریداری می کردند و در بازارهای قشون می فروختند یا به ایالات دیگر صادر می کردند و از این راه سود سرشاری می بردند. پیشه وران خرده پا و بازرگانان مجبور بودند کلیه کالاهای خود را به پسر شاه و یا عمال او بفروشند و وضع بازرگانان آنچنان وخیم شد که نماینده دولت روس نوشت: ... اکنون در نتیجه ورشکستگی بازرگانان داد و ستد متوقف شده...»^{۱۷۱}

علاوه بر این، هنوی گزارش می دهد که تجار اروپایی به علت شرایط نامساعد موجود در ایران تصمیم گرفتند به جای ایران، به بخارا و خیوه

بروند^{۱۷۲}. بعید می‌آید که این تصویری که به‌درستی از شرایط ایران در آن زمان نویسنده بدست می‌دهند با ادعایشان که نادر به فکر بسط تجارت و بازرگانی افتاد جور دربیاید.

به هرمنوال، مهمترین انتقاد ما به کتاب، این است که درشرایطی که نویسنده تحولات... شهادت به فئودالی بودن شیوه تولیدی می‌دهد و حتی برای همین دوره مکرراً صحبت از بهره‌کشی فئودالی، می‌کند ولی برای عدم موفقیت «شورش‌های توده» در زمان نادر دلیل عجیبی می‌آورد

«شورش‌های توده به‌عللی چند موفق نشدند بر نادر پیروز گردند. آنان ضعف‌های فراوان داشتند از جمله آنکه اکثراً فئودال‌های بزرگ و متوسط رهبری قیام را بعهده- داشتند...»^{۱۷۳}

اگر پذیرفته‌ایم که در جامعه فئودالی، طبقات اصلی فئودال‌ها و روستائیان هستند، در این شرایط این شورش‌ها بر علیه چه «دستگاه ظلم و ستمی» بوده است؟ اگر فرض‌شان درباره فئودالی بودن شیوه درست است. در يك جامعه فئودالی هیچوقت تناقض منافی اساسی‌تر از تناقض منافع بین طبقات اصلی جامعه، فئودال‌ها و روستائیان نمی‌تواند وجود داشته باشد و نتیجتاً ما نمی‌توانیم در این جامعه شورشی داشته باشیم که به رهبری فئودال‌های بزرگ و کوچک و با شرکت روستائیان باشد. چون در آن صورت باید به این سؤال پاسخ گفت که طبقات اصلی يك نظام اجتماعی - اقتصادی متحداً بر علیه چه طبقه‌ای مبارزه می‌کنند؟ طبقه‌ای که، به‌صورتی که مسئله مطرح شده است باید از این دو طبقه که

طبقات اصلی يك جامعه فئودالی هستند قوی تر باشد. اگر چنین است، در این صورت، برچه اساسی فئودالی بودن شیوه فرض شده است؟ شیوه تولیدی که در آن، فئودال‌ها و روستائیان طبقات اصلی نباشند مسلماً باید با شیوه فئودالی، تفاوت اساسی داشته باشد و به علت همین تفاوت اساسی است که معتقدیم که فرض نویسنده تحولات... درباره فئودالی بودن شیوه، نمی تواند درست باشد.

بعلاوه، دیدیم که فئودال‌ها و روستائیان با نادرشاه مخالف بودند نویسنده اضافه می کند که دیوانسالاران

«در سال‌های آخر حکومت نادر در صنف مخالفان جدی اودر آمدند...»^{۱۷۴}

همچنین می دانیم که بازرگانان هم حامی نادر نبودند، درباره روحانیون هم در کتاب تحولات... آمده

«از طرف دیگر با اجرای این سیاست (سیاست ارضی نادر) روحانیون نیز صدمه می دیدند. زیرا نادر اندکی پس از تاجگذاری هنگام ورود به قزوین موقوفات را از دست روحانیون خارج نمود و در اختیار خود و سربازان خود در آورد...»^{۱۷۵}

پس قشر روحانیون هم نمی بایستی دل خوشی از نادر می داشتند. به این ترتیب فقط می ماند نظامی‌ها، ولی نویسنده اضافه می کند «گذشته از آن، او (نادر) در صورت شکست در جنگ‌ها، به اعدام فرماندهان نظامی دست می زد و کینه نظامیان را نیز به خود خریدار می شد...»^{۱۷۶}

از آنچه گفته‌ایم، جمع بندی کنیم:

مخالفان نادرشاه

۱. روستائیان
۲. فتودال‌های بزرگ و متوسط
۳. بازرگانان و تجار خرده پا
۴. دیوانسالاران
۵. روحانیون
۶. نظامیان

دوستان و طرفداران نادر

(ماجز آنچه درستون دیگر آوردیم قشرو طبقه دیگری در جامعه «فتودالی» زمان نادر نمی‌شناسیم. نویسنده محترم تحولات... محبت کنند و این ستون را برای ما پر کنند.)

با وجود این اظهار نظرهایی که نویسنده تحولات درباره ایران زمان نادر می‌کند در عین حال معتقد است

«می‌دانیم فرد در جریان تکاملی تاریخ نقشی ندارد...»^{۱۷۷}

اگر این اعتقادشان درست است که هست، آنوقت بررسی‌شان از ایران زمان نادر، نادرست است چون اگر چه نادرشاه مدت زمان طولانی سلطنت نکرد ولی همان مدت هم، به این صورتی که نویسنده تحولات... می‌گوید، نمی‌بایستی امکان‌پذیر می‌بود. این نکته را هم برای اجتناب از سوء تفاهم اضافه کنیم که در این بررسی، غرض اصلی ما، نشان دادن

برداشت نادرست نویسنده از تاریخ ایران است که چگونه فرضیات را جانشین بررسی و تجزیه و تحلیل علمی نموده‌اند مثلاً "درهمین مقوله بالا، ما به هیچ وجه ادعا نمی‌کنیم که نادر در زمان خویش محبوب القلوب بود چون نبود، ایراد ما به نحوه عرضه مسائل و غیرمسئولانه برخورد کردن نویسنده است به تاریخ به طور کلی و شیوه استدلالی که برای تجزیه و تحلیل پدیده‌های تاریخ برگزیده‌اند به طور اخص. به نظر ما، ارائه مطالب، به این نحو، نه تنها کمکی به شناخت بیشترمان از تاریخ ایران در گذشته نمی‌کند بلکه با تصویر نادرستی که بدین ترتیب عرضه می‌شود، حقایق تاریخی ما در بوته فراموشی می‌ماند.

شش - «فتودالسم ایران» در زمان قاجاریه

در قسمت دیگری از این بررسی، به بعضی از اشتباهات نویسنده درباره ایران در عصر قاجاریه اشاره کردیم در این قسمت برداشت کلی نویسنده تحولات... را از شرایط ایران در این عصر مورد بررسی انتقادی قرار می‌دهیم.

به نظر ما، نویسنده تحولات... در بررسی «فتودالسم ایران» در زمان قاجاریه، بیشتر از قسمت‌های دیگر کتاب از فرضیات برای تفسیر و بررسی پدیده‌های تاریخی بهره گرفته است (خواهد آمد). مسئله‌ای که در سرتاسر کتاب و علی‌الخصوص در این بخش، به آن کمترین توجه‌ای نشده است، مسئله «امنیت مالکیت» در ایران قبل از مشروطه است.

نحوه «مالکیت زمین» فقط از این نظر اهمیت دارد که مشخص

می‌کند چگونه بهره مالکانه از روستائیان اخذ می‌شود و از آن شاید مهم‌تر، این نحوه اخذ چه اثراتی بر رشد نیروهای تولیدی اقتصاد دارد. به عبارت دیگر پس از اخذ، به چه مصارفی می‌رسد و از این نقطه نظر است که مسئله «امنیت جان و مال» در بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران قبل از مشروطه اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. به دیگر سخن، بررسی نحوه مالکیت زمین، به طور مجرد و بدون در نظر داشتن اثرش بر کل جامعه و بردیگر بخش‌های اقتصاد و روابط متقابل پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی با همدیگر، روشنگر هیچ پدیده تاریخی نمی‌تواند باشد. نویسنده تحولات فکری... در این مقوله، همانطور که قبلاً هم نشان دادیم، بدون ذکر شاهد و مدرک، فقط حکم می‌دهد مثلاً می‌نویسد در نیمه اول قرن نوزدهم

« تسلط فئودال‌ها بر جنگل‌ها و مراتع آبیاری کامل شد و روستائیان بالکل در پنجه فئودال‌ها اسیر شدند»^{۱۷۸}

کمی بعد می‌افزاید:

« در نیمه اول قرن نوزدهم، بروسعت املاك خالصه افزوده گردید و در مقابل از زمین‌های وقفی کاسته شد. محمدشاه زمین‌های اطراف اصفهان را ضبط نمود و جزو املاك خالصه کرد...»^{۱۷۹}

با اینکه این چنین آمده است در صفحه بعد می‌خوانیم:

« در اواسط قرن نوزدهم، دربار که احتیاج فراوان به پول داشت شروع به فروش خالصجات نمود و بدین ترتیب نیمی از اراضی شمال به تصرف خان‌ها درآمد و بر املاك اشراف

و ملاکان افزوده شد در نیمه دوم قرن نوزدهم بورژوازی شهری و روحانیون شروع به خرید اراضی نمودند. زمین‌داری زمینه پر سودی برای سرمایه‌گذاری بود و بر حیثیت افرادی افزود^{۱۸۰} می‌بینیم که نویسندگان برای نیمه اول قرن نوزدهم دو احتمالاً سه نوع مختلف اظهار نظر می‌کند ولی برای نمونه نکته‌ای که مطرح نمی‌شود این است که افزوده شدن خالصجات، چه اثری بر نحوه مالکیت به‌طور کلی و نحوه اخذ بهره مالکانه و اثر آن بر نیروهای تولیدی به‌طور اخص داشته است؟ البته می‌گویید که پس از خالصه شدن، زمین‌ها رو به ویرانی نهاد^{۱۸۱} و اگر فکر کنیم که خالصه شدن در مقایسه با مالکیت خصوصی، باعث ویرانی می‌شود اشتباه کرده‌ایم چون در عین حال نویسندگان «از دیاد روز افزون مالکان» را علت «بحران اقتصادی کشاورزی» می‌دانند^{۱۸۲}. بعلاوه، اظهار نظرهای مختلف درباره یک جامعه، در یک شرایط مشخص چگونه می‌تواند علمی باشد؟ اضافه بر این در یکی از همین اظهار نظرها، زمین‌داری را زمینه پرسودی برای سرمایه‌گذاری می‌دانند. به نظر ما، این فقط فرض غیر مسئولانه نویسندگان است چون برای اینکه زمین‌داری چنین باشد شرایطی لازم است که در آن موقع در ایران وجود نداشته است:

۱. امنیت مالکیت

۲. تکنیک پیشرفته تولید در کشاورزی

۳. وجود راه و دیگر تسهیلات لازم برای حمل و نقل سریع

و اقتصادی تولیدات

البته این را هم می‌توانیم اضافه کنیم که اهمیت آبیاری مصنوعی

در کشاورزی ایران، به پیچیدگی اوضاع از طرفی و به افزایش ریسک در این نوع سرمایه‌گذاری می‌افزود.

به‌طور کلی، در این بخش هم، نویسنده فقط اطلاعات پراکنده‌ای را به دنبال هم آورده که هیچ‌گونه ساختمان منطقی ندارند و به علاوه به نتیجه‌گیری‌هایی بر می‌خوریم که واقعاً معلوم نیست نویسنده بر اساس چه نگرشی، به چنین نتایجی رسیده است؟ اغلب مشاهده می‌شود که با وجودی که نویسنده به مسئله مهمی اشاره می‌کند ولی به آن غیرمسئولانه برخورد کرده و از آن سرسری می‌گذرد. مسلماً یادرا انتخاب و اژه برای انتقال مفهوم موفقیت چندانی ندارد یا اینکه خود این مفاهیم را به درستی نمی‌شناسد. مثلاً می‌نویسد:

«بی‌نظمی وصول مالیات و تمرکز اراضی زراعی در دست مالکان باعث شد که خرده مالکان تحت فشار فوق‌العاده قرار بگیرند. زیرا در دورانی که بهره مالکانه به صورت جنس پرداخت می‌شد زندگی روستائیان و خرده مالکان کم و بیش قابل تحمل بوده اما با لغو این «دش»، بسیاری از روستائیان دچار فلاکت شدند...»^{۱۸۳}

شاید تفسیر این جملات ضروری نباشد چون خود به اندازه کافی گویای غیرمسئولانه برخورد کردن نویسنده تحولات... به مسائل، هستند ولی بد نیست برای روشن شدن مطلب ما هم توضیح مختصری بیافزاییم. اولاً معلوم نیست «دورانی» که نویسنده می‌گوید کدام دوران است؟ چون در سرتاسر کتاب با تصویری که داده‌اند، ما چنین دورانی که زندگی روستائیان کم و بیش قابل تحمل باشد نمی‌شناسیم. ثانیاً اگر فرض

فئودالی بودن شیوه را خود قبول دارند پس چرا یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به این شیوه، یعنی تبدیل انواع مختلف بهره فئودالی از کاری به جنسی و بعد به نقدی را با «لغو این روش» ماست مالی می‌کنند؟ فرض که این «روش» لغو شد، چه «روشی» جایگزین شد و این «روش» جدید به چه دلایلی فلاکت بیشتر روستائیان را فراهم کرد؟ آدم اگر دلش پیچ‌بزند سعی می‌کند دریابد که چه کرده یا چه خورده که به دل پیچه افتاده آنوقت مسئله‌ای که برزندگی میلیون‌ها انسان اثر گذاشته را چگونه می‌شود بانگرشی علمی‌ای که نویسنده، وعده‌اش را داده است به این صورت مطرح نمود؟ وقتی شکم درد آدم دلیل وجودی داشته باشد دلیل «به صورت جنس بهره مالکانه گرفتن و زندگی روستائیان قابل تحمل‌تر بودن» و «به صورت جنس بهره مالکانه نگرفتن (لغو آن روش!) و دچار فلاکت شدن روستائیان» چه بوده است؟ واقعاً برای ما شگفت‌آور است، نویسنده‌ای که بلافاصله پس از این قطعه به این جاننداری استدلال می‌کند که در اثر فشار بیش از حد مالکان، روستائیان:

«از روستاها فرار می‌نمودند و چون تولید کشاورزی دچار رکود می‌شد، اقتصاد کشور به حال نزع می‌افتاد و از ارزش پول کاسته می‌شد...»^{۱۸۴}

چگونه توانسته است، تبدیل بهره مالکانه را در شیوه تولیدی به ادعای ایشان فئودالی از جنسی به نوع دیگر (چون نوعش را نمی‌گویند) «لغو این روش» بنامد؟

در همین مقوله، بهره مالکانه، نویسنده تحولات... ادعای می‌کند

که پاولویچ

«بهترین و دقیق‌ترین اطلاعات را راجع به توده روستایی و انواع بهره‌کشی فئودالی (خان‌ها) از روستائیان بدست می‌دهد. در نیمه دوم قرن نوزدهم روستایی ایران، در مقابل استفاده از زمین این تکالیف را بعهده داشت»^{۱۸۵}

وبعد تکالیف چهارده‌گانه‌ای رامی‌شمارد که از جمله

«مالک‌زارعین گناهکار را جریمه و حتی تیرباران می‌نمود...»^{۱۸۶}

واقعاً که در آن «شیوه فئودالی» و با آن نگرش علمی «تیرباران زارع» باید یک نوع تکلیف باشد! اگرچه از همان مورخ روسی نقل شده است که:

«یگانه امتیاز دهقان ایرانی رانسبت به دهقان روسی شخصیت حقوقی او می‌داند و این بدان معناست که روستایی ایرانی به مانند سرف با زمین خرید و فروش نمی‌شده و مقید به زمین نبوده است...»^{۱۸۷}

آنوقت این جالب است که زارعی که به زمین وابسته نبوده، به عنوان یکی از تکالیفش، به وسیله مالک اعدام می‌شده است!

علاوه بر این، نه تنها این تکالیف چهارده‌گانه دقیق نیستند و بغایت آشفته‌اند، بلکه سرهم کردن و لنگارانه مطالبی است که نویسنده تحولات یا پاولویچ شنیده و یا درباره فئودالیسم اروپا، درجایی خوانده‌اند.

در طول قرن نوزدهم و به‌طور کلی در سرتاسر تاریخ ایران قبل از مشروطه هر گز قواعد و نظامات تدوین شده‌ای برای مالیات و آنچه که می‌بایستی نصیب تیلداران و زمین‌داران و دولت بشود وجود نداشت^{۱۸۸}

زمین خالصه با موقوفات تفاوت داشت و این دو بازمین‌های دیگر اربابی فرق می‌کردند. در هر کدام از این انواع مالکیت مقدار بهره که نویسنده فرض می‌کند $\frac{1}{8}$ محصول دیم و $\frac{1}{4}$ محصول آبی بوده، به عوامل بیشمار بستگی داشت. بستگی داشت به اینکه توزیع بذر و گاو، خیش و آب و کار به چه صورتی باشد؟ خود نویسنده اشاره کرده است که اگر روستایی فقط کارش را می‌داد از ۱۵ درصد محصول نصیب می‌برد^{۱۸۹} در این حالت بهره می‌شد تقریباً $\frac{2}{3}$ ، اگرچه این نحوه خودکلیت نداشت ولی همین آمار که نویسنده از پاولویچ نقل می‌کند با $\frac{1}{8}$ و $\frac{1}{4}$ که اینها هم از همان مأخذ است مغایرت دارد. جنسی یا نقدی بودن بهره مالکانه هم بستگی داشت به موقعیت منطقه از نظر تجارت و از نظر هزینه‌های دولتی و تقسیم $\frac{1}{4}$ جنس و $\frac{2}{3}$ نقد قانون عام نبود. ممکن است در بعضی از نقاط اینطوری می‌بوده است. «نگهداری از اسب‌های ارباب در فصل سرما، بیگاری از روستائیان در ساختن خانه و غذا ندادن به آنها، تهیه وسایل سوخت برای ارباب، حمل‌نامه بین چاپارخانه‌ها، حمل اجناس مالک از دور دست به ده، تیرباران زارعین، سربازگیری برای خود، تقسیم کوچ-نشینان بین روستائیان خود که آنها را غارت نمایند^{۱۹۰} از اساس نه تنها دقیق نیستند بلکه اکثراً نادرستند.

نویسنده فراموش می‌کند که «فتودال‌های ایشان» شهرنشین بوده‌اند و «فتودال» مقیم دارالخلافت ممکن بود در شیراز هم ده داشته باشد و این «فتودال‌های شهرنشین» سرباز لازم نداشتند (نکند نویسنده خدمه منزل را سربازان فتودالی بحساب آورده است؟) نویسنده یا نمی‌داند یا خود را به تجاehl می‌زند که هیچ مالکی حق تیرباران روستایی را نداشت

واگر شیوه تولیدی فتودالی می‌بود، هیچ مالکی زارعش را تیرباران نمی‌کرد. بعلاوه «حمل‌نامه‌ها» که بین دوله‌ها و فتودال‌های قلعه‌نشین اروپا متداول بود، به یکباره می‌شود نوعی بهره‌فتودالی در ایران! و برای نویسنده تحولات... این سؤال پیش نمی‌آید که «فتودال‌های ایشان» مگر بیمار بودند که چادر نشین‌ها را بین رعیت‌های خود تقسیم بکنند تا «غذا و هستی آنان» به غارت برود، این دیگر چه نوع بهره‌فتودالی است که فتودال رعیت خود را بدین ترتیب بهره‌کشی می‌کند؟ با اشاره به «سربازان فتودال‌ها» «تأمین سوخت ارباب» «حمل اجناس مالک از نقاط دور دست به ده» حمل‌نامه‌ها... نویسنده به وضوح نشان می‌دهد که بعضی از خصوصیات فتودالیسم اروپا را، البته نه به این شوری که می‌فرمایند، به‌طور مکانیکی درباره شیوه تولیدی ایران پیاده کرده و اسم این کار را هم گذاشته‌اند «پژوهش». برای اجتناب از اشتباه باید توضیح مجدد بدهیم که قصد ما به هیچ‌رو و از هیچ‌نظر، نادیده گرفتن و کم اهمیت نشان دادن بهره‌کشی از روستائیان نیست. نویسنده تحولات... با آوردن این تکالیف چهارده گانه نتیجه می‌گیرد:

« این نوع بهره‌کشی ... باعث فرار روستائیان از مزارع می‌شد... »^{۱۹۱}

به‌طور کلی درباره نحوه بهره‌کشی در ایران، مثلاً در دوران سلطنت شاه سلطان حسین، با نسخه‌برداری از «تاریخ ایران» نویسنده تحولات می‌گوید:

« از روستائیان بیش از تولید کشاورزی آنان وصول می نمودند... »^{۱۹۲}

وما می گوئیم، بهره کشی به این صورتی که نویسنده تحولات می گوید امکان نداشت چون بیان مطلب به این صورت در بطن خود توان تولید-کنندگی والایی را فرض می کند که ما بر اساس همه اسناد و مدارك موجود به آن اعتقادی نداریم. بعلاوه «مالیات بیش از تولید» را حتی اگر اکادمیسین-های روسی هم گفته باشند که گفته اند و نویسنده تحولات... کپیہ کسرده باشد، غلط است. در هیچ جامعه ای و در هیچ زمانه ای مالیات گرفتن بیشتر از تولید امکان نداشت و ندارد و به قدر تولید هم فقط يك بار امکان دارد چون سال بعد، تولیدکننده ای باقی نمی ماند که مالیات بپردازد. ما این نحوه برخورد به تاریخ ایران را احساساتی و غیر علمی می دانیم و چون مفاهیم علمی غیر مسئولانه و به طور غیر علمی مورد سوء استفاده قرار می گیرند، نتیجتاً ما ضرر این نوع بررسی ها را از بررسی های غیر علمی بیشتر می دانیم. که با وجود غیر علمی بودن، حداقل ادعایی ندارند. در جای دیگر گفته ایم که نویسنده تحولات... به درستی به علت کاهش ارزش پول ایران در قرن گذشته اشاره می کند ولی مشاهده می کنیم به يك باره يك دور ۱۸۰ درجه زده و صادرات مسكوكات را به کاهش ارزش آن مربوط می سازد و امامزاده ای هم که به آن دخیل می بندد همان پولویچ سابق الذکر است:

« ارزش پول چنان پائین آمد که به شهادت پولویچ تمام مسكوكات به کشورهای همسایه مخصوصاً به هندوستان حمل شد و در آنجا پس از ذوب به صورت سکه روپیه ضرب شد...»^{۱۹۳} با بیان مطلب به این صورت، معلوم نیست صادرات مسكوكات (البته نه تمام مسكوكات) به کاهش ارزش آن چه ربطی دارد؟ کاهش ارزش

پول، علاوه بر انحطاط اقتصادی ریشه در کاهش ارزش نقره در بازار جهانی در مقابل طلا، ثقل در ضرب سکه در ایران (افزودن ناخالص) داشت و صادرات مسکوکات هم به آن علت بود که صادرات ایران به مراتب کمتر از واردات بود و این مسئله مخصوصاً در حوزه خلیج فارس که مجرای اصلی تجارت ایران و هند را تشکیل می داد ملموس تر بود.

در این بررسی مکرراً اشاره کردیم، که با وجودی که نویسنده فرض را بر فتودالی بودن شیوه گذاشته، مکرراً فتودال‌ها و حکومت مرکزی را در مقابل هم قرار می‌دهد:

«سرپیچی مالکان از پرداخت مالیات به دولت (که ریشه در قدرت آنها و ضعف حکومت مرکزی داشت) و فرار روستائیان از سرزمین‌های آباء و اجدادی اقتصاد ایران را فلج کرد...»^{۱۹۴}

سؤال ما این است که اگر فرض نویسنده درست است و جامعه فتودالی بوده، چگونه امکان دارد که با قدرت گرفتن فتودال‌ها در يك جامعه فتودالی دولت ضعیف شود؟ علاوه بر این نویسنده تحولات، اینجا علت و معلول را با هم عوض می‌کند. برخلاف برداشت نویسنده، این فلج شدن اقتصاد ایران است که به فرار روستائیان، سرپیچی مالکان و ضعف حکومت مرکزی منجر می‌شود در عین حالیکه همین عوامل به نوبه خود به بدتر شدن اوضاع اقتصادی کمک می‌کرده‌اند. و فلج شدن اقتصاد در قرن گذشته هم علاوه بر عوامل خارجی، ریشه در کاهش جمعیت ایران^{۱۹۵} و از بین رفتن سیستم پیچیده آبیاری داشت که موجب

نزول تولیدکنندگی در اقتصاد و در نتیجه کاهش تولید گشته بودند. بررسی نویسنده تحولات... از «سرمایه‌داری شهری در زمان قاجاریه» همان کم و کاستی‌های دیگر فصول مورد بررسی ما را دارد. نویسنده مسائلی را مطرح نموده که به‌طور مجرد آنها را در نظر گرفته و با انکار ارتباط متقابل پدیده‌ها با هم، به نتیجه‌گیری‌های نادرست رسیده است. نمونه بدهیم:

«انحطاط اقتصاد کشاورزی ایران، در قرون دوازده و سیزده

هجری انحطاط سیاسی را نیز به دنبال داشت...»^{۱۹۶}

این دو باهم از طرفی و از طرف دیگر برتری اقتصادی کشورهای غربی و روسیه راه را برای نفوذ آنها در ایران هموار کرد. تا اینجا کاملاً درست است ولی نویسنده نتیجه می‌گیرد:

«این همه قدرت گرفتن شهرهای بزرگ، ترویج بازرگانی را باعث شد و رفته رفته طبقه‌جدیدی به نام بورژوا بوجود

آمد»^{۱۹۷}

کمی بعد می‌افزاید:

«گسترش بازرگانی شهرها و قوت گرفتن بورژوازی از

سال ۱۲۱۵ هجری (۱۸۵۵ میلادی) به سیر صعودی خود

ادامه داد...»^{۱۹۸}

برای توضیح این پدیده:

«یکی از بزرگترین عوامل گسترش بازرگانی شهرها و قدرت

گرفتن بورژوازی، ایجاد سیم تلگراف در ایران بود...»^{۱۹۹}

نویسنده تحولات... ندرتاً ارتباط پدیده‌ها را در نظر می‌گیرد، منتها

به این ترتیب

«ایجاد سیم تلگراف توسط دولت انگلیس که در اندک مدتی موفق شده بود سراسر ایران را به وسیله شبکه تلگراف سیم پیچ کند، تسلط انگلستان بر ایران خشم روسیه تزاری را از يك طرف و تكامل اقتصاد ایران را از طرف دیگر باعث شد...»^{۲۰۰}

اگر نویسنده تحولات... حداقل آشنایی را با اقتصاد و جامعه شناسی از طرفی و با تاریخ از طرف دیگر داشت مسلماً این لاطائلات (با پوزش از خواننده، اگر نخواهیم نویسنده را به سوء نیت متهم نمائیم ناچاریم بررسی اش را در این مورد لاطائلات بخوانیم) را سر هم نمی کرد.

نکته این است که این فرضیات نویسنده، با واقعیات که جور در نمی آید، هیچ با همدیگر هم هیچگونه هماهنگی ندارند. چگونه امکان دارد که انحطاط اقتصاد کشاورزی ایران، در شرایطی که می دانیم با نفوذ قدرت های استعماری صنایع دستی ایران هم منهدم شدند، به توسعه و قدرت گرفتن شهرهای بزرگ منجر شود؟ مسلماً نویسنده، نمی داند که تجارت ایران و روسیه برای نمونه در سال ۱۸۳۰ از ۱۸۹۳ بیشتر بوده است^{۲۰۱} و افزایش تجارت با روسیه در اواخر قرن نوزدهم، نه تنها نشانه توسعه تجارت ایران بلکه در واقع معلول جانشین شدن کالاهای انگلیسی و هندی به وسیله کالاهای روسی بود. بعلاوه طبقه «بورژوا» که نویسنده مطرح می نماید، اگرچه نمی گوید بورژوازی تجارتمی (که در واقع منظور اوست) ولی به همین صورت

هم، در اثر عهدنامه ترکمانچای، بسورژوازی تجاری هم در ایران قدرت نگرفت و نمی‌توانست بگیرد. برای مثال اگر کالایی از طریق ترکیه وارد ایران می‌شد وقتی کالا به تبریز می‌رسید تجار بیگانه علاوه بر هزینه حمل و نقل که مشترک بود فقط ۵ درصد ارزش گمرک می‌پرداختند، درحالی‌که مقدار پرداختی برای تجار ایرانی ۱۴ درصد ارزش کالا بود^{۲۰۲} اگر قرار بود کالا از تبریز به تهران حمل شود، تجار ایرانی مجبور به پرداخت راهداری در اکثر شهرهای میان تبریز و تهران بودند در حالی‌که تجار بیگانه، از پرداخت راهداری معاف بودند و در این حالت عملاً رقابت برای تجار ایرانی غیر ممکن بود. درآرشیواسناد وزارت امور خارجه انگلیس شواهد بیشماری وجود دارد که نشان‌دهنده آن است که بر خلاف نظر نویسنده تحولات... شرایط برای قدرت گرفتن بورژوازی تجاری در ایران آماده نبوده است^{۲۰۳}.

اضافه بر این، ما که نتوانستیم رابطه تلگراف را که با مقاصد خاص استعماری به هزینه دولت ایران ساخته شد با رشد شهرها و قدرت گرفتن بورژوازی و تکامل اقتصاد ایران دریابیم. «تکامل یافتن اقتصاد ایران، پس از تسلط انگلستان» واقعاً محشر است. ملکم‌خان مرحوم ۵۰ سال جان‌کند که اقتصاد ایران، بدین نحو تکامل پیدا نکند و موفق نشد و یک قرن بعد نویسنده‌ای ادعا می‌کند که تسلط استعماری انگلستان باعث تکامل اقتصاد ایران شد! اگر تسلط استعماری باعث تکامل شود پس اقتصاد هند، موزامبیک، آنگولا، اندونزی و... باید خیلی تکامل یافته باشند؟

این کشف هم مبارکمان باد! نویسنده تحولات... معلوم نیست

از کدام تکامل صحبت می‌کند؟ با سلطه اقتصادی نیروهای استعماری در قرن نوزدهم، چگونه تکامل امکان پذیر بود؟ و آن چگونه تکاملی است؟ به راستی، آیا نشان دادن اثر شلاق اسارت، به جای بازوبند پهلوانی نیست؟ بهتر است تمام کنیم.



شاید می‌بایستی بر این قسمت، که طولانی‌ترین و مهم‌ترین بخش بررسی‌مان است، سطوری هم تحت عنوان نتیجه‌گیری اضافه می‌کردیم ولی معتقدیم بهتر است نتیجه‌گیری را بعهدہ خواننده بگذاریم تا هر خواننده‌ای برای خود چنین بکند. همانطور که در مقدمه گفتیم ما به قضاوت خوانندگان باور داریم.

۳. نسخه برداری

نویسنده کتاب ادعا می کند که:

«در پژوهش پیرامون این مسئله (مطالبی که در این بررسی انتقادی مورد نظرمان بوده است) تکیه بر منابع مورخان و جغرافی نویسان ایرانی و عرب وابسته به فتودال و نیز تألیفات نویسندگان اروپایی داشته‌ام اما بیشترین بهره را از آثار نویسندگان ایرانی و عرب برده‌ام»^۱

(جمله داخل پرانتز را افزوده‌ایم)

ولی همان‌طوری که در مبحث قبلی دیدیم «پژوهش» ایشان در واقع، نسخه برداری ناشیانه‌ای از «تاریخ ایران» است. در بسیاری از موارد حتی کوچکترین تغییری در ترکیب جملات هم نداده و گاه، بسته به موقعیت جملاتی را از میان آنچه که برای رونویسی برگزیده، حذف نموده و آنوقت باقیمانده را بهم پیوند زده‌اند، که نمونه‌اش را آورده‌ایم. مکرر مشاهده می‌شود که با پس و پیش کردن جملات، به خیال خودشان رد گم کرده‌اند که این راهم نشان می‌دهیم.

شگفت آور برای ما این است که اتفاق افتاده که در این سرقت علمی، رعایت صداقت را نکرده و به میل و دلخواه خود تغییراتی در

مطلب داده و در کتابشان آورده‌اند. که يك نمونه را در مورد قتل عام اهالی نیشابور آوردیم و نمونه‌های چندی هم خواهیم آورد. البته اگر اسم این شیوه کتاب نویسی را «پژوهش» نمی گذاشتند مسلماً ما به اشاره‌ای بسنده می کردیم و از خبر مسئله می گذشتیم. برای نمونه خواننده می تواند صفحات (۱۸۸-۱۹۵) از کتاب «تاریخ ایران» را با صفحات (۷۴-۹۰) کتاب «نحولات فکری...» مقایسه کند تا دریابد که منظور نویسنده از «پژوهش» چیست؟ و ایشان چگونه «پژوهش» کرده‌اند؟ چه زجر آور است که انسان اینگونه بی صداقتی‌ها را از به اصطلاح محققین جوان ببیند. به هر جهت چند نمونه می آوریم و این بخش را تمام می کنیم. مبحثی که ما از آن شاهد خواهیم آورد، مبحث «نهضت‌های مردم در قلمرو خلفا» است.

«در تاریخ ایران» آمده است:

«سنباد که عقاید زرتشتی داشت از مردم حومه نیشابور و در میان روستائیان بسیار ذی نفوذ بود. عملیات شورشیان از آغاز امر با موفقیت توأم بود و ایشان ناحیه وسیعی را اشغال کرده نیشابور و اطراف وقومس و ری و اراضی پیرامون آن را متصرف گشتند. خزانه سرشاری از اموال ابو مسلم... به دست شورشیان افتاد»^۲

در جنگی که بین ری و همدان وقوع یافت:

«دستجات شورشی شکست خورده فرار کردند و قریب ۶۰۰۰

نفر از ایشان در حین فرار کشته شدند...»^۳

بعلاوه در باره شرکت کنندگان در جنبش:

« شیعیان و حتی مزدکیان در جنبش سنباد شرکت جسته

بودند...»^۴

نویسنده کتاب که در «پژوهششان» از آثار نویسندگان ایرانی و عرب
بیشترین سود را برده‌اند، نوشته‌اند:

«سنباد عقاید زرتشتی داشت و درحومه نیشابور در میان
روستائیان صاحب نفوذ بود. آنان نیشابور و اطراف و قومس
و ری و اراضی آن را اشغال کردند و خزانه ابو مسلم بدستان
افتاد. در سپاه او شیعی و مزدکی هر دو شرکت داشتند اما
سرانجام شرکت خورده ۶۰ هزار تن از آنان به قتل رسیدند...»^۵
تفاوت عمده‌ای که این دو با هم دارند این است که نویسنده حتی این قدر
دقت نکرده که عده کشتگان را درست رونویس بکند و يك صفر زیادی
گذاشته است.

در «تاریخ ایران» آمده است:

«در سال ۷۰۰ میلادی شورشی به رهبری سنباد در شهرهای
نیشابور و ری برپا شد محرك ابن عصیان قتل ابو مسلم بود...»^۶
نویسنده «تحولات فکری...» با افزودن ۵۵ سال و پس و پیش کردن یکی
دو تا کلمه اینطور نوشته‌اند:

«در سال ۷۵۵ میلادی شورشی به رهبری سنباد در نیشابور و

ری برخاست و علت آن قتل ابو مسلم بود...»^۷

با این بی دقتی نویسنده کتاب در نسخه برداری، شورشی که در زمان
خلیفه عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵ میلادی) رخ داده به خلافت خلیفه ابوالعباس
(۷۵۴-۷۷۵) منصوب شده است.^۸

البته اگر نسخه برداری، فقط درباره رویدادهای تاریخی می بود شاید اهمیت چندانی نداشت ولی می بینیم که نویسندگان در مسائل اساسی هم، بدون کوچکترین تعمقی، از «تاریخ ایران» کپی برداشته و به همین دلیل بسیاری از نقطه نظرهای علمی نویسندگان «تاریخ ایران» به همان شکل در «تحولات فکری...» دیده می شود. این مسئله مخصوصاً در باره نهضت های مردم بچشم می خورد. برای نمونه، تاریخ نویسان روسی، که بنظر می رسد دیگر کارشان برای توضیح پدیده های تاریخی، به رمل واسطه رلاب رسیده باشد، نوشته اند:

«در قرون وسطی مخالفت با فتوای ایزم عادتاً به شکل مسلک های

دینی و عرفانی و میستی سیزم و باطنیت تجلی می نمود...»^۹

(تأکید از ماست)

نویسنده «تحولات فکری...» که احتمالاً با «اعتیاد شورش ها» در قرون وسطی موافق نبودند و مثل اینکه از «میستی سیزم» هم خوششان نمی آمده است، در کتاب همان جمله بالا را به این صورت در آورده اند:

به طور کلی در قرون وسطی مخالف با فتوای ایزم به شکل مسلک-

های دینی و عرفانی و باطنی تجلی می کرد...»^{۱۰}

(تأکید از ماست)

البته «عادتاً» نویسندگان «تاریخ ایران» و «به طور کلی» نویسندگان «تحولات فکری...» نشان دهنده نگرش غیر علمی آنهاست و مسئله ای را توضیح نمی دهد. اگر نقطه نظرشان علمی است که برای توضیح پدیده ها، دلیل علمی باید داشته باشند.

در بحث قبلی، به اختصار کوشیدیم که پراکنده گویی نویسنده

تحولات فکری... را نشان بدهیم و قضاوت نهائی را به خوانندگان واگذار می‌کنیم درباره نهضت‌های مردم در عصر خلفا و بویژه قیام بابک، نویسنده حتی برای يك لحظه هم تعمق نکرده که آیا دو دوتای تعبیر و تفسیر «تاریخ ایران» از این پدیده درست است یا نه؟ شتاب‌زده‌جملاتی را رونویسی کرده و بدون ذکر مآخذ در کتاب خود آورده است. در «تاریخ...» آمده است:

«لفافه عقیدتی نهضت بابک نیز مانند بسیاری از جنبش‌های متشابه (شورش مقنع در آسیای میانه، شورش مازیار در مازندران و غیره) همان تعلیمات خرم‌دینان بود... خرم‌دینان ریشه‌بی‌عدالتی را در وجود مالکیت خصوصی زمین و عدم تساوی اجتماعی می‌شمردند و شعار مالکیت عمومی اراضی - یعنی تسلیم تمام اراضی مزروع را به جماعت‌های آزاد روستایی تبلیغ و علم کرده بودند و می‌کوشیدند تا روستائیان را از تابعیت فئودال‌ها و خراج دولتی و بیگار نجات دهند و مساوات عمومی را برقرار کنند...»^{۱۱}

بعلاوه:

«خرم‌دینان از خلافت و مبدأ آن متنفر بودند و از آنجایی که در قلمرو خلافت بیشتر اراضی دولتی بود و بهره‌کشی روستائیان از طریق دستگاه دولت خلفا به صورت‌های بیرحمانه‌ای در می‌آمد. خرم‌دینان نیز سرنگون ساختن خلافت عربی را هدف اصلی خویش قرار داده بودند...»^{۱۲}

«این نهضت با وجود عدم موفقیت مانند دیگر جنبش‌های

خلق - بی‌اثر نماند و ارکان خلافت را سخت متزلزل کرد...»^{۱۳}

شاهکار نویسندگان «تاریخ ایران» موقعی است که درباره سقوط دستگاه خلافت اظهار نظر می‌نمایند. سقوط سیاسی دولت فتودالی خلافت عرب:

«نتیجه منطقی تکامل و توسعه روابط فتودالی در داخل قلمرو خلافت بود...»^{۱۴}

علت دیگر:

«عصیان‌های آزادیخواهانه مردم در ایران و دیگر کشورها علیه حکومت خلفا. این قیام‌ها با اینکه فرونشاند شد معه‌ذا به تدریج نیروی جنگی خلفا و قدرت و حکومت ایشان را در محل متزلزل ساخت، رشد مالکیت کلان فتودالی ارضی - چه غیر مشروط (ملك) و چه مشروط (اقطاع) به حساب مالکیت فتودالی دولت، به میزانی که بخش معتنا بهی از اراضی دولت به تملك اعیان فتودال شده محلی درمی آمد قدرت مرکزی خلافت متدرجاً کاهش می‌یافت...»^{۱۵}

در این آشفته گویی‌ها، ما تقصیری نداریم فقط از «تاریخ ایران» زحمت نقل کردنش را کشیده ایم. حالا مقایسه می‌کنیم که نویسنده «تحولات فکری...» چگونه همین جملات را دلمه‌وار در لابلای جملات دیگری در کتابش چپانده و به اصطلاح در تاریخ ایران «پژوهش» کرده و از آن مهمتر «بیشترین بهره را از نویسندگان ایرانی و عرب برده است»:

«لغافه عقیدتی نهضت بابک ریشه در تعلیمات خرم‌دینان داشت...»

آنان ریشه بی عدالتی را در وجود مالکیت خصوصی زمین و عدم تساوی اجتماعی می‌شمردند و شعار مالکیت عمومی اراضی یعنی تسلیم تمام اراضی مزروع را به جماعت‌های آزاد روستایی تبلیغ کرده، کوشش داشتند تا روستائیان از تابعیت فئودالی و خراج دولتی و بی‌فانجات یابند و مساوات عمومی برقرار گردد و به همین جهت از خلافت و مبدأ آن متنفر بودند و از آنجا که در قلمرو خلافت، بیشتر اراضی دولتی بود و بهره‌کشی از روستائیان بسیار ظالمانه، قصد سرنگون کردن خلفا را داشتند...»^{۱۶}

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در عین حالیکه دقیقاً از «تاریخ ایران» رونویس شده است ولی نویسنده، با «و به همین جهت» که دلمه‌وار چپانده، در منظور نویسندگان «تاریخ ایران» نیز دست برده است. نویسنده بعد، اطلاعات بی‌بو و خاصیتی می‌آورد که مثلاً «مقدسی بابک را ز نازاده می‌داند»^{۱۷} و یا ابن ندیم می‌گوید «پدرش روغن فروش بود و مادرش دایگی می‌کرد و برای شیر دادن بچه‌ها به خانه‌ها می‌رفت»^{۱۸} و به خیال خودشان با آوردن اطلاعاتی دیگر از همین قبیل، که به این صورت در «تاریخ» نیامده رد گم کرده، دوباره برمی‌گردند به نسخه برداری:

«نهضت خرم‌دینان هر چند موفق نشد دستگاه خلافت فئودال عربی را براندازد اما پایه‌های قدرت آن را سست کرد و مقدمات سقوط آن را فراهم ساخت»^{۱۹}

قبلاً گفتیم که نویسندگان «تاریخ» چون زرنگتر و کار کشته‌ترند، مسائلی را مطرح می‌کنند که با وجود نادرستی‌شان، در نظر اول نادرست

بنظر نمی آیند ولی نویسنده «تحولات...» که متأسفانه «تاریخ...» را هم سرسری خوانده و سرسری تر نسخه برداشته، بادستکاری هایی که در همان نقطه نظرهای نادرست بعمل آورده، مسائل را به نحوی مطرح نموده که در همان وهله اول نادرستی شان معلوم می شود. آورده ایم که نویسندگان «تاریخ...» سقوط سیاسی دولت فتودالی خلافت عرب را نتیجه منطقی تکامل و توسعه روابط فتودالی در داخل قلمرو خلافت دانسته اند. نویسنده کتاب از «سیاسی» فاکتور گرفته و چنین نوشته اند که سقوط کامل خلافت عربی:

«نتیجه منطقی تکامل و توسعه روابط فتودال (فتودالی) در قلمرو خلافت عربی بود...»^{۲۰}

اضافه بر این:

«شورش های روستایی توده های ایران و سایر کشورهای دیگر نیز با آنکه به شدت و خشونت فرو نشانده شد این حسن را دارا بود که بتدریج نیروی جنگی خلفا و قدرت و حکومت ایشان را متزلزل کرد. رشد مالکیت بزرگ فتودالی ارضی به حساب مالکیت فتودالی دولت به میزانی که بخش بزرگی از اراضی در تملک اعیان فتودال شده محلی درآمد از قدرت مرکزی کاست...»^{۲۱}

برای نشان دادن پراکنده گویی، نویسندگان «تاریخ ایران» و سرسری نسخه برداری نویسنده «تحولات فکری...» لازم است که دو قطعه کوتاه دیگر را از این دو کتاب نقل کنیم. نویسندگان «تاریخ ایران» را عقیده بر این است که:

«در نیمه دوم قرن هشتم و نهم نیز مانند زمان بنی امیه، شکل مالکیت فئودالی دولت در زمین و میاه و قنوات بر اشکال دیگر می‌چربید. به دیگر سخن در دوران آغاز فئودالیت دولت مالک عمده اراضی بود...»^{۲۲}

حالا بماند که نمودیم و دیدیم به نیمه دوم دد قرن هم می‌شود اشاره نمود و یک قرن را زیر سبیلی در کرد. بهر جهت، متأسفانه این قطعه را نتوانستیم در کتاب «تحولات...» پیدا بکنیم، ولی هر دو متفق القولند که پیروزی عباسیان:

«گرایش به سوی فئودالیزم را در ایران تشدید کرد...»^{۲۳}

اگر چه نمی‌گویند چه نوع فئودالیزمی ولی روشن است که نویسندگان «تاریخ ایران» و در اثر تعالیم آنها، نویسنده تحولات فکری... بسته به موقعیت به انواع و اقسام فئودالیزم معتقدند چون اگر جز این باشد، باید پرسید شما که شروع فئودالیزم را در ایران در قرون سوم تا پنجم میلادی می‌دانید. و شما نویسنده محترم تحولات فکری... که معتقدید فئودالیزم ایران در قرن پنجم به اوج خود رسید^{۲۴} و شما که معتقدید با توسعه روابط فئودالی در قلمرو خلافت، سقوط سیاسی (و بنا به اظهار نویسنده تحولات... سقوط کامل) دولت فئودالی خلافت فراهم می‌شود. و شما که می‌گوئید رشد مالکیت کلان فئودالی ارضی به حساب مالکیت فئودالی دولت، سقوط دستگاه خلافت فئودال عربی را در ۳۳۴ هجری (۹۴۵ میلادی) کامل کرد، آیا به راستی فئودالیزم، روابط فئودالی - فئودال - مالکیت - دولت را به معنی علمی این واژه‌ها بکار گرفته‌اید؟ این دولت فئودالی شما که با توسعه و تکامل روابط فئودالی سقوط می‌کند دیگر

چه صیغه‌ای است که اختراع کرده‌اید؟ این دولت طبق تعریف خودتان از دولت و طبق تعریف خودتان از جامعهٔ فئودالی، حامی منافع چه طبقه‌ای بوده که با قدرت گرفتن فئودال‌ها و توسعه و تکامل روابط فئودالی سقوط می‌کند؟ مگر خود ترکیب اصلی طبقاتی، جامعه فئودالی را، فئودال‌ها و روستائیان نمی‌دانید. دولتی که با قدرت گرفتن فئودال‌ها سقوط کند نمی‌تواند حامی منافع این طبقه باشد، پس «دولت فئودالی خلافت عرب» از منافع چه طبقه‌ای حمایت می‌کرده است؟ استدعا داریم که حمایت حکومت‌های «فئودالی» خلافت عرب را از روستائیان برای تاریخ ما، کشف نکنید! آنچه تا کنون کرده‌اید برای هفت پشتمان کافی است. (البته خواهیم دید که دولت فئودالی حامی منافع روستائیان هم خواهد شد).

از آن گذشته، شما که شروع «فئودالیزم» ایران را در قرن سوم میلادی می‌دانید چطور می‌شود که نیمه دوم قرن نهم میلادی راهم «دوران آغاز فئودالیت» بحساب می‌آورید؟

«با اینکه در این دوران تعداد زیادی برده وجود داشت شیوه اصلی همان فئودالیسم بوده و برده‌داری در حاشیه راه می-
پیمود...»^{۲۵}

اگر همه حرفهایتان درست است، آنوقت این عدم تحرك تاریخی ۶۰۰ ساله جامعه ایران را چگونه تفسیر می‌کنید؟ و شما نویسنده محترم «تحولات فکری...» که معتقدید فتح اعراب برده‌داری را در ایران تقویت نمود:

«جریان تکامل فئودالیزم ایران که در زمان ساسانیان (از قرن

سوم تا قرن پنجم میلادی) سیر طبیعی خود را طی می کرد و در قرن پنجم به اوج خود رسیده بود دچار سستی گشت زیرا فتوحات اعراب، برده داری را که در ایران ساسانی در حال سقوط بود تقویت نمود و جان تازه ای بدان داد. بدین ترتیب که فتودالیسم به عنوان مشکل اصلی، زمینه کار فاتحان عرب گشت و در حاشیه آن، برده داری به عنوان يك سنت عربی بکار برده شد...»^{۲۶}

«سنت عربی» دیگر یعنی چه؟ مگر خود نمی نویسید که:

«اسلام که باشعار برابری به میدان آمده بود موفق شد نه تنها قبایل مختلف بل بردگان را نیز جذب کند...»^{۲۷}

چه تحولاتی پیش آمد که آنچه که باشعار برابری به میدان آمده بود وقتی به ایران رسید به احیای برده داری که درست نقطه مقابل برابری بود منجر شد.

بعلاوه مگر بر اساس برداشت علمی تان! از مراحل تکامل تاریخی، امکان دارد که جامعه ای از مرحله پیشرفته تری (اوج فتودالیسم) به مرحله ماقبل خود (وقتی که برده داری جان می گیرد) برگشت کند؟ کند کردن سیر تحول چرا، ولی چرا برگشت به عقب؟ مگر در هیچ جای دنیا، در هیچ مرحله ای از تکاملشان، چنین چیزی اتفاق افتاده است که شما با تأیید و نسخه برداری از مورخان کذاب روسی، این جعلیات آشکار را از تاریخ ایران به خورد مامی دهید؟ آیا این است آن نگرش علمی شما، که با خوشحالی به اطلاع خوانندگان رسانیده بودید؟^{۲۸}

در کتاب تحولات فکری... آمده است که پیروزی عباسیان،

گرایش به سوی فتودالیزم را در ایران تشدید کرد، چرا معنی این فتودالیزم ویژه‌تان را بدست نمی‌دهید؟ چون مطابق تعریف خودنویسنده، که اتفاقاً درست است فتودالیزم با قدرت گرفتن فتودال‌ها جان می‌گیرد، قدرتمند می‌شود، از لحاظ اقتصادی و سیاسی سقوط نمی‌کند ولی همه اینها مشروط به این است که شیوه فتودالی باشد.

شما مگر خودتان

«تقلید و نسخه‌برداری ناشیانه و زیرکانه...»^{۲۹}

را سزاوار سرزنش و بی‌ارزش نمی‌دانید؟ پس چرا خود چنین کرده‌اید؟ متأسفیم که نمی‌توانیم نسخه‌برداری شما را «زیرکانه» بدانیم و این اگر ناشی از هرچه باشد مسلم بدانید زائیده نظرتنگی و حساست ما نیست. شما، نویسنده محترم تحولات... واقعاً زیرکانه نسخه‌برداری نکرده‌اید. گرچه می‌دانیم عنوان این مطلب مضحك بنظر می‌آید ولی معتقدیم شما چشم‌پسته نسخه برداشتید و این به نظر ما، گناه شما را تشدید می‌کند. البته در این مقوله، بسیار می‌توان نوشت فکر می‌کنیم همانقدر که در بخش قبلی آمده و آنچه که در این مبحث آورده‌ایم برای نشان دادن ارزش علمی «پژوهشی» که پیش رو داریم، کافی باشد. تاخوانندگان را عقیده چه باشد؟

۳. اشتباهات تاریخی

در مباحث گذشته، سعی مان بر این بود که نگرش غیر علمی نویسنده «تحولات فکری...» را به تاریخ ایران نشان بدهیم در این مختصر فقط اشاراتی داریم به بعضی از اشتباهات تاریخی نویسنده در ثبت وقایع مهم و همچنین در مسائل دیگری که به تاریخ ایران مربوط می شوند. به گمان ما، وجود این اشتباهات، علتی جز شتاب فوق العاده نویسنده در چاپ و پراکنده کردن کتاب ندارد چون با وجود همه بی اعتقادی مان به نویسنده، برایمان شگفت آور خواهد بود که این نکات را به همین صورتی که در کتاب آمده بدانند. چون کافی است کسی فقط تاریخ دوره دبستان را دقیق بخواند تا دریابد که این نکات بدین صورت اشتباهات بدیهی تاریخی هستند.

در باره «مشکل مبارزه انگلیس و روسیه» آمده است:

«الغای امتیازهای تنباکو و رویترا که جریمه پولی بدنبال داشت
خشم درباریان را علیه دولت انگلیس برانگیخته و آنان را
متوجه روس ها نمود...»^۱

قرارداد معروف رویترا که در سال ۱۸۷۲ لغو شد جریمه پولی بدنبال
نداشت، بلکه ۱۷ سال بعد، به عوض آن امتیاز اسارت آور تأسیس «بانک

شاهنشاهی» به‌ویژه اعطا شد که آن هم جریانش مفصل است و به این بررسی انتقادی مامربوط نمی‌شود.

در همین رابطه، نویسنده «تحولات فکری...» می‌نویسد:

«دولت ایران برای پرداخت جریمه دولت انگلیس دست به قرض از دولت روسیه زد و از این تاریخ نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در ایران آغاز گردید. قزاق‌خانه روس‌ها به سرکردگی کوساکوسکی Kosa Kowsky به فعالیت پرداخت- راه‌رشت به تهران توسط مهندسی روسی ساخته شد و بانک استقراضی در تهران افتتاح شد»^۲

این قطعه، به‌نظر ما، حد‌اعلای بی‌دقتی و بی‌مسئولیتی نویسنده را در تنظیم کتاب نشان می‌دهد و اگر این نیست، پس نشانه حداکثر عدم آگاهی ایشان از تاریخ ایران در قرن نوزدهم است.

اولاً، دولت ایران برای پرداخت جریمه دولت انگلیس دست به قرض از دولت روسیه نزد بلکه ۵۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ را از بانک شاهنشاهی قرض گرفت. چند سال بعد، باقرضی که از روسیه گرفت بدهی، بانک شاهنشاهی را پرداخت و تعهد نمود که بدون اجازه روسیه از دولت دیگری وام نگیرد. البته تعهدات دیگری هم بود (وام سال ۱۹۰۰).

ثانیاً، آغاز نفوذ اقتصادی و سیاسی مؤثر روسیه در ایران قرن نوزدهم، به عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) برمی‌گردد که پس از جنگ اول ایران و روس به ایران تحمیل شد. نه در اثر این قرض^۳!

ثالثاً، ایجاد قزاق‌خانه هم ربطی به این قرض نداشت، قزاق‌خانه

قبل از این تاریخ، سوقات سفر دوم ناصرالدین شاه، به اروپا بود. رابعاً، همین قرضی را که نویسنده «تحولات فکری...» علت بوجود آمدن بانک استقراضی می‌داند در واقع از همین بانک که با وزارت مالیه روسیه تزاری مستقیماً در تماس بود دریافت شد. پس این قرض نمی‌توانست موجب چیزی بشود که قبل از قرض وجود داشت! پس از اعطای امتیاز بانک شاهنشاهی (۱۸۸۹) به انگلیس، ناصرالدین شاه امتیازنامه بانک استقراضی را به روس‌ها داد (۱۸۹۰).

در ضمن، اگر چه قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی پیدا کردن فوق‌العاده بانک استقراضی درست است و اگر چه این هم درست که این دو بانک (بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی) با هم مبارزه و رقابت داشتند ولی بانک شاهنشاهی در این میانه «ذلیل»^۴ نشد. آنکه در این میان، به وسیله این دو بانک استعماری تحت ستم قرار گرفت و ذلیل شد تجار و علی‌الخصوص صرافان ایرانی بودند که قادر به رقابت با این دو بانک نبودند و الا همین بانک شاهنشاهی در طول ۴۲ سال فعالیت خود در ایران، فقط از انحصار صدور اسکناس بیش از ۱۱۱ میلیون ریال درآمد داشت.^۵

برداشت نویسنده از قرارداد تقسیم ایران در ۱۹۰۷ هم نادرست است. شکست روسیه از ژاپن، ممکن است در امضای این قرارداد مؤثر می‌بوده، ولی تنها دلیل آن نبوده است.^۶ علاوه بر سابقه تاریخی که این هدف استعماری داشت و حداقل به سال ۱۸۸۸ مربوط می‌شد، گرفتاری انگلیس در اروپا و از همه مهمتر، پس از راه‌آهن بغداد ظهور امپریالیسم تازه‌پا گرفته آلمان در منطقه بود که این دو کشور استعمارگر

را به توافق، نه تنها درباره سرنوشت ایران بلکه آسیای مرکزی رهنمون شد. از این گذشته نویسنده تحولات... درباره این قرارداد افزوده... «عقد این قرارداد خشم توده‌های شهری را برانگیخت و کار

تابدانجا پیش‌رفت که به انقلاب مشروطه منجر شد...»^۷

اگر نویسنده کتاب نگرش علمی نداشتند دلمان نمی‌سوخت. اینطور که از قرائن پیدا است منظور نویسنده از انقلاب مشروط باید فتح طهران به وسیله مجاهدین باشد چون توشیح قانون مشروطیت در ۱۹۰۶ بود که در تعاقب آن مجلس اول تشکیل گردید. اگر منظور نویسنده، از انقلاب مشروطه، همان فتح طهران باشد، آیا بدین ترتیب ایشان، يك عامل فرهی را عمده نکرده‌اند؟ در این مقوله، به نظر ما عنوان کردن مطلب بدین صورت، یعنی نادیده گرفتن و کم بها دادن به مبارزه و جانفشانی مردم در راه مشروطه، مخصوصاً پس از به‌توب بستن مجلس، که ریشه در سال‌هایی پس‌دورتر از امضای این قرارداد داشت.^۸

همانطور که مشاهده شد، این بخش را به اختصار بر گزار نمودیم و حدالامکان فقط به تصحیح اشتباهات تاریخی بسنده کردیم. همانطور که گفتیم برای ما، به نحو تأسف باری شگفت آور است که این چه روزگار غریبی است که در بررسی انتقادی از يك کتاب به اصطلاح تاریخی، بخشی هم باید به تصحیح اشتباهات درباره بدیهی‌ترین و شناخته‌ترین پدیده‌های تاریخی ایران اختصاص یابد!

۴. چند انتقاد سردستی

تا اینجا کوشیدیم که برداشت غیر علمی نویسنده «تحولات فکری...» را از آنچه که خود «روابط تولیدی بین انسان‌ها در نظام فئودالیسم و نظام‌های قبل از آن در ایران» نامیده ولی منظورش شیوه تولیدی ایران بوده نشان بدهیم. در مبحث قبلی به چند اشتباه فاحش تاریخی اشاره کردیم و با اینکه بررسی مان فقط کمی بیشتر از دویست صفحه اول کتاب را در برمی گیرد ولی معتقدیم که عنوان کردن آنچه که برای این مبحث آخر گذاشته ایم نیز در رابطه با آنچه که قبل از این گفته ایم ضروری و لازم است.

به برداشت ما، نویسنده «تحولات...» حداکثر کوشش را کرده که کتاب را مهم جلوه بدهد و در راه رسیدن به این هدف تا بدانجا پیش رفته که نه تنها اصول ابتدایی کتاب نویسی را رعایت نکرده بلکه حتی از حیثیت علمی دیگران هم به عقیده ما، سوء استفاده نموده است.

از هر دو مورد نمونه می دهیم:

نمونه اول، از فهرست کتابشناسی است که در آخر کتاب آمده

است. اگر غرض معرفی مقاله‌ها و کتاب‌هایی بوده که نویسندگان «تحولات فکری...» در تهیه کتابش از آنها استفاده کرده که معمولاً چنین باید باشد با ترتیبی که مشاهده کردیم و با شواهدی که آوردیم ما به چنین ادعایی باور نداریم. از آن گذشته، در همین لیست به نوع جدیدی از معرفی منابع برمی‌خوریم که برای ما تازگی دارد و بیهوده نیست که به آن اشاره بکنیم. ذیل شماره ۳۶۶ (آخرین شماره) آمده است:

«۳۶۶- یونگر-ارنست عبور از خط محمود هومن - جلال آل احمد (نهران فرزین ۱۳۴۹) دکتب‌های دیگر نظیر روضه- الصفا ناصری..... و بسیار دکتب‌های دیگر که اکثراً سال چاپ و نام ناشر و محل نشر در آنها ذکر نشده است...»

(تأکید را افزوده‌ایم)

اگر منظور نویسنده از «کتاب‌های دیگر» و «بسیار کتاب‌های دیگر» مهم جلوه دادن کتاب نیست، پس ایشان چه چیزی را می‌خواهند ثابت کنند؟ از آن گذشته، تا آنجا که شناخت اندک ما قدمی دهد، بعضی از همین «کتاب‌های دیگر» هم سال چاپ دارند و هم محل نشر و هم نام ناشر. و اگر واقعاً غرض، ارائه منابع مورد استفاده نویسنده در تدوین این کتاب بوده، چرا به این صورت مطرح شده‌اند؟ و اگر غرض دادن اطلاع در باره کتاب‌های موجود در این زمینه است «بسیار کتاب‌های دیگر» که اطلاعی به خواننده نمی‌دهد. مسلماً ما محدودیت‌های احتمالی نویسنده را از نظر دور نگه نمی‌داریم ولی طرح مطلب به این صورت، به نظر ما، از ارزش بسیار نازل کتاب هم می‌کاهد تا چه رسد که آن را با اهمیت جلوه بدهد.

یکی از خوانندگان تیزبین کتاب پس از پایان فهرست کتاب‌شناسی

(در نسخه‌ای که در کتابخانه مدرسه شرق شناسی دانشگاه لندن موجود است) رندانه افزوده‌اند:

«و نیز کتاب‌هایی که در دیگر کشورها در قفسه‌های کتابفروشی-ها و یا کتابخانه‌ها وجود دارد و مؤلف این کتاب از وجود آنها با اطلاع نیست می‌توانند به عنوان فهرست مراجعه در بقیه صفحات این کتاب ادامه یابند. چرا که مؤلف کتاب‌هایی را در اینجا مطرح کرده که هیچگونه ربطی به موضوع این کتاب ندارند!! و شاید هم خود وی نخوانده است بلکه فقط شنیده است»^۲

این را همین جا باید بگوئیم که این خواننده نکته سنج کتاب، بدون تردید اشتباه می‌کند. چون وقتی قرار باشد در «گزارشی کوتاه...» شیوه تولیدی ایران در ۲۸ قرن (از سال ۹۰۰ قبل از میلاد تا ۱۹۰۰ میلادی)، فرهنگ مشروطه، متفکران مشروطه، تحولات فکری و اجتماعی غرب در طول تاریخ به طور کلی و مسائلی نظیر «اروپا در قرن نوزدهم» «روسیه در قرن نوزدهم» از طرفی و از سوی دیگر از افلاطون و ارسطو گرفته تا باکونین و پرودن، به طور اخص، مورد بررسی علمی! قرار بگیرند چگونه می‌توان در همه عالم کتابی یافت که به موضوع این کتاب مربوط نباشد؟ ما به سهم خود توفیق نویسنده را در نوشتن کتاب‌های مهم و خیلی مهم آرزو مندیم.

از اینکه بگذریم، به نظر نادرست است که نویسنده‌ای هم کتاب «شهریار» ماکیاولی را در قسمت منابع خارجی بیاورد و هم ترجمه فارسی‌اش را در بخش منابع فارسی، بدون اینکه اشاره‌ای به اختلاف

این دو بکند. اگر باهم اختلافی نداشتند، چرا نویسنده به هر دو اشاره کرده است؟ جز افزودن يك شماره به فهرست کتاب‌ها این کار چه حاصلی دارد؟ و اگر ترجمه را به هر دلیلی، نمی‌پسندیدند چرا به همان متن انگلیسی قناعت فرمودند؟

همین ایراد را داریم در اشاره ایشان به آثار افلاطون، اگر مجموعه آثار (شماره ۵۷) واقعاً در بر گیرنده همه آثار افلاطون هست که دیگر چرا شماره‌های (۵۴-۵۶) را در قسمت فارسی و (۷) را در قسمت منابع خارجی به آثار افلاطون اختصاص داده‌اند؟ و اگر در بر گیرنده همه آثار نیست چه ضروری داشت که برای خوانندگان توضیح مختصری می‌دادند. به عقیده ما، همین ایراد وارد است در اشاره به کتاب «سیاحت‌نامه ابراهیم بيك». برای اولین بار در کتابی دیده‌ایم که به مجلدات مختلف يك کتاب، جداگانه اشاره می‌شود. معتقدیم، این هم، دلیلی جز افزودن شماره‌ها، در قسمت کتابشناسی نمی‌تواند داشته باشد. البته از اختلاف تاریخ‌های چاپ و محل نشر آنها آگاهیم ولی به نظر ما، دلیل قابل قبولی برای اشاره جداگانه نیست.

و بالاخره، برای ختم کلام می‌رسیم، به مدد گرفتن نویسنده تحولات فکری... از استاد آریان‌پور، برای مهم جلوه دادن کتاب، آنهم به این صورت دم بریده و مبهمی که در اول کتاب آمده، به عقیده ما، اگر واقعاً برای نویسنده مطرح بود که خوانندگان کتاب بدانند که استاد درباره «تحولات فکری...» چه نظری داشته‌اند؟ چرا نظر استاد را تمام و کمال نیاورده‌اند، تا خواننده‌ای که نویسنده کتاب، فکر کرده برایش نظر استاد اهمیت دارد، دریابد که:

«... به اعتبار این کتاب می توان گفت که...»^۲

خوب، می شود گفت، که چی؟ استاد چه گفته اند؟ ما استفاده از این شیوه ها، را نشانه فقدان اگر نگوئیم، سطح نازل شهادت و صداقت علمی می- دانیم و معتقدیم هیچ پژوهشگر ناصادقی، نمی تواند در بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده های تاریخی نگرش علمی داشته باشد و علاوه بر همه شواهدی که در صفحات قبلی آورده ایم این نکته را هم دلیل دیگری می دانیم که چرا نویسنده تحولات فکری... را برخلاف ادعایش، فاقد چنین نگرشی می دانیم. ایشان فقط خواسته اند با رونویسی و کمی فشار بر تخیل خود، يك كتاب مهم! بنویسند و برای ایشان، رسیدن به هدف توجیه کننده بکار گرفتن هروسیله ای بود که به آن دسترسی داشتند و این به نظر ما، شیوه ای است ناپسند و علمی که نیست هیچ- ضد علمی است. متأسفانه، نمی توانیم این نحوه نگارش را به عنوان «سلیقه شخصی» بپذیریم. در «تاریخ نویسی» ما به يك سلیقه، بیشتر معتقد نیستیم و اگر بشود به این صورت گفت آن را «سلیقه علمی» نام می گذاریم.

البته در این مقوله، اهمیت بی اساس دادن به کتاب، از مقدمه سوزناك ناشر محترم هم نباید غافل شد. نقل این قطعه به عنوان حسن ختام و برای رفع خستگی خوانندگان عزیز، شاید بد نباشد:

«وحشتناكترین نام ها برای ملت ایران، چنگیز و تیمور است. آن چنانكه پس از گذشت قرن ها، هنوز تیره پشت ملت ایران از شنیدن این نام ها می لرزد. اما اگر این دو نفر بیگانه بودند و چنگیز و یارانش با آن چشم های تنگ و مورب و صورت- های خشن و بی مو در هفت قرن پیش به ایران تاختند و

اکثریت مردم ایران زمین را قتل عام کردند و شهرها را ویران نمودند و به گفته قدما حتی گربه‌ها و سگ‌ها را نیز از دم تیغ گذراندند و اگر آن دیگری (تیمور) به مانند سلف خود باقیمانده مردم ایران زمین را قتل عام نمود تاریخ ایران چنگیزها و تیمورهای محلی بسیاری را بیاد دارد موجوداتی خشن، غول آسا و بی‌ترحم موجوداتی به نام خان یا فتودال...»^۴

برای ما که بالاخره این بررسی انتقادی را پایان برده ایم دریغی نمی‌ماند که تاریخ مملکت ما، به زبانی بیان می‌شود که زبان تبلیغات فیلم‌های سینمایی است. بعلاوه، چگونه می‌شود اکثریت مردم ایران را چنگیز کشته باشد و باقیمانده را تیمور؟؟ آخر و لنگاری وعدم مسئولیت چقدر؟ به هر جهت، قضاوت نهائی با خوانندگان است.

در این بررسی به منابع زیر اشاره کرده ایم:

الف. منابع فارسی

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن : روزنامه خاطرات...، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰
- ۲- ایوانف : انقلاب مشروطیت ایران، بی تاریخ
- ۳- پطروشفسکی، ای. پ : کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، دو جلد چاپ، اول، تهران ۱۳۴۴
- ۴- پطروشفسکی، ای. پ و دیگران : تاریخ ایران...، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۴
- ۵- شمیم، علی اصغر : ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران ۱۳۴۲
- ۶- فشاهی، محمدرضا : گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فتودالی ایران، چاپ اول، تهران ۱۳۵۴
- ۷- مؤمنی، باقر- انصاری، صادق : مقدمه «تاریخ دم» اثر و.د. دیاکوف (جداگانه چاپ شده، و تاریخ چاپ ندارد)

ب. منابع خارجی

- 1) Abbott, K.E. : Narrative of a Journey from Tabriz along the shores of the Caspian Sea to Tehran in 1843-44 F.O.-251-40

- 2) Abbott, K.E. : Narrative of a Journey to the Coast of the Caspian Sea in 1847-48 Confidential Prints No. 136 British Museum
- 3) Ashraf, A. : Historical Obstacles to the development of a Bourgeoisie in Iran. Printed in "Studies in the Economic History of the Middle East" Edited by, Cook, M.A. London, 1970
- 4) Fraser, J.B. : Historical and Descriptive Accounts of Persia. New York 1843
- 5) Hanway, J. : An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea... 2 Vols. London, 1754
- 6) Jones-Brydges, H. : The Dynasty of Kajars (trans.) London, 1833
- 7) Jones, R. : An Essay on the Distribution of Wealth.... London, 1831
- 8) Lambton, A.K.S. : Landlord and Peasant in Persia. London 1969
- 9) Lorini, E. : La Persia Economica Contemporanea e la sua Questione Monetaria. Rome 1900
- 10) Minorsky, V. : A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu. B.S.O.A.S. 1939
- 11) Preece, J.R. : Reports of a Journey made to Yezd, Kerman, and Shiraz, and on the Trade of the Consular

District of Isfahan. Report No.
1376, Parliamentary Accounts
and Papers 1894, Vol. 87

- 12) Stack, E. : Six Months in Persia. 2Vols.
London, 1882
- 13) Steensgaard, N. : The Asian Trade Revolution of
the Seventeenth Century... Chi-
cago, 1974
- 14) Waring, E.S. : A Tour to Sheeraz by the Route
of Kazroon and Feerozabad, Lon-
don, 1807

یادداشت‌ها

صفحه	مقدمه	صفحه
۱۵	(۱) تحولات فکری... ۲۲	(۴) تحولات... ۲۲
۶۳۹	(در بررسی، هرجا به «تحولات» یا «تحولات فکری» اشاره کرده‌ایم منظور این کتاب است)	(۵) تاریخ ایران ۶۳۹
۶۳۹	(۲) همان کتاب ۲۳	(۶) « ۶۳۹
۶۳۹	(۳) « ۲۴	(۷) « ۶۳۹
۶۳۲	(۴) در سرتاسر این بررسی، منظور ما از «کتاب تحولات فکری...» در واقع ۲۱۴ صفحه اول آن است.	(۸) « ۶۳۲
۶۳۹	(۵) در سرتاسر این بررسی، همه جا تأکید را افزوده‌ایم.	(۹) « ۶۳۹
۲۴	۹. برداشت نویسنده...	(۱۰) تحولات ۲۴
۱۶	(۱) تحولات فکری... ۲۲	(۱۱) « ۱۶
۵۰-۴۹	(۲) « ۱۵	(۱۲) جونز. آر ۵۰-۴۹
۱۶	تاریخ ایران ۶۳۸	(۱۳) تحولات ۱۶
۱۸	(در بررسی هرجا به «تاریخ...» اشاره کرده‌ایم منظور این کتاب است)	(۱۴) « ۱۸
۱۸	(۳) تاریخ ایران ۶۴۰	(۱۵) « ۱۸
۱۸		(۱۶) « ۱۸
۱۹		(۱۷) « ۱۹
۱۹		(۱۸) « ۱۹
۲۰		(۱۹) « ۲۰
۲۰		(۲۰) « ۲۰
۲۰		(۲۱) « ۲۰
۲۰		(۲۲) « ۲۰
۲۱		(۲۳) « ۲۱
۲۱		(۲۴) « ۲۱

۱۷	(۵۰) تحولات	۲۱	(۲۵) تحولات
۱۶	« (۵۱)	۲۱	(۲۶) «
۵۵	« (۵۲)	۶۱	مناسبات ارضی...جلداول
۱۵	« (۵۳)	۶۱	(۲۷) مناسبات ارضی ج ۱
۱۱۱	« (۵۴)	۲۱	(۲۸) تحولات
۶۵	(۵۵) در «تاریخ ایران»، بیش از ۶۰ بار این واژه ها تکرار می شود، درحالی که در بسیاری از موارد با تعاریفی که ضمیمه کتاب است هماهنگی ندارد.	۲۱	(۲۹) «
		۵۹-۵۸	(۳۰) مناسبات ارضی ج ۱
		۶۲	(۳۱) «
		۱۴۳، ۱۱۵، ۵۸	(۳۲) تحولات
		۲۰۲ و ۲۰۱ و ۱۹۸ و ۱۷۹	
۱۱۷ و ۸۱	(۵۶) تحولات	۳۷	(۳۳) تحولات
۱۹	« (۵۷)	۸۵	(۳۴) مؤمنی- انصاری
۱۱۵	« (۵۸)	۱۰	(۳۵) تحولات
۱۱۶	(۵۹) نقل از تحولات	۳۹	(۳۶) «
۶۶	(۶۰) لمبتون، مالك و...	۴۳	(۳۷) «
۱۱۵	(۶۱) تحولات	۴۳	(۳۸) «
۱۱۶	(۶۲) «	۴۱	(۳۹) «
۲۷۱	تاریخ ایران	۴۱	(۴۰) «
۱۱۶	(۶۳) تحولات...	۴۶	(۴۱) «
۱۱۶	(۶۴) «	۹۹	(۴۲) تاریخ ایران
۱۱۶	(۶۵) «	۹۷	(۴۳) «
۱۱۶	(۶۶) «	۹۷	(۴۴) «
۱۱۶	(۶۷) «	۹۷	(۴۵) «
۱۱۶	(۶۸) «	۸۲	(۴۶) « (بهمفهوم)
۱۱۷	(۶۹) «	۴۶	تحولات
۱۱۵	(۷۰) «	۴۶	(۴۷) تحولات
۱۱۷	(۷۱) «	۴	(۴۸) مناسبات...ج ۱
		۴۹	(۴۹) تحولات

۱۴۰	تحولات (۹۳	۱۱۳	« (۷۲
۴۵-۴۴	مناسبات ج ۱ (۹۴	۱۶۸	« (۷۳
۳۲۰	تاریخ ایران (۹۵	۲۱	« (۷۴
۵۵	مناسبات ج ۱ (۹۶	۲۱۲	تاریخ ایران (۷۵
۵۵	« (۹۷	۲۱۳	« (۷۶
۱۴۳	تحولات (۹۸	۱۲۲	تحولات... (۷۷
۱۴۳	« (۹۹	۱۲۲	« (۷۸
۱۴۳	« (۱۰۰	۱۲۲	« (۷۹
۱۶۸	مناسبات ج ۲ (۱۰۱	۱۲۵-۱۲۴	« (۸۰
۱۶۸	« (۱۰۲	۹	« (۸۱
۱۷۸	« (۱۰۳	۱۱	« (۸۲
۱۷۸	« (۱۰۴	۱۳	« (۸۳
۱۴۳	تحولات (۱۰۵	۷	« (۸۴
۱۴۴	« (۱۰۶	۴	مناسبات... ج ۱ (۸۵
مغز متفکر فتودالیم در زمان قاجاریه هم میرزا تقی خان امیر کبیر است.		۸۶) پروکروست: شخصیت افسانه‌ای یونان که قد آدمیان را با تخت خویش میزان کرد. اگر قدشان بلندتر از تخت بود پایشان را کوتاه می‌کرد و اگر کوتاه‌تر بودند، ادرس و از پا آنقدر آنها را می‌کشید تا اندازه تخت معروفش بشوند.	
۲۲۱	تحولات	۱۴۰	تحولات (۸۷
۱۴۲	تحولات (۱۰۷	۱۴۱	« (۸۸
۱۴۲	تحولات (۱۰۸	۳۱۸	تاریخ ایران (۸۹
۱۴۴	« (۱۰۹	۳۱۹	« (۹۰
۱۴۴	« (۱۱۰	۳۱۸	« (۹۱
۱۴۴	« (۱۱۱	۳۱۸	« (۹۲
۱۴۵	« (۱۱۲		
۱۴۴	« (۱۱۳		
۳۶۹	تاریخ ایران (۱۱۴		
۳۷۷	« (۱۱۵		
۱۶۲	تحولات (۱۱۶		

۱۷۶	(۱۴۵) تحولات	۱۶۲	(۱۱۷) تحولات
۱۷۸	« (۱۴۶	۱۶۲	« (۱۱۸
۱۷۸	« (۱۴۷	۱۶۲	« (۱۱۹
۱۷۶	« (۱۴۸	۱۶۲	« (۱۲۰
۲۰۶	« (۱۴۹	۱۶۸	« (۱۲۱
۱۷۳	« (۱۵۰	۵۰	« (۱۲۲
۱۷۴	« (۱۵۱	۱۶۸	« (۱۲۳
۱۷۵	« (۱۵۲	۱۶۹-۱۶۸	« (۱۲۴
۱۷۷	« (۱۵۳	۱۷۰	« (۱۲۵
۱۷۶	« (۱۵۴	۱۷۰	« (۱۲۶
۱۷۹	« (۱۵۵	۱۷۰	« (۱۲۷
۵۷۲-۵۷۱	تاریخ ایران	۱۷۳	« (۱۲۸
۱۷۸	(۱۵۶) تحولات	۱۷۳	« (۱۲۹
۵۳۲	(۱۵۷) تاریخ ایران	۱۷۳	« (۱۳۰
۵۳۳	(۱۵۸) تاریخ ایران	۱۷۲	« (۱۳۱
۵۳۴	« (۱۵۹	۱۸۵	« (۱۳۲
۵۳۵	« (۱۶۰	۵۵۴	(۱۳۳) تاریخ ایران
۵۳۵	« (۱۶۱	۵۱۳	» (۱۳۴
۱۶۲	(۱۶۲) جونز، اچ، در مقدمه‌ای که	۱۷۳	(۱۳۵) تحولات
	بر کتاب (سلسله قاجار) نوشته،	۵۲۴	(۱۳۶) تاریخ ایران
	با وجودی که فحش نامه‌ای است	۵۵۵	« (۱۳۷
	بر علیه شاه عباس، با این وصف	۵۵۵	« (۱۳۸
	به نکات مثبت زمان او هم اشاره	۵۵۵	« (۱۳۹
	کرده است صفحه ۳ به علاوه،	۵۶۳	« (۱۴۰
	خواننده علاقمند می‌تواند به	۵۶۳	« (۱۴۱
	مقاله ارزنده آقای اشرف در	۱۷۶	(۱۴۲) تحولات
	کتاب كوك (صفحه ۳۲۰-۳۱۶) و	۱۷۶	« (۱۴۳
	کتاب استیسن‌گارد مراجعه کند.	۵۶۳	(۱۴۴) تاریخ ایران

۱۳	فریزر	۵۲۴	(۱۶۳) تاریخ ایران
۱۸۹۴	پریس اسناد پارلمانی	۱۸۴	(۱۶۴) تحولات
۲	استاک فصل ۱۱، جلد ۲	۱۸۵	(۱۶۵) «
۲۲	ویرینگ فصل ۲۲	۱۸۵	(۱۶۶) «
۱۹۹	(۱۸۹) تحولات	۱۸۴	(۱۶۷) «
۲۰۰-۱۹۹	(۱۹۰) «	۱۸۶	(۱۶۸) «
۲۰۰	(۱۹۱) «	۱۸۴	(۱۶۹) «
۱۷۹	(۱۹۲) «	۱۸۶	(۱۷۰) «
۲۰۱	(۱۹۳) «	۱۸۷	(۱۷۱) «
۲۰۱	(۱۹۴) «	۱۳	(۱۷۲) هنوی جلد اول
	(۱۹۵) درباره کاهش جمعیت ایران	۱۸۹	(۱۷۳) تحولات
	در قرن نوزدهم و اثرات آن بر	۱۹۰	(۱۷۴) «
	اقتصاد، به عنوان بخشی از يك	۱۹۰	(۱۷۵) «
	تحقیق گسترده تر درباره اقتصاد	۱۹۰	(۱۷۶) «
	ایران، مقاله ای در دست تهیه	۲۳	(۱۷۷) «
	داریم که پس از اتمام لایحه چاپ	۱۹۵	(۱۷۸) «
	و پراکنده خواهیم کرد.	۱۹۷	(۱۷۹) «
۲۰۶	(۱۹۶) تحولات	۱۹۸	(۱۸۰) «
۲۰۶	(۱۹۷) «	۱۹۷	(۱۸۱) «
۲۰۷	(۱۹۸) «	۲۰۱	(۱۸۲) «
۲۰۸	(۱۹۹) «	۱۹۸	(۱۸۳) «
۲۱۰	(۲۰۰) «	۱۹۸	(۱۸۴) «
۴۰۹	(۲۰۱) لورینی	۱۹۹	(۱۸۵) «
	(۲۰۲) اسناد وزارت امور خارجه	۲۰۰	(۱۸۶) «
۶۰-۱۶۶		۱۹۹	(۱۸۷) «
۲۰۳	(۲۰۳) برای نمونه نگاه کنید به		(۱۸۸) برای نمونه نگاه کنید به
۶۰-۲۹۲	(۲۰۴) که چگونه تجارتخانه	F.O. ۶۰-۲۵۱	ابوت
	رالی در تبریز، تجار ایرانی را		« اسناد محرمانه شماره ۱۳۶

۷۹	تحولات	به ورشکستگی کشاند.
۵۵	« (۲۴	۲. نسخه برداری
۷۹	(۲۵) تحولات	
تاریخ ایران (با اندکی تغییر	۲۳	(۱) تحولات
ولی به همین مفهوم) ۱۸۴	۱۸۸	(۲) تاریخ ایران
۵۵	(۲۶) تحولات	(۳) «
۵۶-۵۵	« (۲۷	(۴) «
۲۴	« (۲۸	(۵) تحولات
۲۶	« (۲۹	(۶) تاریخ ایران
		(۷) تحولات
۳. اشتباهات	۸۱	(۸) این اطلاعات را از کتاب لورینی گرفته ایم
۲۱۱	(۱) تحولات	۳۸۴
۲۱۱	« (۲	(۹) تاریخ ایران
(۳) به صفحات ۲۰۸-۲۱۰ مراجعه	۸۳	(۱۰) تحولات
شود برای خلاف این نظرونقطه	۱۹۰	(۱۱) تاریخ ایران
نظردرست.	۱۹۰	(۱۲) «
۲۱۲	(۴) تحولات	(۱۳) «
۳۱۰	(۵) شمیم	(۱۴) «
۲۱۳	(۶) تحولات	(۱۵) «
۲۱۴	« (۷	(۱۶) تحولات
(۸) برای رفع سوء تفاهم، این نکته	۸۳	(۱۷) «
را تأکید کنیم که فقط اثر قرارداد	۸۴	(۱۸) «
۱۹۰۷ را بر انقلاب مشروطه	۸۵-۸۴	(۱۹) «
فرعی شمرده ایم و این اعتقاد ما،	۸۵	(۲۰) «
ذره ای از خطر عظیمی که این	۸۶-۸۵	(۲۱) «
قرارداد برای استقلال و تمامیت	۱۸۴	(۲۲) تاریخ ایران
ایران داشت، نمی کاهد.	۱۸۴	(۲۳) «

(۳) ابتدای کتاب تحولات... شماره	۴. چند انتقاد...
صفحه ندارد	
(۴) تحولات	(۱) تحولات فکری
۵	۶۹۴
	۶۹۴
	(۲) «